

گفتارهایی درباره تربیت فرزندان



چاپ دهم
قیمت: ۳۵۰ ریال

گفتارهای

درباره

تربیت فرزندان

اثر

آ.س. ماکارنکو

ترجمه

ابو تراب باقرزاده



گفتارهایی درباره تربیت فرزندان

آنتون میمونویچ ماکارنکو

مترجم: ابوتراب باقرزاده

چاپ اول: ۱۳۵۱

چاپ دوم: ۱۳۵۲

چاپ سوم: ۱۳۵۴

چاپ چهارم: ۱۳۵۵

چاپ پنجم: ۱۳۵۶

چاپ ششم: ۱۳۶۴

چاپ هفتم: ۱۳۶۴

چاپ هشتم: ۱۳۶۷

چاپ نهم با حروف چینی جدید: ۱۳۶۹

حروف چینی، نمونه ایران - لیتوگرافی، چهاررنگ

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد - چاپ و صحافی پژمان

ناشر: انتشارات چاپخش

نشانی: خیابان انقلاب بازارچه کتاب تلفن ۶۴۰۴۱۱۰

فهرست مندرجات

سخنی چند در باره نویسنده	□
شرایط کلی تربیت خانوادگی	□ □
در باره نفوذ والدین	□ □ □
انضباط	□ □ □ □
بازی	□ □ □ □ □
اقتصاد خانواده	□ □ □ □ □ □
تربیت در کار	□ □ □ □ □ □ □
تربیت جنسی	□ □ □ □ □ □ □ □
پرورش عادات فرهنگی	□ □ □ □ □ □ □ □ □ □

□

سخنی چند درباره نویسنده و کتاب

آنتون سمیونویچ ماکارنکو^۱ آموزگار نامدار آموزش و پرورش شوروی در سال ۱۸۸۸ متولد شد. عمر خویش را با تعلیم و تربیت و نگارش آثار گرانبهای تربیتی و بنیانگذاری سیستم جدید آموزش و پرورش و بطور کلی خدمت به جامعه بشر در تربیت کودکان و نوجوانان گذرانید و در سال ۱۹۳۹ دیده از جهان فرو بست. تجربیات و نتایج پرارزشی که در این راه بدست آورد در کتابهای «راه زندگی»، «کتابی برای پدران و مادران»، «آموزش زندگی» او منعکس است. این کتابها نه تنها در وطن نویسنده، بلکه در سراسر جهان با استقبال عمومی روبرو گردید و به زبانهای مختلف ترجمه شد. او طی سی سال تلاش بی آرام موفق به پرورش جمعی معلم ورزیده و آزموده تعلیم و تربیت گردید که اینک شیوه ها و رهنمودهای او را در پرورش انسانهای نوین دنبال می کنند. گورکی درباره اش چنین می نویسد: «سیستم آموزش و پرورش ما کارنکو در همه جا تاثیر گذاشته و تجربیات عالی و موفقیت آمیزش در سراسر جهان شهرت یافته است.»

«گفتارهایی درباره تربیت فرزندان» در سال ۱۹۳۷ به رشته تحریر در آمد و

در سال ۱۹۴۰ پس از مرگ نویسنده در «مجله معلم» به چاپ رسید.

هدف کتاب این است که به پدر و مادر کمک می کند تا درباره تربیت

خانوادگی درست ببندیشند، ویژگیهای آن را در مد نظر داشته باشند و بتوانند از مشاهدات خود نتایج درستی بدست بیاورند. از آنجا که تعلیم و تربیت آگاهانه درست تواند بود و آموزش و پرورش مانند هر کار جدی دیگر بدون دانستیهای تربیتی امکان پذیر نیست، گفتارهای حاضر تلاشی است برای کمک به پدران و مادران که به دانستیهای مقدماتی تربیتی دست یابند، تجربه و عمل خود را بررسی کنند، شیوه‌های درست تربیت فرزندان را بیابند، لغزشهای خویش را تصحیح کنند و اندیشه‌های خوب برای جامعه و پیشرفت و گسترش سعادت آن پرورش دهند.

ابونراب باقرزاده

شرایط کلی تربیت خانوادگی

والدین عزیز:

تربیت فرزندان مهمترین بخش زندگی ماست. فرزندان ما، هموطنان کشورمان و جهانند. آنها سازندگان تاریخ خواهند بود. فرزندان ما، پدران و مدران آینده اند که به سهم خود فرزندانمان را پرورش خواهند داد. فرزندان ما باید هموطنان بسیار عالی و پدران و مادران خوبی باریابند. اما این تمام قضیه نیست: فرزندان ما یعنی پیری ما، تربیت صحیح، پیری سعادت بار ماست و تربیت غلط، اندوه آینده ما و اشکهای ما، تصور ما در برابر مردم و همه کشور است.

والدین عزیز، قبل از هر چیز شما نباید اهمیت عظیم این امر و مسئولیت بزرگی را که در قبال آن بر عهده دارید، از یاد ببرید.

امروز ما درباره مسایل تربیت خانوادگی سلسله گفتاری را آغاز می کنیم. آنگاه درباره هر یک از جزئیات امور تربیتی مثل: انضباط، نفوذ والدین، بازی، غذا و پوشاک، ادب و غیره به تفصیل صحبت خواهیم کرد. همه مسایل مزبور که راجع به روشهای مفید تربیت هستند بخشهای بسیار مهمی را تشکیل میدهند. اما قبل از آنکه به بحث درباره آنها پردازیم، توجه شما را به چند نکته جلب می کنیم که اهمیتی عمومی دارند و به تمام قسمتها و جزئیات تربیت بستگی دارند و همیشه لازم به یادآوری هستند.

قبل از هر چیز توجه شما را به این نکته جلب می‌کنیم که تربیت صحیح و عادی کودک به مراتب آسان‌تر از تربیت مجدد اوست. تربیت صحیح از همان ابتدای کودکی، بر خلاف تصور بسیاری از مردم، بهیچوجه آنقدرها دشوار نیست. دشواری این امر در حدود قدرت هر فرد، هر پدر و مادری است. هر کس به راحتی می‌تواند کودکش را بطرز صحیح تربیت کند، فقط به شرط آنکه واقعاً چنین تمایلی داشته باشد. بعلاوه این امر کاری دلپذیر، شادبخش و مطبوع است.

تربیت مجدد بکلی چیز دیگری است.

هر گاه فرزندان‌تان را درست تربیت نکنید و اگر چیزی را از نظر دور بدارید و توجه چندانی به آن نداشته باشید. یا اتفاقاً قصور ورزیده از او مواظبت نکنید، آنگاه باید چیزی‌های زیادی را اصلاح بکنید و از نو بسازید.

همین اصلاح و تربیت مجدد است که کار چندان ساده‌ئی نیست.

تربیت مجدد احتیاج به قدرت بیشتر، دانش بیشتر و حوصله بیشتر دارد و هر پدر و مادری همه اینها را دارا نیستند.

بارها اتفاق می‌افتد که خانواده بهیچوجه نمی‌تواند از عهده تربیت مجدد برآید و ناچار است که دختری یا پسر را به (کلنی) کار بفرستد. و این هم پیش می‌آید که کلنی هم کاری نمی‌تواند بکند و انسان نادرستی وارد جامعه می‌شود.

حتی فرض کنیم که اصلاح درموردی مؤثر واقع شود و شخص وارد زندگی و به کار پردازد، همه او را می‌بینند و احساس خرسندی می‌کنند، از جمله پدر و مادر. اما هیچکس نمی‌خواهد فکر کند که با این همه او چه چیزهایی را از دست داده است.

هرگاه این فرد از همان گام نخست به درستی پرورش می‌یافت، بهره بیشتری از زندگی می‌گرفت باز هم نیرومندتر، آماده‌تری یعنی خوشبخت‌تر وارد جامعه می‌شد. بعلاوه کار تربیت مجدد، اصلاح، کاری نه تنها دشوارتر، بلکه مصیبت‌بارتر است. چنین کاری با وجود موفقیت کامل دائماً باعث اندوه پدر و مادر می‌گردد، اعصابشان را می‌فرساید و غالباً اخلاقشان را به تباهی می‌کشاند.

به پدران و مادران توصیه می‌کنیم که همیشه این را به خاطر داشته باشند،

همیشه سعی کنند که فرزندان خود را چنان تربیت کنند که بعد ناچار نشوند چیزی را از نوبسازند. باید همه چیز از همان ابتدای کار درست انجام شود. در امر خانواده بسیاری از اشتباهات از اینجا ناشی می شود که پدران و مادران گونی فراموش میکنند که در چه عصری زندگی میکنند، گاهی پدران و مادران در سر کار، بطور کلی در زندگی، در اجتماع مثل یک فرد خوب کشور ما و عضو جامعه نوین و سوسیالیسی ظاهر میشوند، اما در خانه در میان فرزندان خود بروش قدیم زندگی میکنند. مسلماً نباید گفت که در خانواده قدیم قبل از انقلاب همه چیز بد بود.

پدران و مادران باید فکر کنند که تفاوت خانواده جدید و سوسیالیسی با خانواده قدیم چیست. مثلاً، در خانواده قدیم، پدر قدرت فراوانی داشت فرزندان کاملاً تحت اراده او زندگی می کردند و به علت تسلط پدر نمی توانستند به جای دیگر پناه ببرند. بسیاری از پدران از چنین قدرتی سوءاستفاده میکردند و چون خود کامگان رفتاری بیرحمانه با فرزندان خود داشتند. دولت و کلیسای ارتدکس از چنین قدرتی حمایت میکردند؛ این کار برای جامعه استثمارگر نافع بود. در خانواده ما وضع طور دیگر است مثلاً، دختر ما منتظر نمی ماند که پدر و مادر برایش نامزد پیدا کنند ... اما خانواده ما هم باید احساسات فرزندان خود را راهنمایی کند. پیدا است که این راهنمایی نمی تواند با استفاده از وسایل قدیم صورت گیرد بلکه باید وسایل جدیدی پیدا کرد.

در اجتماع قدیم هر خانواده به طبقه ای تعلق داشت و فرزندان این خانواده معمولاً در همان طبقه میماندند. فرزند دهقان معمولاً دهقان می شد و فرزند کارگر، کارگر. فرزندان ما برای انتخاب، از آزادی بسیار وسیعی برخوردارند. در این انتخاب؛ امکانات مادی خانواده نقش قاطعی ندارد، بلکه استعداد و آمادگی کودک نقش اساسی دارد. فرزندان ما شاید از آزادی کاملاً بی مانندی بهره مند باشند. چه پدران و چه فرزندان به این واقعیت واقفند. در چنین شرایطی دیگر هیچگونه صلاحدید پدری امکان پذیر نیست. اکنون پدران و مادران به توصیه های به مراتب ظریفتر، محتاطانه تر و هدایتهای ماهرانه تر احتیاج دارند.

خانواده، دیگر خانواده پدری نیست. زنان ما از همان حقوق مردان

برخوردارند، مادران ما حقوق یکسانی با پدران دارند. خانواده ما مطیع قدرت مطلقه پدر نیست، بلکه یک جمع شوروی است. در این جمع پدر و مادر از حقوق مشخصی برخوردارند. این حقوق از کجا ناشی می شود؟

در زمان قدیم مردم می پنداشتند که قدرت پدر ریشه آسمانی دارد؛ خدا چنین می خواهد، درباره احترام به والدین دستورالعمل خاصی وجود داشت. در مدارس پدران روحانی به توضیح این مسئله می پرداختند و برای کودکان تعریف می کردند که چگونه خداوند فرزندان را که احترام والدین خود را مرعی نمی دارند، بیرحمانه تنبیه می کند. در کشورمان ما فرزندان خود را فریب نمی دهیم، با این همه والدین ما در برابر تمام جامعه و قانون کشور مسئول خانواده خود هستند. به همین سبب والدین ما هم از اختیاراتی برخوردارند و باید در خانواده خود نفوذ داشته باشند. گرچه هر خانواده جمعی، از اعضای متساوی الحقوق جامعه است، با این همه وجه اختلاف والدین و فرزندان در این است که والدین رهبری خانواده را بر عهده دارند و فرزندان در خانواده تربیت می شوند.

هر پدر و مادری باید درباره تمام این مسایل تصویری روشن داشته باشند. هر پدر و مادری باید درک کنند که در خانواده، آنها اربابان مطلق و فعال مایشا نیستند، بلکه فقط اعضای ارشد و مسئول جمع هستند. هر گاه این فکر بخوبی درک شود، آنگاه تمام کار تربیتی درست از آب در خواهد آمد.

ما می دانیم که همه این کار را با موفقیت یکسانی انجام نمی دهند. این امر به علل زیاد و قبل از هر چیز به اعمال روشهای صحیح تربیت وابسته است. اما وضع خود خانواده و سازمانش از علل بسیار مهم است. این سازمانها تا اندازه ای در اختیار ماست. مثلاً، می توان بجزرات گفت که تربیت یکتا پسر و یکتا دختر به مراتب دشوارتر از تربیت چند فرزند است. حتی در صورتی که خانواده با مقداری مشکلات مادی دست بگریبان باشد، نباید به یک کودک اکتفا کرد. یکتا فرزند خیلی زود مرکز توجه خانواده می شود. توجهی که پدر و مادر نسبت به این فرزند نشان می دهند، معمولاً از حد لازم تجاوز می کند. عشق پدر و مادر در چنین حالتی از نظر عصبانیت ممتاز است. بیماری یا مرگ چنین فرزندی خانواده را بشدت پریشان می کند و وحشت این بدبختی همواره در مقابل پدر و مادر مجسم می شود و آرامش لازم را از

آنان سلب می‌کند. اغلب اوقات یکتا فرزند به وضع استثنائی خود خومی گیرد و بصورت یک مستبد واقعی در خانواده در می‌آید. برای پدر و مادر بسیار دشوار است که از ابراز علاقه و بذل توجه نسبت به وی خودداری کنند و خواه‌ناخواه آنها فردی خودپسند پرورش خواهند داد.

تنها در خانواده‌ای که چند فرزند هست، توجه پدر و مادر می‌تواند جنبه عادی داشته باشد. این توجه بطور متساوی میان همه تقسیم می‌شود. در خانواده بزرگ، فرزند از همان کودکی به جمع عادت می‌کند و از مناسبات متقابل تجربه می‌اندوزد. هرگاه خانواده صاحب فرزندان بزرگ و کوچک باشد، بین آنها تجربیات عشق و دوستی به اشکال گوناگون شکل خواهد گرفت. زندگی چنین خانواده‌ای این امکان را به کودکان می‌دهد که در انواع مختلف مناسبات بشری ورزیدگی پیدا کنند. در جلوچشمشان چنان مسایلی از زندگی می‌گذرد که یکتا فرزند را امکان دسترسی به آنها نیست: عشق به برادر بزرگتر و عشق به برادر کوچکتر - این احساسات کاملاً متفاوت - اعتماد به برادر یا خواهر، عادت به همدردی با آنها. لازم به یادآوری نیست که در خانواده بزرگ، در هر قدم، حتی در بازی، کودک عادت می‌کند که در جمع باشد. همه اینها مخصوصاً برای تربیت یک فرد شوروی بسیار مهم است. در خانواده بورژوازی این امر چندان اهمیت ندارد، زیرا در آنجا جامعه بر شالوده‌های خود خواهانه بنا می‌شود.

در یک خانواده ناقص، مراد دیگری هم پیش می‌آید. هر گاه پدر و مادر با هم زندگی نکنند یا از یکدیگر جدا شوند، این امر انعکاس ناگواری در تربیت فرزند دارد. گاهی اوقات فرزندان وسیله عدم توافق بین پدران و مادرانی می‌شوند که آشکارا به هم نفرت می‌ورزند و آن را از فرزندان خود مخفی نمی‌دارند.

باید بوالدینی که به دلایلی همدیگر را ترک می‌کنند، توصیه کرد که در اختلافات و نزاعهای خود بیشتر به فکر فرزندان خود باشند. هر عدم توافق را بتوان با نزاکت بیشتر حل کرد. انسان نفرت و کینه‌ای را که بهم‌سابق خود دارد، می‌تواند از فرزندان خود مخفی کند. البته برای هر شوهری که خانواده را ترک کرده دشوار است بتواند بنحوی به تربیب فرزندان خود ادامه دهد. و هر گاه نتواند بطرز رضایت‌بخشی در خانواده سابق خود مؤثر باشد، آنوقت بهتر است بکوشد تا خانواده

بکلی او را فراموش کند، این کار شرافتمندانه تر خواهد بود. با اینهمه مسلم است که باید وظایف مادی خود را نسبت به فرزندان ترک شده، مثل سابق ادامه دهد. مسئله سازمان خانواده، امر بسیار مهمی است و باید با آگاهی کامل با آن روبرو شد.

هر گاه پدر و مادر واقعاً به فرزندان خود علاقه مند باشند و بخواهند تا آنجا که ممکن است آنها را بهتر تربیت کنند، باید بکوشند که عدم توافق متقابلشان به قطع رابطه منجر نگردد و بدین ترتیب فرزندان خود را در دشوارترین وضع قرار ندهند. موضوع دیگری که بیش از همه باید مورد توجه قرار گیرد، مسئله هدف تربیت است. بعضی از خانواده‌ها در این باره کاملاً لابلایی هستند؛ والدین فقط در کنار فرزندان بودن را کافی می‌دانند و امیدوارند که همه چیز بخودی خود بدست بیاید. آنها نه هدف روشنی دارند و نه برنامه مشخصی. مسلماً در چنین موردی نتیجه کار هم همیشه اتناقی خواهد بود و اغلب چنین والدینی بعد تعجب می‌کنند که چرا فرزندانشان بد بار آمده‌اند. هر گاه هدف از پیش نامعلوم باشد، هیچ کاری را نمی‌توان خوب انجام داد.

هر پدر و مادری باید به آنچه می‌خواهند در فرزند خود پرورش دهند نیک آگاه باشند. آنها درباره آرزوهایشان اطلاع روشنی داشته باشند. آیا شما میخواهید یک هموطن آینده کشور ما، یک انسان دانا و پر انرژی و شریف تربیت کنید که خود را وقف ملت و امر انقلاب کند، انسانی علاقمند به کار و شاداب و مؤدب باشد. یا میخواهید فرزند شما آدمی تنگ‌نظر، حریص، بزدل، حيله گر و یک کارچاق کن خرده پا بار بیاید؟ زحمتی بخود بدهید و در این باره خوب بیندیشید، حتی چنانچه پیش خود بیندیشید، ناگهان در می‌یابید که اشتباهات فراوانی مرتکب شده‌اید و راههای درست بسیاری در پیش دارید.

بنابراین شما همیشه باید بیاد داشته باشید: شما دختر یا پسر بدنی آورده‌اید که تنها برایش شادی پدر و مادر نیست. در خانواده شما تحت رهبری شما هموطن آینده، شخصیت آینده و مبارز آینده پرورش می‌یابد. هر گاه مرتکب اشتباه شوید و آدم بدی پرورش دهید، دردسرش نه تنها متوجه شما، بلکه گریبانگیر بسیاری از مردم و سراسر کشور خواهد شد. در این خصوص بی‌اعتنا نباشید و آنرا موعظه‌ای روح فرسا

مپندارید، شما که شرم دارید در کارخانه‌تان، در مؤسسه‌تان بجای محصول خوب، محصول بنجل تولید کنید، باید باز هم بیشتر شرم کنید که افرادی بد یا مضر تحویل جامعه بدهید.

این مسئله بسیار حائز اهمیت است. فقط باید جداً درباره‌اش فکر کنید، آنوقت بسیاری از تقاضاهای تربیتی را زائد خواهید یافت و خواهید فهمید که چه باید بکنید. اما بسیاری از پدران و مادران در این خصوص فکری نمی‌کنند. آنها به فرزندان خود ابراز علاقه می‌کنند، از معاشرتشان لذت می‌برند، حتی از آنها بخود می‌بالند، لباس زیبا به آنها می‌پوشانند ولی بکلی فراموش می‌کنند که پرورش هموطن آینده از وظایف اخلاقی آنهاست. پدری که خود هموطن بدی است و اصلاً نه علاقه‌ای به حیات کشورش دارد و نه به مبارزه و موفقیت‌هایش و از شیخون دشمن اضطرابی به خود راه نمی‌دهد، آیا می‌تواند درباره همه این مسائل بیندیشد؟ مسلماً نمی‌تواند. ولی ارزش ندارد که درباره این چنین مردی صحبت کنیم، عده‌شان در کشور ما اندکند...

اما مردمی دیگر هم پیدا می‌شوند که در سر کار و در میان مردم خود را هموطن احساس کنند، ولی جریان امور خانه ربطی به آنها ندارد؛ در خانه آنها یا فقط سکوت اختیار میکنند یا بر عکس رفتاری دارند که شایسته هموطن، نیست. قبل از آنکه تربیت فرزندان خود را شروع کنید، رفتار شخصی خود را بررسی کنید.

کارهای خانوادگی را نباید از کارهای اجتماعی جدا کرد. فعالیت شما در اجتماع و در سر کار باید در خانواده هم انعکاس داشته باشد. خانواده شما باید سیمای سیاسی و واقعی شما را ببیند و آنرا از سیمای پدر و مادر جدا نکند. تمام کارهایی که در کشور انجام میشود باید از راه روح و فکر شما به فرزندانانتان منتقل گردد. آنچه در کارخانه‌تان صورت می‌گیرد، آنچه شما را به وجد می‌آورد یا غمگین می‌سازد باید توجه فرزندانانتان را هم به خود جلب کند. آنها باید بدانند که شما یک شخصیت اجتماعی هستید و از شما و از موفقیت‌های شما و خدمات شما در مقابل اجتماع، احساس غرور کنند. و تنها بشرطی این غرور، غرور سالمی است که فرزندانانتان جوهر اجتماعی آنرا درک کنند و فقط به لباس زیبای شما و به اتومبیل یا تفنگ شکاریتان نبالند.

رفتار شخصی تان مهمترین عامل است. تصور نکنید که فقط هنگامی که با کودک صحبت می کنید یا به او تعلیم مدهید یا به او فرمان می دهید او را تربیت میکنید. شما در هر لحظه زندگیتان او را تربیت میکنید، حتی موقعی که در خانه نیستید. طرز لباس پوشیدن، طرز صحبت کردن، با دیگران و درباره دیگران، شاد شدن و غمگین شدن، شیوه رفتار، با دوستان و دشمنان، طرز خندیدن، طرز مطالعه روزنامه — همه اینها برای کودک بسیار با اهمیت است. کودک کوچکترین تغییر در رفتار و روش را می بیند و احساس میکند، تمام دگرگونیهای فکری شما از راههای نامرئی به او می رسد ولی شما متوجه نمی شوید. هر گاه در خانه آدم خشنی باشید، لاف بزنید یا مست کنید، و از این زشت تر، مادر را مورد اهانت قرار دهید، دیگر لازم نیست که به فکر تربیت فرزند باشید؛ شما که دارید فرزندان را تربیت می کنید و بد هم تربیت می کنید، بهترین نصایح و زووشها، کمکی به شما نخواهد کرد.

انتظار و توقع والدین از خودشان، احترام آنان نسبت به خانواده خود، نظارت دائمی در کردار خودشان — این است نخستین و مهمترین شیوه تربیت!

ضمناً گاهی تصادفاً انسان با والدینی روبرو می شود که تصور میکنند باید معیله‌ترین نسخه‌های تربیت فرزند را پیدا کرد و مسئله حل خواهد شد. به عقیده آنها اگر این نسخه به دست قهارترین تن پروران بیفتد، به کمکش می تواند انسانی کار دوست تربیت کند، اگر دغلقاری به دمش سپرده شود، این نسخه می تواند او را یک هموطن شرافتمند باریاورد و در دست یک دروغگو هم معجزه خواهد کرد و کودکی راستگو پرورش خواهد داد.

چنین معجزه‌ای روی نخواهد داد، هر گاه در خود شخصیت مربی نقص بزرگی باشد، هیچ نسخه‌ای کمک نخواهد کرد. البته به این نواقص باید توجه بسیار داشت، اما در باره حقه‌ها، باید برای همیشه به خاطر داشت که حقه‌های تربیتی وجود ندارد.

متأسفانه گاهی افرادی دیده می شوند که به حقه بازی اعتقاد دارند. یکی تنبیهات خاصی از خود اختراع می کند، دیگری جوایزی معمول می دارد، سومی با تمام قوا تلاش میکند که در خانه با ادا و اطوار کودکان را مشغول کند، چهارمی با

قولها و وعده‌ها آنها را تطمیع می‌کند.

تربیت فرزندان مستلزم جدی‌ترین، ساده‌ترین و صمیمانه‌ترین روشهاست. این سه خصلت باید در متن زندگی واقعی شما موجود باشد. افزایش دروغ‌گویی، تظاهر به مسخره‌بازی و سبک‌سری، به کمترین میزان هم که باشد، کار تربیتی را محکوم به شکست می‌کند. این بهیچوجه بدین معنی نیست که شما همیشه قیافه‌ای عبوس و متفرعن بگیرید. ساده و صمیمی باشید و بگذارید روحیه‌تان با وضع و اصلی که در خانواده‌تان حکمفرماست، تطبیق داشته باشد.

حقه بازی مانع این میشود که انسان بتواند مسایل واقعی را که در پیش رو دارد، ببیند. حقه بازی در وهله اول خود والدین را به خود مشغول می‌دارد، حقه بازی وقت را میگیرد.

و بسیاری از پدران و مادران چقدر علاقه‌مندند که از کمی وقت بنالند! مسلماً اگر پدران و مادران بیشتر در کنار فرزندان خود باشند بهتر است و اگر هرگز آنان را نبینند بسیار بد است، ولی با این همه باید گفت که تربیت صحیح بهیچوجه مستلزم این نیست که والدین چشم از فرزند خود برنگیرند. چنین تربیتی ممکن است فقط زیان آورد باشد این نوع تربیت باعث رشد خصوصیات منفی می‌گردد، چنین فرزندان بیش از اندازه به جمع بزرگترها عادت میکنند و رشد دماغیشان با سرعت خیلی بیشتری صورت میگیرد. پدر و مادر علاقه‌مندند که از این امر به خود بنالند، اما بعد به اشتباه خود پی می‌برند.

شما باید نیک آگاه باشید که فرزندان چه می‌کند، کجا هست، دوروبرش کیست، ولی در عین حال او باید از آزادی لازم برخوردار باشد تا نه تنها تحت نفوذ شخصی‌تان، بلکه تحت تاثیرات بسیار گوناگون زندگی قرار گیرد. بنابراین تصور نکنید که باید با ترس و لرز او را از تاثیرات منفی یا حتی خصمانه دور دارید. به هر حال او باید در زندگی با وسوسه‌های گوناگون و مردم و شرایط بیگانه و زیان آور روبرو گردد. شما باید این مهارت را در او به وجود بیاورید تا بتواند آنها را بسنجد و با آنها مبارزه کند و به موقع آنها را بشناسد. در ناز پروری، در خانه نشینی و انزوا نمی‌توان چنین خصوصیتی را پرورش داد. بدین سبب کاملاً طبیعی است که شما باید فرزندان‌تان را به متنوع‌ترین محیط‌ها راه بدهید، اما هرگز آنان را از نظر دور ندرارید.

باید بموقع به فرزندان کمک کرد، بموقع جلوی آنان را گرفت و متوجه شان کرد. بدین ترتیب، شما فقط همواره باید زندگی فرزند را اصلاح کنید. ولی این بهیچوجه بدان معنی نیست که دست او را بگیرید و راه ببرید. ما بموقع خود با تفصیلی بیشتر به این مسله اشاره خواهیم کرد. اکنون ما فقط چون صحبت وقت به میان آمد از آن صحبت کردیم. برای تربیت وقت زیادی لازم نیست، بلکه باید از وقت کم بطرز منطقی استفاده کرد. و با هم تکرار میکنیم: تربیت همیشه جریان دارد، حتی زمانی که شما در خانه نیستید.

جوهر واقعی کار تربیتی که احتمالاً خودتان هم حدسش را میزنید اصلاً عبارت از صحبت‌های شما با کودک یا تأثیر مستقیم روی او نیست. بلکه عبارت از سازمان خانواده شما، شخصیت و زندگی اجتماعی شما، سازمان زندگی کودک است. کار تربیتی قبل از هر چیز کار سازمان دهنده است. به این جهت در این امر هیچ چیز فاقد اهمیت نیست شما حق ندارید چیزی را بی اهمیت بنامید و آنرا فراموش کنید. این فکر که در زندگی خود یا زندگی فرزندان امر مهمی را انتخاب کنید و تمام توجه خود را بدان معطوف گردانید و همه چیز دیگر را دور بیندازید، اشتباه وحشتناکی است. در امر تربیت چیز بی اهمیت وجود ندارد. رویانی که شما به موی دخترتان میبندید، این یا آن کلاه، یک اسباب بازی - تمام اینها اشیائی هستند که می‌توانند در زندگی کودک بیشترین اهمیت را دارا باشند. سازمان خوب در این است که کوچکترین جزئیات و پیش آمدها را از نظر دور ندارد. چیزهای بی اهمیت دائماً، هر روز، هر ساعت تأثیر می‌کند و زندگی از آنها تشکیل می‌شود: رهبری این زندگی، سازمان دادن آن حساس‌ترین وظایف شماست.

در گفتارهای آینده، ما، بعضی از روشهای تربیت در خانواده را با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار خواهیم داد. گفتگوی امروز ما پیش گفتار بود.

گفتار امروز را خلاصه می‌کنیم

باید در راه تربیت صحیح تلاش کرد تا بعد به تربیت مجدد پرداخت که به مراتب دشوارتر است.

باید به خاطر داشت که شما خانواده جدید، شوروی را رهبری می‌کنید.

حتی الامکان باید در راه ساختمان این خانواده مجاهدت کرد. باید هدف و برنامه دقیقی برای کار تربیتی در مقابل خود داشت.

باید همیشه پیاد داشت که کودک نه تنها شادی شماست، بلکه هموطن آینده‌ای است که مسئولیتش در مقابل کشور بر عهده شماست. باید قبل از همه، خود یک هموطن خوب بود و احساس یک هموطن را در خانواده هم بوجود آورد.

باید نسبت به رفتار شخصی خود بسیار سخت گیر بود.

نباید به هیچ نوع نسخه یا حقه‌ای امید بست. باید جدی، ساده و صمیمی

بود.

نباید به از دست دادن زیاد وقت تکیه کرد، باید رهبری کودک را دانست،

ولی نباید او را از زندگی دور کرد.

تربیت، مهم‌تر از همه عبارت است از سازمان بندی زندگی خانوادگی با در

نظر گرفتن دقیق مسایل کم اهمیت.

دربارهٔ نفوذ والدین

در گفتار پیش بحث ما در این باره بود که خانوادهٔ ما از بسیاری جهات با خانوادهٔ بورژوازی تفاوت دارد. و این تفاوت قبل از هر چیزی در کیفیت قدرت پدر و مادر است. والدین ما از طرف جامعه اختیار دارند که هموطن آینده ما را تربیت کنند، آنها در مقابل جامعه مسئولیت دارند. قدرت پدر و مادر و نفوذشان در فرزند بر این اصل مبتنی است.

با این همه پسندیده نیست که والدین در خانواده، در پیش روی فرزندان، قدرت پدری و مادری خود را دانما با استناد به این اختیار اجتماعی به اثبات برسانند. تربیت فرزندان از سنین آغاز میشود که بطور کلی نمی‌توان هیچ دلیل منطقی و حقوق اجتماعی ارائه داد، ولی در عین حال مربی بدون نفوذ بی‌معنی است.

بالاخره خود مفهوم نفوذ، عبارت از این است که به هیچ دلیلی نیاز ندارد و به آن شایستگی بلا تردید و قدرت و ارزش بزرگترها اطلاق میشود که به اصطلاح با چشم کودکانه قابل رویت است.

والدین باید در چشم کودک این نفوذ را دارا باشند، اغلب اوقات چنین سوالی به گوش می‌رسد: وقتی کودک اطاعت نمی‌کند، چه باید کرد؟ خود همین «اطاعت نمی‌کند» نشانه آن است که پدر و مادر در چشم او نفوذ و اقتداری ندارند.

نفوذ و اقتدار والدین از کجا پیدا میشود و چگونه بوجود می آید. آندسته از پدران و مادرانی که فرزندان شان «اطاعت نمی کنند» گاهی گمان می کنند که نفوذ و اقتدار از طبیعت ناشی می شود و این استعداد خاصی است. وقتی استعداد نباشد، کاری نمی توان کرد، فقط باید به آنان که صاحب چنین استعدادی هستند، غبطه خورد. این پدران و مادران اشتباه می کنند. نفوذ و اقتدار را در هر خانواده ای میتوان بوجود آورد و حتی کار دشواری هم نیست.

متأسفانه والدینی پیدا میشوند که چنین نفوذی را بر شالوده های کاذب بنا می نهند. تلاش شان این است که فرزندان شان به حرفهای شان گوش کنند، هدفشان همین است. ولی در واقع این خطاست. نفوذ و اطاعت نمیتواند هدف باشد. هدف می تواند تنها یک چیز و آن هم تربیت صحیح باشد. تنها در راه این یک هدف باید تلاش کرد. اطاعت کودکان ممکن است فقط یکی از راههای نیل به این هدف باشد. پدران و مادرانی که درباره هدفهای واقعی تربیت نمی اندیشند، در واقع در راه اطاعت، بخاطر نفس اطاعت می کوشند. هر گاه فرزندان مطیع باشند، والدین از زندگی آرامی برخوردارند، و خود همین آرامش هدف آنها واقع می شود. در واقع همواره نتیجه این می شود که نه آرامش مدت زیادی دوام پیدا میکند، نه اطاعت. نفوذ و اقتداری که بر شالوده های دروغین بنا شده باشد، فقط برای مدت بسیار کوتاهی کمک خواهد کرد، دیری نمی گذرد که همه چیز از بین میرود و نه نفوذ و اقتداری باقی می ماند و نه اطاعتی. گاهی از اوقات پدران و مادران در راه اطاعت مجاهدت میکنند، ولی هدفهای دیگر تربیت را مورد توجه قرار نمی دهند؛ در واقع آنها فرزندان مطیع، اما سست اراده بار می آورند.

چنین نفوذ کاذبی انواع زیادی دارد؛ در اینجا ما، ده نوع نفوذ را تا حدودی به تفصیل مورد بررسی قرار خواهیم داد. امیدواریم که بعد از یک چنین بررسی، آسان تر بتوان مشخص کرد که چه نفوذی باید واقعی باشد. شروع می کنیم.

نفوذ ناشی از سرکوبی - این نوع نفوذ گرچه از مضرترین انواع نفوذها نیست، ولی از وحشتناک ترین آنهاست. بیش از همه پدران دارای چنین نفوذی هستند. هرگاه پدری در خانه دائماً غرولند کند، همیشه عصبانی شود، سر هر چیز جزئی با صدای بلند دشنام دهد، وقت و بیوقت به جوب یا کمر بند سوسل شود، جواب هر

سوالی را با خشونت بدهد، هر گناه کودک را با تنبیه یادآوری کند، آنگاه این نفوذ، نفوذ ناشی از سرکوبی است. پدر با این ارباب همه خانواده: نه فقط فرزندان را بلکه مادر را هم در وحشت نگه میدارد، این کار نه فقط از نظر ایجاد ترس در کودکان بلکه از این نظر زیان آور است که مادر را به موجود بی خاصیتی تبدیل میکند که تنها می تواند خدمتکار باشد. لازم به اثبات نیست که این نفوذ چقدر زیان آور است. این شیوه چیزی را پرورش نمی دهد، فقط به فرزندان می آموزد که بیش از پیش از پاپای وحشتناک خود دوری جویند. این کار موجب میشود که کودک دروغگو و بزدل بار بیاید و در عین حال بیرحمی در او رشد یابد. از کودکان زجر دیده ویی اداره، یا مردانی رقت انگیز و بدردنخور بار می آیند، یا قلدرانی که در تمام طول عمر خود از سرکوبی دوران کودکی انتقام می کشند. این وحشیانه ترین نوع نفوذ را فقط پدران و مادرانی اعمال میکنند که بونی از فرهنگ نبرده باشند. خوشبختانه در این اواخر این نوع نفوذ در حال نابودی است.

نفوذ ناشی از دوری - پدران و مادرانی پیدا میشوند که جداً معتقدند: برای آنکه فرزندان اطاعت کنند، باید کمتر با آنان صحبت کرد خود را از آنها دور نگه داشت و گاهی فقط به صورت یک رئیس سخن گفت. مخصوصاً بعضی از خانواده های روشنفکر قدیمی به این نوع نفوذ علاقه مندند. در اینجا غالب اوقات، پدر اطاق کار جداگانه در اختیار دارد که از آنجا گاهی بسان یک کشیش بزرگ جلوه می کند. تنها غذا میخورد، تنها تفریح میکند: حتی دستوراتی را که در صلاحیت اوست، از طریق مادر به خانواده می رساند. مادرانی هم پیدا میشوند که: زندگی خاص خود، منافع خاص خود، و افکار خاص خود دارند و کودکان به دست مادر بزرگها و خدمتکاران سپرده می شوند.

لازم به گفتن نیست که چنین نفوذی هیچ نفی دربر ندارد و چنین خانواده ای را نمی توان یک خانواده شوروی نامید.

نفوذ ناشی از خودستانی - این نفوذ شکل خاصی از نفوذ ناشی از دوری است، ولی شاید زیان آورتر از آن باشد. هر هموطن ما وظیفه ای خاص خود دارد. اما بعضیها چنین میپندارند که آنها شایسته ترین و مهمترین افراد هستند و این اهمیت را در هر قدم به رخ سایرین می کشند و به فرزندان خودشان هم نشان می دهند در خانه

آنها حتی بیشتر از سرکاره باد می کنند و ابرو درهم میکشند. آنها فقط به این منظور این کار را میکنند تا درباره شایستگی خود حرف بزنند، رفتارشان نسبت به سایر مردم تکبرآمیز است.

اغلب اتفاق می افتد که پدران در اعمال این نفوذ شکست می خورند و فرزندان شروع به خودستانی میکنند. آنها هم جلورفتا جز با کلمات خود ستایانه صحبت نمیکنند و در هر قدم تکرار می کنند: پیام رنيس است، پیام نویسنده است، پیام فرمانده است، پیام شخص مشهوری است. در این محیط پرنخوت، پایای، مهم هرگز نمی تواند بفهمد که فرزندانش کجا میروند و او چه کسانی را تربیت می کند. مادرانی هم دیده می شوند که چنین نفوذی را اعمال میکنند: لباس مخصوص، آشنائی مهم، مسافرت به استراحتگاه — همه اینها موجب میشود که آنها پایه ای برای خودستانی پیدا کنند و از فرزندان خود و سایر مردم جدا بمانند.

نفوذ ناشی از خرده گیری — در این مورد پدر و مادر توجه بیشتری به فرزندان خود نشان میدهند، بیشتر کار میکنند، اما مثل بوروکراتها کار میکنند. آنها معتقدند که فرزندانشان باید تمام حرفهای پدر و مادر را با حوصله گوش کنند که حرفهایشان جزو مقدسات است. آنها با لحن سردی دستور میدهند و به محض آنکه دستور داده شد، بلافاصله بصورت قانون در می آید. چنین پدران و مادرانی بیش از همه میترسند که مبادا بچه ها فکر کنند که پاپا اشتباه میکند و آدمی جدی نیست. هرگاه چنین پدری بگوید: «فردا باران خواهد آمد، نمی شود به گردش رفت» اگر فردا هوا هم خوب باشد، باز هم باید تصور کرد که نمی شود به گردش رفت. فیلمی موردپسند پاپا واقع نمی شود، او بطور کلی بچه ها را از رفتن به سینما، از جمله از تماشای فیلم خوب، منع می کند. پاپا بچه را مجازات می کند، بعد معلوم می شود که بچه آنطور که اول بنظر میرسید مقصر نیست، پاپا بهیچوجه مجازات خود را تغییر نمی دهد؛ حالا که گفتم، باید همینطور باشد. چنین پدری هر روز بقدر کافی برای خود کار درست میکند. او در هر حرکت بچه نقض نظم و قانون می بیند و با قوانین و دستورات جدید او را بستوه می آورد. زندگی بچه، تمایلات و رشدش در کنار چنین پدری نامحسوس است. پدر جز ریاست بوروکراتیک خود در خانواده چیزی نمی بیند.

نفوذ ناشی از پند و اندرز — در این مورد پدر و مادر با اندرزها و صحبتهای

پندآمیز واقعا جان بچه را به لبش می آورند. آنها بجای آنکه چند کلمه، حتی بشوخی، با بچه حرف بزنند، او را در مقابل خود می نشانند و سخنان کسالت آور و نفرت انگیز را شروع میکنند. چنین پدر و مادری مطمئنند که حکمت بزرگ تربیتی در اندر زها نهفته است. در چنین خانواده ای کمتر نشاط و لبخند به چشم میخورد. پدر و مادر با تمام قوا تلاش میکنند که خیرخواهی خود را نشان داده و در چشم کودکان مصون از اشتباه جلوه کنند. اما آنها فراموش می کنند که بچه آدم بزرگ نیست، بچه زندگی خاص خود دارد که باید آن را گرمی داشت. زندگی کودک احساساتی تر، پر شورتر از زندگی آدم بزرگ است، او کمتر از بزرگترها میتواند به قضاوت پردازد. عادت تفکر بتدریج و تا حدی بکندی در او پیدا میشود، ولی قلبه گونیهای پدر و مادر، و روز و پرگونیهای دائمیشان تقریباً بدون تأثیر از ضمیر کودکان میگذرد. پند و اندرز والدین هیچگونه تأثیری در فرزندان ندارد.

نفوذ ناشی از عشق — در کشور ما این نفوذ شایع ترین نفوذهای کاذب است. بسیاری از پدران و مادران اعتقاد دارند: برای آنکه بچه ها مطیع باشند، باید پدر و مادر آنها را دوست داشته باشند و برای آنکه شایسته این عشق باشند، پدر و مادر باید در هر قدم عشق خود را به آنها نشان دهند. کلمات محبت آمیز، بوسه های بی پایان، نوازش، احترام بیش از اندازه نثار آنان کنند، هرگاه کودک حرفشان را گوش نکند، فوراً از او میپرستند: «یعنی تو پاپا را دوست نداری؟» پدر و مادر بچه حسودانه حالت چشمان بچه را تعقیب میکنند و تقاضای علاقه و محبت دارند. اغلب مادر جلوبچه ها برای آشنایان نقل میکند «او فوق العاده من و پاپا را دوست دارد، او چه بچه با محبتی است...»

چنین خانواده ای چنان در دریای رقت قلب و احساسات لطیف غرق میشوند که چیز دیگری را تشخیص نمی دهد. بسیاری از جزئیات با اهمیت تربیت خانوادگی مورد توجه این والدین قرار نمی گیرد. کودک همه چیز را باید به خاطر علاقه به پدر و مادر انجام بدهد.

در این راه خطرات زیادی کمین کرده است. در اینجا خودخواهی خانوادگی نشوونما می کند. مسلم است که کودکان ظرفیت چنین علاقه ای را ندارند. آنها خیلی زود متوجه میشوند که به هر ترتیب می توان پاپا و ماما را اغفال

کرد، فقط باید این کار را با کلماتی محبت‌آمیز انجام داد. پاپا و مامان را حتی میتوان به وحشت انداخت، فقط کافی است جبین درهم کشید و نشان داد که علاقه رو بپایان است، کودک از همان سنین پائین کم کم درمی‌یابد که میتوان مردم را از سر خود وا کرد. او چون نمیتواند سایر مردم را همانقدر دوست داشته باشد، آنوقت بدون کمترین علاقه با حسابگری سرد و وقیحانه‌ای آنها را از سر خود وامیکند. گاهی اتفاق می‌افتد که عشق به پدر و مادر، مدت زیادی حفظ میشود، اما کودک سایر مردم را بیگانه و غریبه می‌پندارد نسبت به آنان همدردی و رفاقت احساس نمیکند.

این یکی از انواع بسیار خطرناک نفوذهاست. این امر خودخواهی غیر صمیمانه و کاذب را پرورش می‌دهد. و اغلب اوقات اولین قربانیان چنین خودخواهیها خود پدر و مادر هستند.

نفوذ ناشی از مهربانی - این سبک‌رانه‌ترین انواع نفوذهاست. در این مورد اطاعت کودک نیز از راه عشق کودک بوجود می‌آید، اما این عشق با بوسه‌ها و ابراز احساسات بوجود نمی‌آید، بلکه با گذشت و نرمی و مهربانی پدر و مادر حاصل میشود. پاپا یا مامان بصورت فرشته‌ای مهربان در مقابل کودک ظاهر می‌شوند. آنها همه چیز را حل میکنند، از هیچ چیز تاسف نمی‌خورند، خست بخرج نمیدهند و پدر و مادری بسیار خوب هستند. آنها از هر برخوردی می‌ترسند، آرامش خانوادگی را ترجیح میدهند، حاضرند همه چیز را فدا کنند، فقط بشرط آنکه همه چیز بخوشی بگذرد. در چنین خانواده‌ای فرزندان خیلی زود به پدر و مادر فرمان می‌دهند، عدم مقاومت پدر و مادر میدان بسیار وسیعی در مقابل تمایلات و هوسها و خواسته‌های کودک می‌سازد. گاهی پدر و مادر به خود اجازه میدهند که کمی مخالفت کنند، اما دیگر دیر است، دیگر تجربه زیان‌آور در خانواده پا گرفته است.

نفوذ ناشی از دوستی - اغلب اوقات، قبل از تولد کودک پدر و مادر پیمان می‌بندند که: فرزندان ما دوستان ما خواهند بود. البته، بطور کلی این خوب است. پسر و پسر، مادر و دختر میتوانند دوستان یکدیگر باشند و باید هم دوست باشند، ولی با این همه پدر و مادر اعضای ارشد جمع خانوادگی باقی می‌مانند و کودکان هم افرادی که باید تربیت شوند. هرگاه دوستی به منتهای حد برسد، تربیت یا قطع

می شود یا جریان مخالفی را آغاز میکند. فرزندان شروع به تربیت پدر و مادر می کنند. چنین خانواده‌هایی اغلب در میان روشنفکران پیدا می شوند. در این خانواده‌ها فرزندان والدین را پوتکا Putka یا ماروسکا maruska می نامند، آنها را دست می اندازند، حرفشان را با خشونت قطع می کنند، در هر قدم به آنان پند میدهند، دیگر نمی توان از اطاعت سخنی به میان آورد. ولی در این خانواده‌ها دوستی هم وجود ندارد، زیرا هیچ نوع دوستی بدون احترام متقابل امکان پذیر نیست. نفوذ ناشی از نظم - غیر اخلاقی ترین انواع نفوذها موقعی است که اطاعت فقط با هدایا و وعده‌ها خریداری شود. والدین بدون احساس شرم چنین می گویند: اگر مطیع باشی، برایت اسب کوچولو می خرم. اگر حرف شنو باشی، با هم به سیرک می رویم.

البته ممکن است دادن جایزه یا چیزی شبیه پاداش در خانواده معمول باشد، اما در هیچ مورد نباید فرزندان را به خاطر اطاعت، به خاطر رفتار خوب نسبت به والدین، پاداش داد. ممکن است به خاطر تحصیل خوب، به خاطر انجام کاری واقعا دشوار به بچه پاداش داد، ولی در این مورد هم هرگز نباید از قبل میزانش را مشخص کرد و با وعده‌های اغفال کننده فرزندان را در کار مدرسه یا در کار دیگر به شتاب واداشت.

ما چند نوع نفوذ کاذب را بررسی کرده‌ایم. علاوه بر آنها، باز هم انواع دیگری وجود دارد. نفوذ ناشی از بشاشت، نفوذ ناشی از فضل، نفوذ ناشی از «رک گونی» نفوذ ناشی از زیبایی اما اغلب هم اتفاق می افتد که پدر و مادر بطور کلی به فکر هیچ نوع نفوذی نیستند و هر طور پیش بیاید زندگی میکنند و به نحوی در تربیت کودکان تعلق می ورزند. امروز پدری میفرد و بر سر یک چیز کوچک بچه را تنبیه میکند، فردا نسبت به او ابراز علاقه میکند پس فردا چیزی به عنوان رشوه به او فول می دهد، ولی روز بعد مجددا او را تنبیه می کند و از این بدتر او را به خاطر تمام کارهای خوب خود مورد سرزنش قرار می دهد. چنین پدر و مادری همیشه مثل گربه‌های دیوانه، بیقراری میکنند و کارهای خود را با عجز و عدم درک کامل انجام می دهند. گاهی هم اتفاق می افتد که پدر از یک نفوذ پیروی میکند و مادر از نوع دیگر. در چنین مواردی، فرزندان باید قبل از هر چیز یک دیپلمات باشند و بین پاپا و

مامان مانور کنند بالاخره، مواردی هم هست که پدر و مادر خلاصه توجهی بفرزندان خود ندارند و تنها به فکر آرامش خود هستند.

در خانواده ما نفوذ واقعی پدر و مادر باید بر چه مبنا باشد؟

شالوده نفوذ والدین تنها می‌تواند در زندگی و کار آنها در شخصیت واقعی و رفتار آنها باشد. خانواده امر بزرگ و پرمشولیتی است. پدران و مادران این امر را رهبری میکنند و مسئولیت آنها در برابر اجتماع، سعادت خودشان و زندگی فرزندانشان بر عهده دارند. هرگاه پدر و مادر این کار را شرافتمندانه و عاقلانه انجام دهند، هدفهای مهم و دل‌انگیزی در مقابل خود داشته باشند و خود همیشه از اعمال و رفتار خود آگاهی کامل داشته باشند، این بدان معنی است که آنها از نفوذ پدری و مادر برخوردارند و نیازی نیست که در جستجوی مبانی دیگر باشند، بویژه لزومی ندارد که چیزی مصنوعی را ابداع کنند.

همینکه بچه‌ها شروع به رشد میکنند، همیشه علاقه‌مندند که بدانند والدینشان کجا کار میکنند و موقعیت اجتماعیشان چگونه است. آنها هر چه زودتر باید بدانند که والدینشان چگونه زندگی میکنند، به چه چیزهایی علاقه‌مندند و با چه کسانی دمخورند. کار پدر یا مادر به مشابه کاری جدی و در خور احترام در برابر فرزند ظاهر شود. خدمات پدر و مادر باید قبل از هر چیز بصورت خدماتی برای اجتماع در چشم فرزندان جلوه کند که واجد ارزش واقعی باشد، نه فقط ظاهری. هرگاه فرزندان بتوانند این خدمات را نه بشکل مجزا، بلکه در زمینه دست‌آوردهای کشورمان ببینند؛ بسیار حائز اهمیت است، فرزندان ما باید غرور پسندیده داشته باشند، نه خودستایانه ولی در عین حال لازم است که فرزندان ما تنها به پدر و مادر خود تبالند، تام مشاهیر و وطنمان را بدانند و پدر و مادر به عنوان همکاران این گروه کثیر در تصورشان مجسم گردد.

ضمناً همیشه باید یادآوری کرد که هر فعالیت انسانی شدت و ارزش خاص خود را دارد. پدر و مادر بهیچوجه نباید در مقابل فرزندان خود بصورت بزرگترین افراد حوزه خود یا نوابغی کم‌نظیر معرفی شوند. کودکان باید خدمات اشخاص دیگر و بطور حتم خدمات نزدیکترین رفقای پدر و مادر را ببینند. نفوذ واقعی پدر و مادر تنها موقعی به اوج واقعی خود میرسد که این نفوذ نشود آدم تازه به دوران رسیده، یا خودستا نبوده

بلکه نفوذ عضو جمع باشد. هرگاه موفق شوید که پسران را به نحوی تربیت کنید که او از تمام کارخانه‌ای که پدرش در آن کار میکند، بخود بیالد و از موفقیت‌های این کارخانه خوشحال گردد، در این حال شما او را درست تربیت کرده‌اید.

اما پدر و مادر نباید فقط در جبهه محدود جمع خود، شخصیتی به حساب آیند. زندگی ما، جامعه سوسیالیستی است. پدر و مادر باید در چشم فرزندان خود به صورت سازندگان این زندگی جلوه کنند. حوادث زندگی بین المللی، دست آوردهای فرهنگی همه باید در افکار و احساسات و تلاشهای پدر منعکس گردد. تنها آن پدران و مادرانی که زندگی کاملی دارند یعنی هموطنان ما، در فرزندان خود نفوذ واقعی دارند. ضمناً خواهش میکنم تصور نکنید که شما باید «ساختگی» یک چنین زندگی ای داشته باشید تا فرزندانتان آن را ببینند و با خصوصیات خود آن را متحیر سازید. این روش نادرستی است. شما در واقع باید صمیمانه یک چنین زندگی ای داشته باشید شما نباید سعی کنید که دائماً آنرا در برابر فرزندانتان به نمایش بگذارید. مطمئن باشید که آنها خودشان آنچه را که لازم است: خواهند دید.

ولی شما فقط یک هموطن نیستید، بلکه پدر هم هستید وظیفه پدری شما باید حتی المقدور بهتر انجام شود و اساس نفوذ شما هم در همین است. قبل از هر چیز باید بدانید که فرزندتان چگونه زندگی می کند، به چه چیز ابراز علاقه میکند، چه چیز را دوست دارد و چه را دوست ندارد، چه میخواهد و چه نمیخواهد - شما باید بدانید که او یا چه کسی دوست است، همبازی او کیست و چه بازی میکند، چه میخواند، تلقی اش از آنچه خوانده است چیست. وقتی در مدرسه تحصیل میکند، شما باید بدانید که رفتارش نسبت به همدرسان و معلمانش چگونه است، اشکالات چیست، رفتارش در کلاس چگونه است. باید همیشه از تمام مسایل و اشکالات فرزندانتان از همان سنین پائین آگاهی داشته باشید. نباید غافلگیرانه با وقایع ناگوار مصادف شوید، بلکه باید از پیش آنها را حدس بزنید و جلوش را بگیرید.

باید از تمام این مسایل اطلاع داشت، اما این اصلاً بدان معنی نیست که پسران را با سوال و جوابهای دائمی و نفرت آور، با جاسوسی بی اهمیت و آزار دهنده تعقیب کنید، از همان ابتدا باید طوری رفتار کنید که بچه‌ها خودشان کارهایشان را برایتان تعریف کنند، به این کار تمایل داشته باشند و به دانستن شما ابراز علاقه

کنند. گاهی باید رفقای پسران را به خانه خود دعوت کنید، حتی چیزی به آنها بدهید. گاهی خودتان باید به خانواده رفقای فرزندان سر بزنید. باید در اولین فرصت با خانواده آنها آشنا شوید.

همه این کارها وقت زیادی لازم ندارد، بری این کار فقط باید به بچه‌ها و زندگیشان توجه داشت.

هرگاه شما چنین آگاهی و توجهی داشته باشید، فرزندان آن را نادیده نخواهند گرفت. کودکان چنین آگاهی‌ای را دوست می‌دارند و به خاطر آن برای پدر و مادر احترام بنا می‌شوند.

نفوذ ناشی از آگاهی باید به نفوذ ناشی از کمک منجر شود. در زندگی هر کودک موارد زیادی پس می‌آید که او نمی‌داند چه باید بکند و احتیاج به مشورت و کمک دارد. شاید او تناضای کمک از شما نکند، برای این که این کار را نمی‌داند. شما خودتان باید بیارینش بشناید.

اغلب اوقات می‌توان در پند و اندرز مستقیم، در شوخی، گاهی در ستایش و گاهی حتی در فرمان، این یاری را به او داد. هرگاه از زندگی فرزندان خبر باشید، خودتان بهترین روش را پیدا خواهید کرد. گاهی اتفاق می‌افتد که باید به طریق خاصی این کمک را ابراز داشت. گاهی باید در بازی کودکان شرکت جست یا با رفقای آنها آشنا شد یا به مدرسه رفت و با معلم صحبت کرد. هرگاه در خانواده آن چند کودک باشد، که خود سعادت بزرگترین واقعه است، برادران و خواهران بزرگتر می‌توانند به کار چنین کمکی جلب شوند.

یاری والدین نباید مزاح و تفرت آور و خسته کننده باشد. در بعضی از موارد باید به کودک امان داد که خودش مشکلی را حل کند. او باید عادت کند که بر موانع فاتح آید و مسایل پیچیده‌تر را حل کند. ولی همیشه باید دید که کودک چگونه این عمل را انجام می‌دهد، نباید گذاشت که او سردرگم شود و مایوس گردد. گاهی حتی لازم است که کودک آگاهی و توجه و اعتقاد شما را به قدرتش ببیند.

نفوذ ناشی از کمک، رهبری محتاطانه و دقیق، به خوبی با نفوذ ناشی از معرفت تکمیل می‌شود. کودک حضور شما را در کنار خود، توجه منطقی شما را درباره خود و مواظبت شما را احساس خواهد کرد، ولی در عین حال میداند که شما چیزی

از او می‌خواهید و تصمیم هم ندارید که همه چیز را برایش انجام بدهید و مسئولیت را از گردنش بردارید.

خط مشی ناشی از مسئولیت، خط‌مشی عمده بعدی نفوذ پدر و مادر است. در هیچ موردی کودک نباید فکر کند که رهبری خانواده و خود او، لذت و سرگرمی شماست.

او باید بداند که شما نه تنها مسئولیت خود، بلکه مسئولیت او را هم در مقابل جامعه ما بر عهده دارید. باید بدون ترس، آشکارا و جدی به پسر یا دختر گنت که آنها تحت تعلیم هستند، باید هنوز چیزهای زیادی یاد بگیرند. باید هموطنان و آدمهای خوبی بار بیایند و پدر و مادر در نل به این هدف منول هستند و از آن هراسی ندارند. در خط‌مشی ناشی از مسئولیت نه تنها اصول کمک، بلکه اصول تقاضا هم نهفته است. در بعضی موارد این تقاضا باید به خشن‌ترین وجهی ابراز شود و اجازه اعتراض داده نشود. ضمناً باید گفت که چنین تقاضائی فقط در صورتی میتواند بطرز مفیدی صورت گیرد که نفوذ ناشی از مسئولیت در تصور کودک نقش بسته باشد. کودک حتی در سنین خیلی پائین باید احساس کند که او و پدر و مادرش در جزیره غیرمسکونی زندگی نمی‌کنند.

به گفتارمان پایان می‌دهیم و آنچه گفته شد خلاصه میکنیم.

در خانواده نفوذ ضرورت دارد.

باید میان نفوذ واقعی و نفوذ کاذبی که مصنوعاً برقرار شده و تلاش برقرار کردن اطاعت به هر وسیله باشد، فرق گذاشت.

نفوذ واقعی بر فعالیت اجتماعی شما، احساس شما، دانش شما از زندگی کودک، کمک به او و مسئولیت تربیت او، مبتنی است.

□□□□
انضباط

کلمه «انضباط» چند مفهوم دارد. عده‌ای انضباط را مجموعه‌ای از قواعد رفتار می‌دانند. عده دیگر انضباط را عادات شکل گرفته و تربیت شده انسان می‌نامند. دسته سوم در انضباط فقط فرمانبرداری می‌بینند. تمام این نظریات مستقل، کم و بیش به واقعیت نزدیکند. اما برای کار صحیح یک مربی باید تصور دقیق‌تری از خود مفهوم «انضباط» داشت.

اغلب کسی را که از نظر اطاعت ممتاز باشد، آدم با انضباط می‌نامند. مسلماً در اکثر قریب به اتفاق موارد از هر کس می‌خواهند که فرامین و دستورات اشخاص و ارگانهای بالا را سریع و دقیق انجام دهد، با این همه در جامعه ما، این به اصطلاح اطاعت، نشانه کاملاً ناقص شخص با انضباط است — تنها اطاعت نمی‌تواند ما را اقناع کند، مخصوصاً آن اطاعت کورکورانه‌ای که معمولاً در مدارس قدیمی قبل از انقلاب از انسان طلب می‌کردند.

ما از هموطن خود انضباطی به مراتب پیچیده‌تر طلب می‌کنیم. ما می‌خواهیم که او نه تنها بداند که برای چه و چرا باید این یا آن فرمان را اجرا کند، بلکه خودش هم فعالانه بکوشد تا حتی الممقدور آنرا بهتر انجام دهد. تازه این هم کافی نیست. ما از هموطنمان می‌خواهیم که در هر لحظه از زندگیش، بدون آنکه منتظر دستورات یا فرامینی باشد، آماده انجام وظیفه باشد و نیروی اراده مبتکر و

اخلاقی داشته باشد. بنابراین ما انتظار داریم که او فقط کاری انجام بدهد که واقعاً برای اجتماع و کشورمان لازم و مفید باشد و این کار را در مقابل هیچ نوع مشکل و مانعی متوقف نکند. برعکس، ما از انسان شوروی این کاردانی را طلب می‌کنیم که از رفتار و اعمالی که فقط برای خودش نافع و لذتبخش است ولی برای سایر مردم یا تمام اجتماع زیان‌آور، پرهیز کند. علاوه بر آن، ما همیشه از هموطنان می‌خواهیم که خود را هرگز به دانه تنگ کار و قسمت و دستگاه خود و خانواده خویش محدود نکند، بلکه می‌خواهیم کار مردم اطراف، زندگی و رفتارشان را ببیند، بتواند نه در حرف بلکه در عمل هم به یاریشان بشتابد، حتی در صورت لزوم بخشی از آسایش خود را در این راه فدا کند. ولی در مقابل دشمنان مشترکمان، ما از هر فرد می‌خواهیم که علی‌رغم هرگونه پیش‌آمد یا خطری دانما هوشیار باشد و مصممانه مقاومت ورزد. خلاصه، در جامعه ما، ما حق داریم فقط آدمی را با انضباط بنامیم که همیشه در هر موقع بتواند رفتاری درست، سودمندترین آنرا به حال اجتماع، انتخاب کند و در خود این ورزیدگی را بیاید که این کردار را، علی‌رغم هرگونه مشکل یا پیش‌آمدی ادامه دهد.

بخودی خود واضح است که چنین انسانی را تنها نباید به کمک یک نوع انضباط یعنی تمرین اطاعت، تربیت کرد. هموطن یا انضباط ما فقط می‌تواند به کمک تمام وجوه تاثیرات صحیح، تربیت شود، که در میان آنها: تربیت وسیع سیاسی، آموزش عمومی، کتاب، روزنامه، کار، کاراجتماعی و حتی آنهایی که بظاهر مسایل درجه دوم هستند، مثل بازی، سرگرمی و استراحت، بارزترین مکان را اشغال می‌کنند. تنها با اعمال مشترک تمام این نفوذهای می‌توان فردی را به درستی تربیت کرد، تنها در نتیجه چنین تربیتی می‌توان یک هموطن واقعاً با انضباط جامعه سوسیالیستی پرورش داد.

ما مخصوصاً به پدران و مادران توصیه می‌کنیم که این امر مهم را از یاد نبرند: انضباط نه با معیارهای «انضباطی» مجزا، بلکه با تمام سیستم تربیت، با تمام شرایط زندگی و با تمام نفوذهایی که فرزندان در معرضشان قرار می‌گیرند، بوجود می‌آید. چنین درکی از انضباط متضمن علت، روش یا وسیله تربیت صحیح نیست، بلکه متضمن نتیجه آن است. انضباط صحیح آن سرانجام نیکونی است که مریی باید

با تمام قوا و به کمک تمام وسایلی که در اختیار دارد، در راهش تلاش کند. بنابراین، هر پدر و مادری باید بداند که با دادن کتاب به پسر یا دخترش برای مطالعه یا آشنا کردن او با رفیق جدید یا بحث با او دربارهٔ موقعیت بین‌المللی و کارهای کارخانه خود یا موفقیت‌های استاخانوویستی خویش، ضمناً در راه هدفهای کم و بیش انضباطی مجاهدت می‌کنند.

بدین ترتیب، ما از انضباط، نتیجهٔ کلی و وسیع تمام کار تربیتی را درک می‌کنیم. بخش محدودتری هم از کار تربیتی وجود دارد که بیش از همه به پرورش انضباط نزدیک است. و غالباً با انضباط اشتباه می‌شود؛ این نظم است، هرگاه انضباط نتیجهٔ تمام کار تربیتی باشد، آنوقت نظم فقط وسیله، فقط طرز تربیت است. تفاوت نظم و انضباط — تفاوت مهمی است. پدر و مادر باید آنرا خوب مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند. مثلاً، انضباط یکی از آن پدیده‌هایی است که ما همیشه در پی کمال آن هستیم. ما همیشه مایلیم که در خانوادهٔ ما، در کارما، شدیدترین و بهترین انضباط برقرار باشد. غیر از این هم نمی‌تواند باشد؛ انضباط، نتیجه است و در هر کار ما عادت کرده‌ایم که در راه بهترین نتایج تلاش کنیم. مشکل بتوان انسانی را مجسم کرد که بگوید: «انضباط ما چندان تعریفی ندارد، ولی ما بهتر از این لازم نداریم...»

چنین آدمی، یا احمق است یا دشمن واقعی. هر انسان عادی باید در راه عالی‌ترین انضباط یعنی در راه بهترین نتیجه، تلاش کند. نظم، اصلاً چیز دیگری است. همانطور که قبلاً گفته‌ایم نظم وسیله است و ما بطور کلی می‌دانیم که هر وسیله‌ای در هر زمینهٔ زندگی که می‌خواهد باشد، تنها موقعی به کار می‌رود که با هدف تطبیق داشته و بجا باشد. بنابراین ما می‌توانیم بهترین انضباط را پیش خود مجسم کنیم و همیشه در راهش بکوشیم. اما نباید یک نظم ایده‌آل و بهتر از همه را پیش خود مجسم کرد در موردی یک نظم مناسب‌ترین نظم‌هاست و در مورد دیگر، نظم دیگر.

نظم خانوادگی نمی‌تواند و نباید هم، در شرایط گوناگون یکسان باشد. سن کودکان، استعداد، محیط اطراف، همسایگان، بزرگی آپارتمان، راحتی آن، راه مدرسه، جنب و جوش خیابانها و بسیاری از شرایط دیگر، خصوصیت نظم را مشخص

می‌کند و تغییر می‌دهد. خانواده بزرگی که کودکان زیادی دارد، باید یک نظم داشته باشد و خانواده‌ای که یک کودک دارد، نظم کاملاً دیگر. نظمی که برای بچه‌های کوچک مفید است، هرگاه برای بچه‌های بزرگتر بکار رود، ممکن است بسیار زیان‌آور باشد. نظم خاص دختر بچه‌ها، خاصه در سنین بالا، درست واجد همین تمایز است.

بدین ترتیب، نظم را نباید چیز دائمی و تغییر ناپذیر دانست. بعضی از خانواده‌ها اغلب مرتکب چنین اشتباهی می‌شوند، مقدس‌وار به شفا بخشی نظمی که یکبار اتخاذ شده اعتقاد پیدا می‌کنند و آن را به زیان خود و فرزندان خود حفظ می‌کنند. چنین نظم لایتنری بزودی به وسیله بیرونی، تبدیل خواهد شد که نمی‌تواند مفید فایده‌ای باشد، بلکه فقط زیان می‌رساند. نظم بنا به خصوصیت خود نمی‌تواند دائمی باشد، برای اینکه فقط وسیله تربیت است. هر تربیتی هدفهای معینی را تعقیب می‌کند، بعلاوه این هدفها همواره تغییر می‌یابند و پیچیده‌تر می‌شوند. مثلاً، در اوان طفولیت، والدین با امری جدی یعنی عادت دادن اطفال به نظافت، روبرو هستند. پدر و مادر ضمن تلاش در راه این هدف، نظم خاصی برای کودکان برقرار می‌کنند که عبارت است از: شستشو، استفاده از وان، دوش یا حمام، اصول نظافت، حفظ نظافت اطراف و تختخواب و میز. چنین نظمی دائماً باید مورد حمایت قرار گیرد. پدر و مادر هرگز نباید آنرا فراموش کنند، باید مراقب اجرای آن باشند و در مواقعی که کودکان شخصاً قادر به انجام کاری نیستند به آنها یاری دهند و از آنان کار با کیفیت طلب کنند. هرگاه این نظم بنحو مطلوبی سازمان یابد، نفع فراوانی بیار می‌آورد و سرانجام وقتی فرا می‌رسد که کودکان به نظافت عادت می‌کنند و خود کودک دیگر نمی‌تواند با دستهای کثیف پشت میز بنشیند، یعنی آنوقت می‌توان گفت که به هدف خود رسیده‌ایم. در این موقع نظمی که برای رسیدن به این هدف ضرور بود، ثمر بخشی خود را از دست می‌دهد. البته این اصلاً بدان معنی نیست که می‌توان در عرض یک روز آنرا لغو کرد. باید بتدریج نظم دیگری جای این نظم را بگیرد که هدفش تقویت عادت بوجود آمده در امر نظافت باشد، اما هنگامی که این عادت تقویت شد، هدف دیگری در برابر والدین قد علم می‌کند که پیچیده‌تر و با اهمیت‌تر است. در این موقع اگر والدین باز هم فقط خود را به نظافت مشغول دارند،

نه تنها انرژی خود را بیهوده تلف می کنند، بلکه این کار اتلاف زیان آوری است: بدین ترتیب آدمهای وسواسی بی عاطفه ای تربیت می شوند که جز عادت به نظافت چیز دیگری در وجود خود ندارند و گاهی فقط بشرطی حاضر به انجام کاری می شوند که دستهایشان آلوده نشود.

در این مثال نظافت، مشاهده می کنیم که صحت نظم، پدیده ای موقتی و گذراست و این امر برای هر وسیله دیگری پیش می آید و نظم هر وسیله ای است.

بنابراین، نباید نظم به پدر و مادر توصیه شود. نظمهای زیادی وجود دارد و در این شرایط باید یکی از مناسب ترین آنها را انتخاب کرد. علی رغم چنین نظمهای گوناگون و امکان پذیر.

با این همه باید گفت که در خانواده ما نظم باید همیشه ویژگیهایی داشته باشد که در هر موقعیتی لازم الاجرا باشد. در این گفتار ما باید خصایص مشترک را هم روشن کنیم.

نخستین مطلبی که ما توجه پدر و مادر را بدان جلب می کنیم، این است: هر نظمی که شما برای خانواده خود انتخاب می کنید، باید قبل از هر چیز مناسب باشد. هر روشی را نباید به این علت در خانواده اجرا کرد که دیگری آنرا در خانواده خود برقرار کرده یا با آن زندگی مطبوع تر است، بلکه منحصراً به این علت باید اجرا کرد که آن برای نیل به هدف عاقلانه شما ضروریست. شما هم به این هدف آگاهید و در اکثر قریب به اتفاق موارد کودکان هم باید بدان آگاه باشند. در تمام موارد، چه در چشم شما، چه در چشم کودکان نظم باید خصوصیت یک اصل منطقی را داشته باشد. هرگاه بخواهید که کودکان در ساعت معینی برای ناهار جمع شوند و با دیگران سر میز بنشینند، آنوقت کودکان باید بدانند که چنین نظمی برای آن ضرورت دارد که کار مادر یا خدمتکار را تسهیل می کند و نیز به خاطر آن است که روزی چند بار تمام افراد خانواده جمع می شوند و کنار هم می نشینند و با هم تبادل افکار و احساسات می کنند. هرگاه بخواهید که کودکان غذا را نیم خورده باقی نگذارند، باید بدانند که این کار به خاطر احترام به کار کسانی که محصولات غذایی تولید می کنند و به خاطر احترام به کار پدر و مادر و ملاحظه اقتصاد خانواده لازم است. ما از موردی هم اطلاع داریم که والدین از فرزندان خود می خواستند که سر میز ساکت

باشند. البته فرزندان به این درخواست گوش می‌دادند، اما نه آنها و نه پدر و مادر نمی‌دانستند که چرا چنین اصلی برقرار شده است. وقتی از پدر و مادر در این باره سؤال شد، آنها توضیح دادند که اگر سرناهار صحبت کنند، آنوقت ممکن است غذا در گلویشان گیر کند. چنین اصلی البته بی‌معنی است: همه مردم خوششان می‌آید که سر میز صحبت کنند و این کار هیچ حادثه‌ی بدی پیش نخواهد آورد.

ما ضمن اینکه به والدین توصیه می‌کنیم که نظم خانوادگی باید خصوصیت منطقی و مناسبی داشته باشد، در عین حال باید آنان را برحذر داریم که در هر قدم اهمیت این یا آن روش را برای فرزندان توضیح دهند و با توضیحات و تفسیرات خود آنان را بستوه بیاورند. حتی الامکان باید سعی کرد که کودکان خودشان ضرورت آنرا درک کنند. در نهایت امر تنها باید فکر درست را به آنان تلقین کرد. بطور کلی باید تلاش کرد که حتی الامکان عادات خوب با استحکام بیشتری در کودکان شکل بگیرد و برای نیل به این هدف تمرین دائمی رفتار درست مهمترین عامل است. و نیز بحثها و پرحرفیهای دائمی درباره رفتار درست می‌تواند هرگونه تجربه نیکورا تباه کند.

دومین خصوصیت مهم هر نظمی مشخص بودن آنست. هرگاه امروز مواک کردن دندانها لازم باشد، فردا هم مواک کردن آنها لازم است: هرگاه امروز باید رختخواب خود را جمع و جور کرد، فردا هم باید این کار را کرد. نباید چنین باشد که مادر امروز جمع و جور کردن رختخواب را بخواهد، اما فردا نخواهد و خودش جمع کند. این نامشخص بودن، نظم را از هر نوع مفهوم تهی می‌سازد و آن را به یک مشت دستورات اتفاقی مبدل می‌سازد که ارتباطی با هم ندارند. نظم صحیح باید از لحاظ مشخص بودن و دقت ممتاز باشد و استثنا پذیر نباشد، مگر در مواردی که استثنا واقعاً لازم باشد و شرایط مهمی آنرا ایجاب کند. معمولاً هم در هر خانواده باید چنان نظم و وجود داشته باشد که کمترین تخطی از نظم حتماً مورد توجه قرار گیرد. این کار را باید از همان سنین اولیه کودک انجام داد. هر قدر والدین برقراری نظم را جدی‌تر تعقیب کنند، تخطی از نظم باز هم کمتر پیش می‌آید و در نتیجه کمتر باید به تنبیهات متوسل شد.

ما توجه خاص والدین را به این مطلب جلب می‌کنیم که بسیاری از مردم به

غلط می‌پندارند: هرگاه پسر بچه‌ای رختخوابش را مرتب نکند، آیا ارزش این را دارد که بر سرش هیاهوراه بیفتد؟ ممکن است تصور شود که اولاً این نخستین بار است که او چنین کاری می‌کند، ثانیاً تازه اگر رختخواب مرتب نشود، بطور کلی چندان مهم نیست و نمی‌ارزد که به خاطر آن اعصاب بچه را خرد کرد. چنین فکری بکلی نادرست است. در امر تربیت مسئله‌ی اهمیت وجود ندارد. رختخواب مرتب نشده نه تنها علامت بروز شلختگی است، بلکه نشانه‌ی بروز بی‌اعتنائی نسبت به نظم مستقر، آغاز چنان تجربه‌ای است که بعد ممکن است به صورت خصومت آشکاری نسبت به والدین درآید.

هرگاه خود پدر و مادر نسبت به نظم صمیمی نباشند هرگاه تبعیت از نظم را از کودکان بخواهند، ولی در عین حال خود زندگی نامنظمی داشته باشند که تابع هیچ نظمی نباشد، مشخص بودن نظم، دقت و اجباری بودنش، شدیداً به خطر می‌افتد. کاملاً طبیعی است نظم خود پدر و مادر با نظم فرزندان تفاوت دارد معذالک این تفاوت نباید تفاوتی اساسی باشد هرگاه از کودکان بخواهید که سرناهار کتاب مطالعه نکنند، آنوقت خودتان نباید این کار را بکنید. وقتی اصرار دارید که کودک قبل از ناهار دستهای خود را بشوید، فراموش نکنید که از خودتان هم همین را بخواهید. سعی کنید رختخواب خودتان را شخصاً جمع کنید، این کار بهیچوجه کار مشکل و شرم‌آوری نیست. همه این مسایل کم‌اهمیت به مراتب بیش از آنچه معمولاً فکرمی‌کنند، حائز اهمیت است.

نظم در خود خانواده و خانه حتماً باید به جزئیات زیر مربوط باشد: وقت برخاستن و خوابیدن باید دقیقاً تعیین شود، این وقت باید چه در روزهای کار و چه در روزهای استراحت یکی باشد، اصول وقت شناسی، رعایت نظافت، وقت و قواعد تعویض لباسهای زیر و رو، قواعد پوشیدن و تمیز کردن آنها. بچه‌ها باید یاد بگیرند که هر چیز جای خاص خود دارد، باید بعد از کاریا بازی همه چیز را مرتب کنند. از همان سنین کودکی باید بتوانند از مستراح، دستشویی و وان استفاده کنند، باید مراقب چراغ برق باشند و در موقع لزوم بتوانند آنرا روشن یا خاموش کنند، سرمیز باید نظم خاصی برقرار کرد. هر کودک باید جایش را سرمیز بداند، از کارد و چنگال استفاده کند، سفره را کیف نکند، روی میز غذا فریزد، آنچه در بشقاب ریخته شده

بخورد و بنابراین برای خود غذای اضافی نخواهد.

تقسیم وقت کار کودک باید تابع نظم شدیدی باشد، این امر موقعی که او رفتن به مدرسه را آغاز می کند. اهمیت خاصی دارد ولی بهتر آن است که قبلاً اوقاتی که صرف غذا، بازی، گردش و غیره می شود دقیقاً تقسیم شود. باید به مسئله حرکت توجه زیادی مبذول داشت. بعضیها تصور میکنند که کودکان باید زیاد بدوند و فریاد بکشند و بطور کلی نیروی خود را با جار و جنجال مصرف کنند. در این که کودکان بیش از بزرگسالان نیازمند حرکت هستند جای تردید نیست، اما نباید کورکورانه از این نیاز پیروی کرد. باید این عادت را در کودکان پرورش داد که حرکاتشان مفید باشد و آنها نتوانند در صورت لزوم حرکاتشان را متوقف نمایند در هر حال نباید به کودک اجازه داد که در اطاق بدود و جست و خیز کند، برای این کار حیاط یا باغ مناسب تر است. و نیز به کودکان باید آموخت که بتوانند جلوسدایشان را بگیرند: فریاد، زوزه، گریه بلند، همه اینها ظهور یک عادت است، این چیزها بیشتر مبین اعصاب ناسالم کودک است تا یک نیاز واقعی. خود پدر و مادر در این هیاهوی عصبی مقصرند. گاهی آنها بجای آنکه در محیط خانواده آسایش مطمئنی بوجود آورند، صدای خود را تا حد فریاد بلند میکنند و دچار خشم میشوند.

نظم داخلی خانواده و آپارتمانی که خانواده در آن زندگی می کند، تقریباً در اختیار کامل پدر و مادر است. درباره نظم بیرون از خانواده نمی توان چنین چیزی گفت. کودک بخش معینی از وقتش را با رفقاییش در حیاط بسر می برد، اما اغلب در خارج از حیاط، در گردش، در میدانها، در میدان یخ بازی و گاهی در خیابان میگذاراند. هر قدر کودک بزرگتر می شود، همان قدر محیط رفاقت نقش بزرگ و بزرگتری بازی می کند. پدر و مادر مسلماً نمی توانند این نفوذ رفیقانه را بطور کامل رهبری کنند، اما کاملاً این امکان را دارند که مراقب این نفوذ رفیقانه باشند. هرگاه در خانواده تجربه صمیمیت، اعتماد و رابطه جمعی بوجود آمده و نفوذ پدر و مادر بطرز صحیحی برقرار شده باشد، غالباً همین کاملاً کافی است. در چنین موردی والدین فقط یک چیز لازم دارند: آنها باید از آنچه پسر یا دخترشان را احاطه کرده اطلاع کم و بیش درستی داشته باشند. هرگاه والدین با رفقای پسرشان و والدین آنها آشنائی نزدیکتری داشته باشند، بازی بچه ها را تماشا کنند، حتی در بازی آنها شرکت کنند.

یا آنها به گردش و سینما و سیرک و غیره بروند، بسیاری از رفتارهای بد کودکان، خاصه بسیاری از پدیده‌های بی‌بند و بار در آنها بروز نخواهد کرد. این نزدیکی فعالانه والدین به زندگی فرزندان، کار دشواری نیست و حتی لذتبخش هم هست. این کار به پدر و مادر اجازه خواهد داد که بیشتر به ماهیت روابط دوستانه پی ببرند و باعث خواهد شد که والدین به همدیگر کمک کنند و مهمتر از همه به آزان امکان خواهد داد که احساسات خود را با فرزندان خود در میان بگذارند و ضمن بحث نظر خود را درباره رفتارشان، درباره درستی یا نادرستی این یا آن رفتار و نفع و ضرر این یا آن سرگرمی ابراز دارند.

چنین روشهای کلی برقراری نظم در خانواده. هر پدر و مادری با استفاده از این دستورات کلی، خواهد توانست چنان سازمانی به زندگی خانوادگی بدهد که بیش از همه با ویژگیهای خانواده‌شان تطبیق داشته باشد. موضوع مناسبات مبتنی برنظم، میان والدین و فرزندان فوق‌العاده مهم است. در این زمینه ممکن است با زیاده‌رویها و کج‌رویهای بسیار گوناگون روبرو شد که برای تربیت بسیار زیان‌آور است.

بعضیها از قول و قرار سو استفاده می‌کنند، دسته دیگر از بختهای مختلف توضیحی، دسته سوم از نوازش، دسته چهارم از فرمان، دسته پنجم از جوانز، دسته ششم از تنبیهات، دسته هفتم از چشم‌پوشی و دسته هشتم از سختگیری. در جریان زندگی خانوادگی مسلماً موارد زیادی پیش می‌آید که نوازش، گفتگو، سختگیری و حتی چشم‌پوشی بجاست. اما در آنجا که کار به نظم ارتباط پیدا می‌کند، تمام این مشکلات باید جای خود را به یک چیز مهم بدهد و این یگانه و بهترین شکل دستور است.

خانواده برای انسان امری بسیار مهم و بسیار حساس است. خانواده به زندگی کمال می‌بخشد و سعادت بار است. اما هر خانواده، خصوصاً در جامعه سوسیالیستی، قبل از هر چیز به علت اهمیت دولتی‌اش، بسیار مهم است. از اینجاست که باید نظمی در خانواده برقرار شود و گسترش یابد و قبل از همه به مثابه قانونی مبتنی بر کار عمل کند. پدر و مادر نباید از لحن جدی ابانی داشته باشند. آنها نباید فکر کنند که لحن جدی با احساس محبت آمیز پدر و مادر مغایرت دارد و موجب

خشکی و سردی روابط میشود. ما تاکید می کنیم که تنها لحن واقعی و جدی میتواند چنان محیط آرامی در خانواده بوجود بیاورد که هم برای تربیت صحیح کودک کان و هم برای گسترش احترام و علاقه متقابل بین اعضای خانواده ضروریست.

پدر و مادر باید هر چه زودتر عادت کنند که رفتاری آرام، صبورانه و متین داشته باشند، اما همیشه باید در دستورات جدی خود لحن قاطع داشته باشند و کودک کان باید از همان اوان کودکی به چنین لحن عادت کند. آنها باید عادت کنند که فرمان را اطاعت کنند و آن را به طیب خاطر انجام دهند. شما هر طور که بخواهید می توانید با فرزندان مهربان باشید، با او شوخی کنید، بازی کنید، اما وقتی ضرورت ایجاب کرد باید بتوانید با لحنی قاطع به او دستور بدهید، با چنان قیافه و لحنی دستور بدهید که نه شما و نه او در صحت دستور و در لازم الاجرا بودن تردیدی به خود راه دهند.

پدر و مادر باید یاد بگیرند که این نوع دستورات را خیلی زود، هنگامی که کودک یکسال و نیم - دو ساله است، به او بدهند. این کار بهیچوجه دشوار نیست. فقط باید مواظب باشید که دستور شما خواسته های زیر را برآورد.

۱ - دستور نباید با خشم، فریاد و اوقات تلخی داده شود، ولی نباید هم شبیه خواهش و تمنا باشد.

۲ - دستور باید فراخور نیروی کودک باشد، نه اینکه تلاش بیش از اندازه دشواری از وی طلب کند.

۳ - دستور باید منطقی باشد، یعنی نباید با عقل سلیم مغایرت داشته باشد.

۴ - دستور نباید با دستور دیگر شما یا والد دیگر مغایرت داشته باشد.

وقتی دستوری داده شد، باید حتما اجرا شود. هرگاه دستوری بدهید ولی بعد خودتان آن را فراموش کنید، بسیار بد است. در خانواده، مثل هر کار دیگر، کنترل و رسیدگی دائمی و خستگی ناپذیر ضروریست. مسلماً پدر و مادر باید تلاش کنند که قسمت اعظم این کنترل طوری صورت گیرد که بچه متوجه نشود. کودک بطور کنی نیاید در اینکه دستور باید اجرا شود تردیدی بخود راه دهد. اما گاهی که کار پیچیده تری به کودک محول می شود که در آن ماهیت اجرا اهمیت بیشتری دارد، کنترل آشکار کاملاً بجاست.

هرگاه کودک از اجرای دستور سرباز زد، چه باید کرد؟ قبل از هر چیز باید تلاش کرد که چنین موردی پیش نیاید. اما هرگاه چنین اتفاق افتاد که کودک بار اول به حرفتان گوش نکرد، باید دستور را تکرار کرد ولی بالحنی رسمی تر، مردتر، تقریباً اینطور:

— من به تو گفتم این کار را بکن ولی تو نکردی. فوری این کار را بکن دیگر چنین موردی پیش نیاید. ضمن اینکه چنین دستور مکرری می دهید و حتما در اجرائش تلاش میکنید، در عین حال باید بررسی و فکر کنید که چرا در مورد فو در مقابل دستور شما مقاومت به عمل آمد. حتماً خواهید دید که خودتان بنحوی مفسرید، کاری نادرست انجام داده اید و چیزی را از نظر دور داشته اید. سعی کنید از این نوع اشتباهات احتراز جوئید.

در این زمینه مهمتر از همه باید مراقب بود که کودکان تجربه نافرمانی نیندوزند و نظم خانوادگی از هم نباشد. هرگاه بگذارید که کودکان چنین تجربه ای بدست بیاورند و دستوراتتان را چیزی اختیاری تلقی کنند، کار بسیار بدی کرده اید. ولی اگر از همان ابتدا اجازه چنین کاری را ندهید. بعدها هرگز ناچار نخواهید شد که به تنبیهات متوسل شوید.

هر گاه از همان ابتدا، نظم بنحودرستی بسط یابد و والدین به دقت مراقب رشد آن باشند، بتنبیهات لزومی پیدا نخواهد کرد. در یک خانواده خوب، تنبیهی در کار نخواهد بود و این صحیح ترین راه تربیت خانوادگی است.

اما خانواده هائی هستند که در آنها امر تربیت چنان آشفته است که بدون تنبیهات ممکن نیست از عهده کار برآمد. در این موارد پدر و مادر معمولاً با ناشیگری زیادی به تنبیهات متوسل می شوند و غالباً بجای آنکه کار را اصلاح بکنند خراب می کنند.

تنبیه، کار بسیار دشواری است، این کار مستلزم نزاکت و احتیاط بسیار زیادی از طرف مربی است، به این سبب ما به پدران و مادران توصیه میکنیم که حتی الامکان از بکار بردن تنبیهات خودداری کنند و قبل از همه بکوشند تا نظم درستی مستقر سازند. برای این کار مسلماً وقت زیادی لازم است ولی باید حوصله بخرج داد و راحت و آرام منتظر نتیجه ماند.

در آخرین مرحله ممکن است چند نوع تنبیه را مجاز شمرد: به تعویق انداختن تفریحات یا سرگرمیها (هرگاه وقت رفتن به سینما یا سیرک تعیین شده باشد، باید آن را به تعویق انداخت) ، به تعویق انداختن پول جیبی، در صورتی که چنین پولی داده می شود. جلوگیری از ملاقات با رفقا.

یک بار دیگر توجه پدران و مادران را به این مسئله جلب می کنیم که هرگاه نظم درستی موجود نباشد، تنبیهات به خودی خود هیچ نفعی دربر نخواهد داشت. وی هرگاه نظم درستی موجود باشد، به راحتی میتواند بدون تنبیهات از عهده کار برآمد. فقط باید حوصله بیشتری بخرج داد. در هر حال، در زندگی خانوادگی هم آهنگ کردن تجربه صحیح به مراتب مهم تر و مفیدتر از اصلاح تجربه ناصحیح است. عینا همینطور هم باید نسبت به جایزه محتاط بود. هیچگاه نباید از قبل هیچ جایزه یا انعامی را اعلام کرد. بهترین راه این است که به تحسین و تائید ساده اکتفا کنیم. خوشحالی کودکانه، لذت و سرگرمی نباید بصورت پاداش اعمال خوب برای کودکان تأمین شود، بلکه باید طبق یک نظم طبیعی حوائج صحیح آنان ارضا گردد. آنچه برای کودک ضرور است، باید صرفنظر از خدمتش به او داد، اما آنچه برایش غیر ضرور یا مضر است نباید بصورت پاداش به او داد.

مضمون گفتار را خلاصه می کنیم.

انضباط را باید از نظم جدا کرد. انضباط نتیجه تربیت است و نظم وسیله تربیت. به این سبب نظم ممکن است بنا به اوضاع و احوال، خصوصیت گوناگونی داشته باشد. هر نظم باید از لحاظ مصلحت، مشخص بودن و دقت ممتاز باشد. نظم باید هم به زندگی داخلی خانواده مربوط باشد و هم به زندگی خارجی. اصطلاح نظم در محیط کار خانواده باید دستور و کنترل اجرای آن باشد. هدف عمده نظم اندوختن تجربه انضباطی صحیح است و بیش از هر چیز باید از تجربه نادرست واهمه داشت. در نظم صحیح تیه لزومی پیدا نمی کند و بطور کلی باید از آنها و نیز از پاداشهای زائد احتراز جست. بهتر این است که ما در تمام موارد به نظم صحیح امیدوار باشیم و باصبر و حوصله منتظر نتیجه اش باشیم.



بازی

بازی در زندگی کودک اهمیت زیادی دارد و واجد همان اهمیت فعالیت و کار و خدمت در زندگی بزرگسالان است. کودک هر رفتاری که در بازی دارد، وقتی بزرگ می‌شود، از بسیاری جهات در کار هم همان رفتار را خواهد داشت. بنا بر این تربیت فرد آینده قبل از هر چیز در بازی شکل می‌گیرد. سرگذشت هر فرد انسان به مثابه موجودی فعال و کارکن را میتوان در تکامل بازی و در تبدیل آن به کار مجسم کرد. این تبدیل با کندی زیادی صورت می‌گیرد. کودک غالباً بازی را خیلی زود آغاز می‌کند. وظایف مبتنی بر کارش بسیار بی‌اهمیت است و از حدود ساده‌ترین «سلف‌سرویس» تجاوز نمی‌کند؛ او بتدریج مستقلاً غذا می‌خورد، پتو روی خودش میکشد، شلوارش را می‌پوشد. ولی به این کار هم مقدار زیادی بازی اضافه می‌کند. در خانواده‌ای که سازمانی خوب داشته باشد، این وظایف مبتنی بر کار بتدریج پیچیده می‌گردد، کارهای پیچیده‌تری به کودک محول می‌شود، ابتدا منحصرأ «سلف‌سرویس» بعد هم کارهایی که برای همه خانواده اهمیت دارد. اما در این مرحله، بازی، مشغولیات عمده کودک را تشکیل می‌دهد، بیش از هر چیز او را به خود مشغول می‌دارد و مورد علاقه اوست. در سنین مدرسه کار جای بسیار مهمی را اشغال میکند، به مسئولیت جدی‌تری مربوط میشود و به درک مشخص‌تر و روشن‌تر از زندگی آینده کودک ارتباط پیدا می‌کند. و کارهایی از این نوع با فعالیت اجتماعی

فاصله چندانی ندارد. ولی در این مرحله هم کودک هنوز زیاد بازی می کند، بازی را دوست دارد، حتی موقعی که بازی چنان جذاب تر از کار است که او مایل است کار را رها کرده به بازی پردازد، باید اصطکاکهای نسبتاً پیچیده‌ای را تحمل کند. هرگاه چنین اصطکاکهایی روی دهد، این بدان معنی است که تربیت کودک در بازی و در وظایف مبتنی بر کار بطرزی ناصحیح صورت گرفته و پدر و مادر مرتکب نوعی افراط کاری شده‌اند. از اینجا پیداست که رهبری بازی کودک چقدر پراهمیت است. در زندگی، ما با بسیاری از بزرگسالان برخورد می کنیم که مدتهاست مدرسه را پایان رسانیده‌اند، ولی عشق به بازی بر عشق به کار در آنها غالب است. در اینجا باید افرادی را که با جدیت فوق‌العاده در پی تفریحات هستند، افرادی را که به خاطر مصاحبت خوب و نشاط آور کار را فراموش می کنند و همچنین افرادی را که پز میدهند، قهپز در می کنند، خودنمایی می کنند و بدون هدف دروغ میگویند، از این جمله شمرد. آنها از طفولیت رویه‌های بازی را وارد زندگی جدی میکنند و این رویه‌ها را بطرز صحیحی به رویه‌های کار تبدیل نمیکنند. این بدان معنی است که آنها بد تربیت شده‌اند و این تربیت بد بطور عمده از بازیهای که سازمان درستی ندارند، سرچشمه می گیرند.

مطالب مذکور بهیچوجه دال بر آن نیست که هر چه زودتر باید کودک را از بازی منحرف کرد و به تلاشها و وظایف مبتنی بر کار سوق داد. این نوع سوق دادن ناقصی دربر نداشته و کودک را تحت فشار قرار میدهد و او را از کار متنفر میسازد و تمایلی را به بازی شدت میبخشد. تربیت فرد آینده نباید در بر کناری از بازی باشد، بلکه باید در چنان سازمانی از بازی باشد که بازی، بازی باشد ولی در آن خصوصیات یک کارگر و هموطن آینده پرورش یابد.

برای آنکه والدین بازی کودک را رهبری کنند و او را در آن تربیت کنند، باید خوب بیندیشند که بازی چیست و چه تفاوتی با کار دارد. هرگاه پدر و مادر در این باره نیندیشند و آنطور که باید و شاید آنها مورد تجزیه و تحلیل قرار ندهند قادر نخواهند بود که کودک را هدایت کنند، در هر موردی خود را گم خواهند کرد و قبل از آنکه کودک را تربیت بکنند او را تباه خواهند ساخت.

قبل از هر چیز باید گفت که بر خلاف تصور عده زیادی میان کار و بازی

اختلاف چندانی وجود ندارد. بازی خوب شبیه کار خوب است. بازی بد شبیه کار بد. این شباهت بسیار زیاد است، می‌توان با صراحت گفت: کار بد بیشتر شبیه بازی بد است تا کار خوب.

در هر بازی خوب، قبل از هر چیز تلاش مبتنی بر کار و تلاش مغزی نهفته است. هرگاه شما یک موش کوکی را برای کودک بخرید، تمام روز آنرا کوک کنید و رها سازید و کودک در تمام روزه این موش نگاه کند و ابراز خوشحالی کند، این بازی هیچ محتوی جالبی ندارد. در این بازی کودک فعالیتی ندارد و حرکتش در این بازی فقط این است که هاج و واج نگاه کند. هرگاه فرزندتان فقط به این قبیل بازیها خود را مشغول دارد، فرد غیر فعالی بار می‌آید که عادتاً به هر کار غریبی هاج و واج خیره میشود، فاقد ابتکار است و عادت ندارد که در کار چیز تازه‌ای خلق کند و بر مشکلات فائق آید. بازی بدون تلاش، بازی بدون فعالیت مجددانه، بازی بدی است، همان‌طور که ملاحظه میکنید، در اینجا بازی شباهت زیادی به کار دارد.

بازی برای کودک شادی آور است. این شادی یا شادی خلاقیت است یا شادی پرورزی یا شادی زیباپرستی یعنی شادی کیفیت. کار خوب هم یک چنین شادی بیار می‌آورد. و در اینجا شباهت تامی وجود دارد.

بعضیها خیال می‌کنند که کار با بازی تفاوت دارد، به جهت اینکه در کار مسئولیت هست. ولی در بازی نیست، این درست نیست: در بازی همان مسئولیت بزرگ هست که در کار وجود دارد — البته در بازی خوب و صحیح و در این باره هم اکنون به تفصیل صحبت خواهد شد.

با این همه میان کار و بازی چه تفاوتی است؟ این تفاوت فقط در یک چیز نهفته است: کار شرکت انسان در تولید اجتماعی یا در رهبری این تولید، در خلق ارزشهای مادی و فرهنگی، به بیان دیگر، ارزشهای اجتماعی است. بازی چنین هدفهایی را دنبال نمی‌کند. بازی با هدفهای اجتماعی رابطه مستقیمی ندارد رابطه‌اش غیرمستقیم است: بازی انسان را به آن تلاشهای جسمی و روحی عادت می‌دهد که برای کار ضرور است.

اکنون روشن است که در رهبری بازی کودکان، ما چه چیزی باید از والدین بخواهیم. اولاً بخواهیم که مراقب باشند تا بازی یگانه ذوق و شوق کودک نباشد و او

را بکلی از هدفهای اجتماعی دور نکند. ثانیاً در بازی آن ملکات جسمی و روحی در او پرورش یابد که برای کار ضرور است.

همانطور که قبلاً گفته شد، نخستین هدف با جلب تدریجی کودک به حوزه کار که آرام آرام، اما بدون انحراف جای بازی را می گیرد بدست می آید. دومین هدف با رهبری صحیح خود بازی، انتخاب بازی، یاری کودک در بازی بدست می آید.

در این گفتار ما فقط درباره دومین هدف صحبت خواهیم کرد، مسئله تربیت مبتنی بر کار به گفتار جداگانه ای اختصاص خواهد یافت.

اغلب اوقات پدران و مادرانی پیدا می شوند که در رهبری بازی رفتار نادرستی دارند. این نادرستی به سه صورت پیش می آید. بعضی از پدران و مادران علاقه ای به بازی فرزندان خود ابراز نمی دارند و فکر میکنند که آنها خودشان میدانند که کدام بازی بهتر است. فرزندان این دست پدر و مادر هر شکل و هر وقت که میخواهند بازی میکنند، اسباب بازیهای خود را شخصاً انتخاب میکنند و خودشان بازی را سازمان میدهند.

عده دیگر از والدین توجه زیاد، حتی بیش از اندازه، به بازی مبذول می دارند، همیشه در بازی کودکان دخالت میکنند طرزش را به آنها نشان میدهند، برایشان تعریف می کنند یا حتی در بازی مسئله طرح کرده و قبل از آنکه کودک آن را حل کند، آنرا حل میکنند و از آن لذت هم می برند. فرزند چنین پدر و مادری کاری ندارد جز آنکه از پدر و مادر اطاعت کند و از آنها تقلید کند، در اینجا در واقع پدر و مادر بیشتر از خود بچه بازی می کنند. هرگاه فرزند چنین پدر و مادری چیزی بسازد و در ساختمانش دچار اشکال گردد، پدر یا مادر کنار او می نشیند و می گوید: — تو نباید اینطور بکنی، نگاه کن، باید اینطور بکنی.

هرگاه بچه بخواهد چیزی از کاغذ ببرد، پدر یا مادر مدتی به تلاشش نگاه میکند، بعد قیچی را از دستش می گیرد و می گوید:

— بده من برایت ببرم. می بینی چقدر خوب درآمد؟

کودک نگاه میکند و می بیند که مال پدر واقعاً بهتر درآمد. او یک ورق دیگر کاغذ به دست پدر میدهد و تقاضا میکند یک چیز دیگر ببرد و پدر با طیب خاطر

این کار را انجام می دهد و از موفقیت‌های خود خرسند است. کودکان چنین والدینی فقط چیزی را تکرار میکنند که والدینشان انجام می دهند. آنها خونمی گیرند که بر مشکلات فائق آیند، مستقلاً در بالا بردن کیفیت تلاش کنند و خیلی زود به این فکر عادت می کنند که تنها بزرگترها می توانند همه چیز را خوب انجام دهند. در چنین کودکانی عدم اعتماد نسبت به نیروی خود و ترس از ناکامی رشد می یابد.

دسته سوم از پدران و مادران خیال می کنند که تعداد اسباب بازی از همه چیز مهمتر است. آنها پول فراوانی صرف اسباب بازی می کنند، کودکان خود را در دریائی از اسباب بازیهای گوناگون غرق می کنند و از این کار به خود می بالند. گنجه مخصوص کودکان این نوع والدین به مغازه اسباب فروشی شباهت دارد. این دسته والدین به اسباب بازیهای مکانیکی حيله گر، بسیار علاقه مندند و زندگی کودکان را آکنده از آنها می سازند. فرزندان چنین والدینی در بهترین شرایط به صورت جمع کنندگان اسباب بازی در می آیند، اما در بدترین شرایط — پی در پی بدون هیچ علاقه‌ای از یک اسباب بازی به اسباب بازی دیگر می پردازند، بدون ذوق و شوق بازی می کنند، اسباب بازیها را خراب می کنند یا می شکنند و چیزهای تازه‌ای می خواهند.

برای رهبری صحیح بازی، پدر و مادر باید رابطه محتاطانه‌تر و متفکرانه‌تری نسبت به بازی کودکان داشته باشند.

بازی کودکان از چند مرحله رشد می گذرد و هر مرحله مستلزم روش خاصی برای رهبری است. مرحله اول — زمان بازی در اطاق، زمان اسباب بازی است. این مرحله در سن پنج شش سالگی کم کم وارد مرحله دوم می شود. از خصوصیات مرحله اول این است که کودک ترجیح می دهد که تنها بازی کند و بندرت اجازه می دهد یکی دو رفیق در بازی او شرکت کنند. در این سن و سال کودک دوست دارد که با اسباب بازیهای خودش بازی کند و علاقه ندارد که با اسباب بازیهای دیگران بازی کند. در این مرحله است که استعداد شخصی کودک رشد می یابد. نباید از این ترمید که کودک در نتیجه تنها بازی کردن فرد خودخواهی بار می آید. باید این امکان را به کودک داد که در تنهایی بازی کند، اما باید مراقب بود که مرحله اول به درازا نکشد و به موقع به مرحله دوم تبدیل شود. در مرحله اول کودک

نمی‌تواند در یک گروه بازی کند. او اغلب با رفقا دعوا می‌کند و نمی‌تواند علاقه جمعی با آنها پیدا کند. باید در این بازی انفرادی به او آزادی داد، نباید یارانی را به او تحمیل کرد، زیرا چنین تحمیل باعث تباهی روحیه بازی در کودک می‌گردد و او عادت می‌کند که عصبانی شود و هیاهو راه بیندازد. ما می‌توانیم به صراحت تاکید کنیم که: هر قدر کودک در این سنین بهتر در تنهایی بازی کند، همانقدر رفیق بهتری در آینده خواهد شد. در این سن روح تجاوزکاری کودک بسیار چشم‌گیر است، او به مفهومی یک «مالک» است. بهترین روش این است که نباید گذاشت که کودک این تجاوز کاری را تمرین کند و انگیزه‌های «مالکیت» در او رشد یابد. هرگاه کودک تنها بازی کند، استعدادهای خود یعنی تصورات ملکات سازندگی و سازمان بندی مادی را تکامل می‌بخشد. این سودمند است. هرگاه شما بر خلاف میل او، وی را به بازی دستجمعی وادار سازید، این کار وی را از تجاوزکاری و خودخواهی نجات نمی‌دهد.

بعضی از کودکان زودتر و عده‌ای دیرتر بازی در تنهایی را رها می‌کنند و به رفقا و بازیهای دستجمعی علاقه مند می‌شوند. باید به کودک کمک کرد که این گذر نسبتاً دشوار را با حداکثر استفاده انجام دهد. باید در مناسب‌ترین شرایط حلقه دوستانش را وسعت بخشید. معمولاً این گذر به صورت ازدیاد علاقه کودک به بازیهای پرتحرک در فضای باز، به بازی در حیاط صورت می‌گیرد. ما مناسب‌ترین وضع را آن موقع می‌دانیم که در گروه کودکان در حیاط یک نفر بزرگتر باشد که از نفوذ عمومی برخوردار باشد و کار سازمان دادن کوچکترها را به عهده بگیرد.

رهبری مرحله دوم بازی کودکان دشوارتر است، چونکه در این مرحله کودکان دیگر در جلو چشم پدر و مادر بازی نمی‌کنند، بلکه وارد صحنه وسیع‌تر اجتماعی می‌شوند. مرحله دوم تا سنین یازده دوازده سالگی ادامه می‌یابد و بخشی از اوقات مدرسه را در بر می‌گیرد.

مدرسه گروه وسیع‌تری از رفقا، دایره وسیع‌تری از علائق و صحنه دشوارتری را به همراه دارد، از جمله برای عملیات بازی ولی از طرف دیگر مدرسه سازمانی آماده و مرتب‌تر، رژیم مشخص و دقیق‌تر و، مهم‌تر از اینها، کمک مربیان مجرب را با خود دارد. در مرحله دوم کودک به عضویت اجتماع در می‌آید، اما اجتماع هنوز

کودکانه است، نه انضباط سخت دارد و نه کنترل اجتماعی. مدرسه هم این را دارد و هم آن را. و نیز مدرسه شکل انتقال به مرحله سوم بازی است.

در مرحله سوم کودک به عضویت جمع در می آید، ضمناً این جمع نه تنها جمع بازی است، بلکه جمع کار و تحصیل هم هست. از اینرو بازی در این سن سال شکل جمعی بیشتری می گیرد و بتدریج به صورت بازی ورزشی در می آید و با هدفهای مشخص تربیت جسمی، با قواعد، و از همه مهمتر، با مفاهیم علاقه جمعی و انضباط جمعی پیوند می خورد.

در تمام این سه مرحله تکامل بازی، نفوذ پدر و مادر اهمیت شایانی دارد. البته هنگامی که کودک فقط عضو جمع خانواده است و در جمع دیگری نیست و غالباً جز والدین راهنمایان دیگری وجود ندارد، بر حسب اهمیت این نفوذ مرحله اول را باید در مقام نخست قرار داد. با این همه در مراحل دیگر هم نفوذ پدر و مادر ممکن است بسیار زیاد و سودمند باشد.

در مرحله اول، مرکز مادی بازی اسباب بازی است. اسباب بازیها از اینترارند: اسباب بازی آماده، مکانیکی یا ساده اینها عبارتند از: انواع اتومبیلها، کشتیها، اسبها، عروسکها، موشها و انکاوستانکاها و غیره.

اسباب بازی نیمه آماده که کودک باید بعضی دستکاریهای تکمیلی در آن بعمل بیاورد: تصاویر گوناگون همراه با سوالات، تصاویر بریده، مکعبها، طرحها و مدلهایی که قطعاتش از هم باز می شود.

اسباب بازی — مصالح: گل، شن، قطعات مقوا، تلق، چوب، کاغذ، گیاه، سیم و میخ.

هر یک از این انواع محاسن و معایب خاص خود دارد. اسباب بازی آماده حسنش این است که کودک را با ایدهها و اشیاء غامض آشنا می سازد و او را به مسایل فنی و اقتصاد غامض انسانی نزدیک می کند. از اینرو این نوع اسباب بازی قوه تحلیل را به فعالیت وسیعی تری وامی دارد. لوکوموتیف در دست کودک، تصویرش

۱ — vanka — vstanka — عروسکی که در زیر آن وزنه ای وصل شده است. — همسند

آنرا بعالت ایستاده نگه می دارد.

را در مسیر حمل و نقل تحریک می کند؛ اسب، تصور زندگی حیوانات، وظیفه تغذیه و بهره برداری از آنها را بوجود می آورد. پدر و مادر هم باید مراقب باشند که جنبه های خوب این نوع اسباب بازی واقعاً مورد توجه کودک قرار گیرد و او تنها به یک جنبه اسباب بازی، به مکانیسم و سهولتش برای بازی جلب نشود. مخصوصاً باید تلاش کرد که کودک به خود نبالد که این پاپا یا ماما است که چنین اسباب بازی پیچیده ای برایش خریده، آنهم نه یکی بلکه تعداد زیادی، در حالیکه بچه های دیگر چنین اسباب بازیهای خوبی ندارند. بطور کلی این اسباب بازیهای مکانیکی فقط موقعی سودمندند که کودک واقعاً با آنها بازی کند، نه اینکه آنها را فقط به منظور خودنمایی در جلو همسایگان نگه دارد. ضمناً کودک نباید فقط حرکت اسباب بازی را نظاره کند. بلکه باید این حرکت را در کار پیچیده ای سازمان دهد. اتومبیل باید چیزی حمل کند، وانکاوستانکا باید به جایی برود یا کاری انجام بدهد، عروسک هم باید بخوابد و بیدار شود، لباس بپوشد، لباس را در بیاورد، به مهمانی برود و در عالم اسباب بازیها کار مفیدی انجام بدهد. در این اسباب بازیها فضای وسیعی برای تخیل کودک وجود دارد. هر قدر این تخیل با این اسباب بازیهای وسیع تر و جدی تر گسترش یابد، همانقدر بهتر است. هرگاه کودک بچه خرس را فقط از نقطه ای به نقطه دیگر پرت کند، یا فقط با بچه خرس ور برود و دل و روده اش را در بیاورد، این کار بسیار بد است. اما هرگاه بچه خرس در جای مشخصی زندگی کند که مخصوصاً برای او آماده شده باشد یا از کسی بترسد یا با کسی دوست بشود، خوب است. حسن اسباب بازی نوع دوم در این است که مسئله ای در مقابل کودک طرح می کند معمولاً چنان مسئله ای که برای حلش باید تلاش معینی بخرج داد و خود کودک به تنهایی هرگز نمی توانست آنرا طرح کند. حل این مسایل مستلزم انضباط بارز فکری، منطق و درک رابطه قانونی اجزا است، نه تخیل آزاد. ولی عیب این اسباب بازیها این است این مسایل همیشه یکی است، یک شکل است و تکرار آن کسالت آور است.

اسباب بازیهای نوع سوم، که از مواد گوناگونند، ارزانترین و مناسبترین عناصر بازی است. این اسباب بازیها بیش از انواع دیگر به فعالیت معمولی انسان نزدیک است؛ انسان از مصالح، ارزش و فرهنگ می آفریند. هرگاه کودک بتواند با

این نوع اسباب بازیها بازی کند، بدین معنی است که او اکنون از یک تربیت عالی بازی برخوردار است و یک تربیت عالی فعالیت حاصل می شود. در اسباب بازی - مصالح، رئالیسم بسیار خوبی وجود دارد، ولی در عین حال فضایی هم برای تخیل هست، نه تصور ساده بلکه تخیل بزرگ و خلاقه مبتنی بر کار. هرگاه قطعات شیشه یا تلق موجود باشد، از آنها می توان پنجره ساخت، ولی برای این کار باید چهارچوبی فکر کرد، در نتیجه مسئله بنای خانه مطرح می شود. هرگاه گل و ساقه های گیاهان موجود باشد، مسئله باغ مطرح می گردد.

کدام نوع اسباب بازی از همه بهتر است؟ ما خیال می کنیم که بهترین راه ترکیب این سه نوع باشد، اما تعدادش بهیچوجه نباید بیش از اندازه باشد. هرگاه پسر یا دختری یکی دو اسباب بازی مکانیکی داشته باشد، دیگر نباید اسباب بازی دیگری برایش تهیه کرد. یک اسباب بازی که قطعاتش از هم جدا می شود و نیز انواع مصالح را بدان بیفزائید، آنوقت جهان اسباب بازیها بوجود می آید. لازم نیست که در آن همه چیز باشد تا کودک از کثرت و تنوع هاج و واج بماند و در میان انبوهی از اسباب بازی گم شود.

چند تانی به او بدهید، ولی سعی کنید که او با همین تعداد کم بازی بکند. ولی بعد مراقب او باشید، یواشکی بازیش را زیر نظر بگیرید و سعی کنید که او مستقلاً نقصی را احساس کند و بخواهد آن را تکمیل کند. هرگاه اسباب کوچکی برای کودک خریدارید و او به مسئله حمل و نقل جلب شد، طبیعی است که او کمبود گاری یا کالسکه را احساس خواهد کرد. در خریدن این گاری شتاب بفرج ندهید. سعی کنید که خود او آنرا از یک جعبه، قرفره یا مقوا بسازد. هرگاه خودش گاری را بسازد، عالی است و منظور ما تأمین میشود. ولی اگر به گاریهای زیادی احتیاج داشته باشد و آنچه خودش ساخته کافی نباشد، لازم نیست که گاری دوم را هم حتماً او بسازد، گاری دوم را می توان خرید. در این بازی کودکانه مهمتر از همه باید تلاش کرد:

۱- کودک واقعاً بازی کند، ابداع کند. بسازد و ترکیب کند.

۲- کودک مسئله ای را حل نکرده به مسئله دیگر نپردازد و تلاش خود را تا

پایان ادامه دهد.

۳- کودک در هر اسباب بازی ارزش مشخصی که برای آینده ضرورت دارد، تشخیص دهد و آنرا حفظ و حرامت کند. در عالم اسباب بازیها همیشه باید نظم کاملی برقرار باشد، باید جمع و جورشان کرد. اسباب بازی نباید بشکند و در صورت شکستن باید تعمیر شود، هرگاه تعمیرش مشکل باشد، آنوقت پدر و مادر باید کمک کنند.

پدر و مادر باید توجه خاصی نسبت به مناسبات کودک با اسباب بازی داشته باشد. کودک نباید اسباب بازی را بشکند، باید آن را دوست بدارد. اما اگر خراب شد یا شکست کودک نباید بیش از اندازه متأثر شود. این هدف بشرطی بدست می آید که کودک واقعاً عادت کند که خود را مالک خوبی بداند و از بعضی از نقایص نهراسد و احساس کند که می تواند مشکل را مرتفع سازد. پدر و مادر همیشه موظفند که در موارد مشابه به یاری کودک بشتابند، در موقع نومیادی از او حمایت کنند و به او مدلل دارند که حضور ذهن و تلاش انسان همیشه می تواند وضع را روبه راه سازد. به این دلیل ما به پدران و مادران توصیه می کنیم که همیشه اسباب بازیهای شکسته را تعمیر کنند. هرگز قبل از موقع آنها را دور نیندازند. والدین باید حتی الامکان تا موقعی که بازی بتنحوصحیحی جریان دارد، کودک را آزاد بگذارند. هرگاه کودک در جانی دچار اشکال گردد یا بازی بیش از اندازه ساده و مبتذل شود، باید به کودک کمک کنید؛ آهسته با او حرف بزنید سؤال جالبی مطرح سازید مصالح تازه و جالبی اضافه کنید، گاهی حتی با او بازی کنید. این است اشکال عمومی روش کار در مرحله اول بازی.

در مرحله دوم پدر و مادر باید قبل از هر چیز توجه داشته باشند: کودک شما از خانه بیرون می آید و به یک دسته کودک می پیوندد. شما باید دقیقاً این کودکان را بشناسید. دختر بچه تان در بیرون دوستانی پیدا می کند، شما باید این دختران را خوب بشناسید. شما باید بدانید که کودکانی که در پیرامون فرزندتان هستند، چه سرگرمی دارند، نواقصشان چیست، چه چیز بدی در بازیهایشان هست. بسیار اتفاق می افتد که توجه و ابتکار یک پدر یا یک مادر اینجا و آنجا به بهبودی زندگی یک دسته کودک کمک خواهد کرد. شما توجه کرده اید که در زمستان چگونه کودکان از تپه و توده های زباله بیخ بسته مر می خورند. با والدین دیگر قرار بگذارید، اگر قرار

نگذاشته‌اید، به تنهایی کودکان را در آپاشی تپه یاری کنید. برای فرزند خودتان سورتمه‌های ساده چوبی بسازید و خواهید دید که کودکان دیگر چیزی شبیه آن تهیه خواهند کرد. در این مرحله از بازی تماس بین پدران و مادران فوق‌العاده مهم و ثمربخش خواهد بود، ولی متأسفانه پدران و مادران اهمیت چندانی برای آن قائل نیستند. گاهی اتفاق می‌افتد که پدری از زندگی فرزندانش در بیرون ناراضی است، ولی این مسئله را با پدر دیگری در میان نمی‌گذارد تا با هم فکری برای بهبود این زندگی بکنند، در حالیکه این کار بهیچوجه امر دشواری نیست و از عهده همه بر می‌آید. در این مرحله کودکان در گروه‌های مشابهی متشکل می‌شوند، هرگاه والدینشان هم بطور متشکل آنها را رهبری کنند، نفع زیادی در بر خواهد داشت.

در این مرحله بسیار اتفاق می‌افتد که کودکان با هم دعوا می‌کنند، بکدیگر را کتک می‌زنند و از همدیگر شکایت میکنند هرگاه پدر و مادر بلافاصله از پسر یا دختر خود طرفداری کنند و با والدین کودک آزار دهنده وارد دعوا شوند «دچار اشتباه شده‌اند، هرگاه فرزندان اشک میریزد، ناراحت است، رنج می‌کشد و عصبانی است، شما فوراً خشمگین نشوید و به آزار دهنده یا پدر و مادرش حمله نکنید قبل از همه آرام از پسر یا دختران بپرسید، بکوشید تصویر دقیقی از واقعه را پیش خود مجسم کنید. کمتر اتفاق می‌افتد که فقط یک طرف مقصر باشد. بدون شک، کودک شما سر چیزی از کوره در رفته است، به او بفهمانید که هیچگاه نباید در بازی عناد ورزید، بلکه باید حتی الامکان راه‌حلهای مسالمت آمیزی برای برخوردها یافت.

حتی المقدور سعی کنید که کودکان را با رقیبش آشتی دهید، رقیبش را به مهمانی دعوت کنید و با او هم صحبت کنید، با پدرش آشنا شوید و تمام ماجرا را برایش توضیح دهید. در این کار مهمتر از هر چیز این است که شما نباید فقط کودک خودتان را در نظر داشته باشید، بلکه باید تمام گروه کودکان را در نظر داشته باشید و به کمک سایر پدران و مادران این گروه را تربیت کنید. تنها در آن صورت است که شما بزرگترین نفع را عاید فرزندان می‌کنید. او ملاحظه می‌کند که شما علاقه‌ای به پرستش افراطی خانواده ندارید، بلکه کاری اجتماعی انجام می‌دهید و او در این کار شما سرمستی برای رفتار خود خواهد دید. هیچ چیز زیان‌آورتر از این نیست که پدر و مادر نسبت به خانواده همسایگان روح تجاوز کاری داشته باشند، چنین روحیه‌ای

باعث می شود که روح عداوت، عدم اعتماد، خودخواهی کور و وحشی خانوادگی در کودک رشد یابد.

در مرحله سوم، دیگر رهبری بازی در اختیار پدر و مادر نیست، این رهبری به سازمانهای آموزشی یا ورزشی واگذار می شود، اما پدر و مادر امکانات زیادی دارند که بتوانند بطرز صحیحی در اخلاق کودک تأثیر بگذارند. اولاً باید بدقت مراقب بود که علاقه به ورزش در کودک به صورت عشقی در نیاید که همه چیز را در خود جذب کند، باید به کودک جنبه های دیگر فعالیت را هم نشان داد. ثانیاً، باید کاری کرد که پسر یا دختر نه تنها از موفقیت شخصی خود بلکه از موفقیت تیم یا سازمان خود بیشتر احساس غرور کند. و نیز باید هر نوع خودستایی را محدود کرد احترام به نیروی حریف، توجه به تشکل، تمرین و انضباط در تیم را در او پرورش داد. بالاخره باید تلاش کرد که کودک در مقابل کامیابیها و عدم کامیابیها خونسردی خود را حفظ کند. و در این مرحله هرگاه پدر و مادر با رفقای تیم دختر آشنائی بیشتری پیدا کنند. بسیار خوب خواهد بود.

در تمام این سه مرحله پدر و مادر باید هوشیارانه مواظب باشند که بازی تمام زندگی روحی کودک را در خود جذب نکنند و عادت به کار هم به موازات آن در او رشد کند.

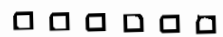
در تمام این سه مرحله شما باید در بازی، لذتهای با ارزش تری را در کودک پرورش دهید تا هاج و واج شدن ساده و لذت بردن سطحی، باید پیروزی شجاعانه بر مشکلات، تخیل و وسعت فکر او پرورش داد. و در مراحل دوم و سوم شما باید همیشه در نظر داشته باشید که دیگر فرزندان وارد اجتماع شده است و او نه تنها باید طرز بازی را بداند، بلکه باید بداند که رفتار درستی با مردم داشته باشد.

گفتار امروزمان را خلاصه می کنیم.

بازی اهمیت زیادی در زندگی شخص دارد. بازی آمادگی برای کار است و بتدریج باید کار جایگزین آن شود. بسیاری از والدین توجه کافی به امر رهبری بازی نمی کنند یا کودک را بحال خود وا می گذارند یا بازی او را با دلسوزیهای اضافی و اسباب بازیهای اضافی محدود می کنند. پدران و مادران باید در مراحل مختلف بازی روشهای گوناگونی اتخاذ کنند. ولی همیشه باید این امکان را به

کودک بدهید که او مبتکرانه فعالیت کند تا استعدادش رشد یابد. ولی در عین حال باید در موقعیتهای دشوار از بذل مساعی دریغ نورزید. در مراحل دوم و سوم روابط کودک با سایر مردم و اجتماع او باید بیش از بازیهایش تحت رهبری قرار گیرد.





اقتصاد خانواده

هر خانواده اقتصادی خاص خود دارد. اقتصاد خانواده ما بر خلاف جامعه بورژوازی فقط مبتنی بر کار است و هدفش نمی‌تواند استثمار مردم باشد. این اقتصاد می‌تواند افزایش و توسعه یابد، اما نه به این دلیل که اعضای خانواده درآمدی کسب می‌کنند، بلکه منحصر به این علت که دستمزد اعضای خانواده افزایش می‌یابد خانواده صرفه‌جویی می‌کند. اقتصاد خانواده‌های ما تنها از چیزهایی است که مورد استفاده شخصی است و وسایل تولید را، که در کشور ما به همه جامعه تعلق دارد، نمی‌تواند دربر بگیرد.

در خانواده بورژوازی همیشه وضع چنین است: خانواده ثروتمند بخشی از دارائی خود را بوسایل تولید تبدیل می‌کند تا از روی کار مزدور استثمار کند و بدین وسیله بیش از پیش ثروتمند شود و تولید را گسترش دهد. در خانواده ما یعنی در خانواده زحمتکشان، چنین ثروتی امکان پذیر نیست. یعنی اگر خانواده ما ثروتی بهم زند، این تنها نشانه یک چیز است: این خانواده بهتر و خوشبخت‌تر زندگی میکند، اشیاء مورد استفاده خصوصی بیشتری بدست می‌آورد، مقدار بیشتری از نیازمندیهای خود را مرتفع می‌سازد. کاملاً طبیعی است که هر خانواده تلاش دارد که زندگی خود را با بهبود اقتصاد خود بهتر کند، ولی این کار را نه از طریق استثمار غارتگرانه سایر مردم، بلکه منحصر از راه شرکت مبتنی بر کار اعضای خانواده در

زندگی عمومی و کار عمومی ملت ما انجام می دهد. ثروت خانواده ما بیشتر به موفقیت‌های سراسر کشور ما، به پیروزی و دستاوردهای کشور در زمینه های اقتصادی و فرهنگی وابسته است تا به تلاشهای این خانواده.

هر کودکی عضو خانواده است و در نتیجه در اقتصاد خانواده گامی سهم می‌باشد و بنابر این تا اندازه ای هم در تمام اقتصاد کشور ما شرکت دارد. تربیت اقتصادی فرزندان ما نه تنها باید این باشد که ما یک عضو اقتصادی در خانواده تربیت کنیم، بلکه باید یک هموطن - مدیر هم پرورش دهیم. در جامعه بورژوازی مریی چنین هدفی در پیش ندارد. در آنجا هر فرد فقط به توسعه اقتصاد شخصی علاقه مند است، اقتصاد دولتی، در انبوه واحدهای اقتصادی خصوصی، جای بسیار ناچیزی را اشغال میکند.

در کشور ما هر فرد در زندگی این وظیفه را در پیش رود دارد که در اقتصاد عمومی دولتی شرکت جوید و هر قدر آمادگی بیشتری در این کار داشته باشد، همانقدر نفع بیشتری هم عاید جامعه ما و هم عاید خودش خواهد شد.

همه پدران و مادران باید به تمام این مسایل آگاهی داشته باشند و خوب درک کنند، باید تعمق بیشتری در این باره کرد و همیشه روشهای تربیتی خود را به کمک یک تصور سیاسی روشن درباره هدفهای تربیت، مورد بررسی قرار داد.

بسیاری از پدران و مادران فکر می کنند که کار تربیتی تنها موقعی است که آنها با فرزندانشان به بحث و گفتگو می پردازند یا بازیها و مناسباتشان را با مردم رهبری میکنند. در تمام این زمینه ها واقعاً میتوان کارهای زیادی انجام داد که از لحاظ تعلیم و تربیت نافع باشد، اما هرگاه کودک در زمینه اداره خانه هم تربیت نشود، این نفع ناچیز خواهد بود. فرزند شما نه تنها باید فردی خوب و شرافتمند بار بیاید، بلکه باید یک مدیر خوب و شرافتمند پرورش یابد.

اقتصاد خانواده زمینه بسیار مناسبی برای پرورش خصوصیات مهم اخلاقی هموطن - مدیر آینده است. در این گفتگوی کوتاه حتی نمی توان تمام این خصوصیات را برشمرد ما فقط به مهمترین آنها اشاره می کنیم.

با رهبری صحیح در زمینه اقتصاد خانواده، خصوصیات: جمع گرایی، صداقت، دلسوزی، صرفه جوئی، مسئولیت، استعداد سمت گیری، قدرت اقدام،

پرورش می یابد.

ما هر یک از این ارزشهای مهم اخلاقی را بطور جداگانه مورد بررسی قرار می دهیم.

جمع گرایی - ساده ترین تعریف جمع گرایی عبارت از هبستگی انسان با اجتماع است. ضد جمع گرایی اندیویدوالیسم است. بعضی از خانواده ها به علت عدم توجه والدین نسبت به این مسایل، اندیویدوالیستهای از این قماش پرورش می دهند. هرگاه کودک تا اوان جوانی از محل عایدی خانواده اطلاعی نداشته باشد و عادت کند که فقط احتیاجات خویش را مرتفع سازد و به نیازمندیهای سایر اعضای خانواده بی اعتنا باشد یا خانواده خویش را با تمام جامعه ما پیوند ندهد و مصرف کننده حریصی بار بیاید - این هم یک تربیت اندیویدوالیستی است که بعدها می تواند زیانهای زیادی هم برای همه جامعه و هم برای خود شخص بیارورد.

بعضی از پدران و مادران بدون آنکه خودشان هم بدانند، چنین اندیویدوالیستهای پرورش میدهند.

اغلب اوقات آنها فقط در این فکرند که فرزندشان همه چیز داشته باشد خوب غذا بخورد، خوب لباس بپوشد و اسباب بازیها و سرگرمیهایش تأمین باشد. آنها تمام این کارها را از روی علاقه و عشق بی پایان خود می کنند. آنها خودشان را از بسیاری چیزها، حتی از ضروری ترین آنها، محروم می سازند و کودک حتی اندک اطلاعی از آن پیدا نمی کند و بتدریج به این فکر عادت می کند که او از همه برتر است و تمایلاتش برای پدر و مادرش قانون است. در چنین خانواده ای کودکان اغلب اطلاعی از کار پدر یا مادر ندارند و آگاه نیستند که این کار چقدر دشوار است و چقدر برای اجتماع مهم و سودمند است. بویژه که آنها هیچ اطلاعی درباره کار سایر مردم ندارند. آنها فقط از تمایلات خود و راه ارضای آنها اطلاع دارند.

این شیوه تربیت بسیار نادرست و زیان آور است و پدر و مادر قبل از هر کس دیگر و بیشتر از این تربیت نادرست رنج خواهند برد. تنها تربیت مبتنی بر جمع گرایی میتواند تربیت درستی در کشور ما باشد و پدران و مادران باید مرتباً این شیوه تربیت را بکار ببندند. برای این منظور ما چنین توصیه میکنیم:

۱- حتی المقدور کودک باید از محل کار پدر و مادر، از حرفه آنها و

دشواریها و شدت آن و نیز از کامیابی هایشان در آن کار آگاه باشد. او باید بداند که پدر یا مادرش چه چیز تولید میکند و این تولید چه اهمیتی برای همه اجتماع دارد. پدر و مادر در اولین فرصت باید فرزند خود را با بعضی از همقطاران و همکاران خود آشنا کنند و اهمیت کارشان را برایش توضیح دهند. حتی اگر پدر یا مادر نظر انتقاد آمیزی نسبت بکمی داشته باشد، نباید با چنین نظری فرزند خردسال خود را بیزار و متنفر سازد.

بطور کلی کودک هر چه زودتر باید این مطلب را درک کند که پولهایی که والدین به خانه می آورند، نه تنها شیء مناسبی برای مصرف کردن است، بلکه دستمزدی است که بر اساس کار مفید و بزرگ اجتماعی بدست آمده است. پدر و مادر همیشه باید در فرصتهای مناسب و بزبانی ساده تمام این مطالب را برای کودک تشریح کنند و هنگامی که کودک بزرگ می شود باید بزبانی ساده بیشتر درباره این نوع مؤسسات در سرتاسر کشور، درباره کارها و کامیابیهای آنها با او صحبت کرد. در صورت امکان باید خود کارخانه را به کودک نشان داد و جریان تولید را برایش توضیح داد.

هرگاه ما در مؤسسه یا کارخانه ای کار نمی کند و به خانه داری مشغول است، کودک هم باید این کار را بداند و به آن احترام بگذارد و درک کند که این کار احتیاج به زحمت و تلاش دارد.

۲- کودک هر چه زودتر باید با بودجه خانواده آشنا شود و از مقدار دستمزد پدر یا مادر آگاهی پیدا کند. نقشه مالی خانواده را نباید از کودک پنهان داشت، بلکه برعکس بتدریج باید او را به بحث درباره طرح مقدماتی وضع مالی خانواده جلب کرد. او باید از احتیاجات پدر و مادر و از شدت و فوریت آنها آگاه باشد. او باید یاد بگیرد که از برآوردن بعضی از حوائج خود صرف نظر کند تا نیاز سایر اعضای خانواده بهتر مرتفع گردد. بویژه او باید به بحث درباره مسایلی که به حوائج عمومی خانواده مربوط می شود، مثل: خریدن ظرف، مبل، رادیو، کتاب، روزنامه و غیره جلب شود.

۳- هرگاه وضع مادی خانواده رضایتبخش باشد، نباید اجازه داد که کودک پیش سایر خانواده ها از این وضع به خود بیالود و عادت کند که درباره لباس و آپارتمان

خودشان لاف بزند. او باید درک کند ثروت خانواده موضوعی برای فخر فروشی نیست. در چنین خانواده‌ای که رفاهش کمی بیش از اندازه است، احتیاجات اضافی کودک باید کمتر از همه برآورده شود و بهتر است که پولها صرف رفع حوانج عمومی خانواده گردد. خریدن کتاب بهتر از خریدن لباس اضافی است.

اما اگر خانواده به علل گوناگونی نیاز خود را به زحمت مرتفع سازد، باید تلاش کرد که کودک به سایر خانواده‌ها رشک نبرد و مایل نباشد سری به آنها بزند. کودک باید بداند که انسان در مبارزه شدید خود برای بهبود زندگی بیشتر احساس غرور می‌کند تا در پول اضافی. بویژه در چنین خانواده‌ای باید بردباری، تلاش در راه آینده بهتر، که در کشور ما تحقق پذیر است، گذشت متقابل و آمادگی سرورانگیز مساعدت به رفیق را پرورش داد. پدر و مادر هرگز نباید در جلو کودک بنالند و شکوه کنند. آنها حتی المقدور باید خوشحال و شاداب باشند و همیشه در حالیکه برای بهبود معیشت خانواده و بالا بردن درآمد خود تلاش می‌کنند، روزهای بهتری را آرزو کنند. در چنین خانواده‌ای هر بهبود واقعی حتما باید یادداشت شده زیرش خط کشیده شود.

صداقت - صداقت از آسمان نازل نمی‌شود، بلکه در خانواده پرورش می‌باید، در خانواده می‌توان عدم صداقت را هم پرورش داد: همه اینها به شیوه درست تربیتی پدر و مادر بستگی دارد. صداقت چیست؟ صداقت رفتاری صریح و صمیمانه است. عدم صداقت رفتاری سری و پنهانی است. هرگاه کودک سبب بخوهد و آشکارا آن را ابراز دارد، این کار صادقانه است. هرگاه او این میل را مخفی دارد، ولی از سبب چتم نپوشد و سعی کند آن را، بی آنکه کسی ببیند، به چنگ بیاورد، این کار غیر صادقانه است. هرگاه مادر این سبب را پشت سر سایر فرزندان یا فرض کنیم حتی پشت سر دیگران به کودک بدهد، رابطه‌ای پنهانی را در کودک پرورش می‌دهد و در نتیجه عدم صداقت را می‌پرورد. رابطه پنهانی در محدوده عادت خانوادگی، راز شخصی مالی، غذا دادن در گوشه و کنار، پنهان کردن چیزهای خوشمزه خصوصی - همه اینها موجب پیدایش عدم صداقت می‌گردد. تنها در سنین بالاتر کودک باید یادبگیرد که راز مفید، یعنی آنچه باید از دشمنان یا بدخواهان مخفی داشت یا آنچه را که بطور کلی باید خاطرات شخصی هر فردی باشد، تشخیص بدهد، در سنین پائین هر

قدر کودک صریح‌تر باشد و هر قدر راز کمتری داشته باشد، هر نوع که می‌خواهد باشد، همانقدر برای تربیتش بهتر است. پدر و مادر باید بدقت رشد صداقت را در کودک دنبال کنند. آنها نباید هیچ چیز را عمداً از کودک مخفی دارند، بلکه باید به او یاد داد که هیچ چیز را بدون اجازه بر ندارد، حتی اگر آن چیز در جایی قرار نداشته باشد که درش بسته یا قفل شده باشد، بلکه جلو چشم باشد. مخصوصاً می‌توان تمام چیزهای وسوسه‌انگیز را جلودید قرار داد و به کودک آموخت که با خونردی با آنها روبرو شود و تعایلات حریصانه‌ای ابراز نکند. باید از همان اوان کودکی این خصوصیت را در او پرورش داد که با چیزی که در جای مناسب نیست با خونردی روبرو گردد. ولی در عین حال نباید در خانواده چنان وضعی حکمفرما باشد که هیچ چیز سر جای خودش نباشد، هیچ حسابی در کار نباشد و هیچکس نداند که فلان چیز کجا گذاشته شده است. در اینگونه بی‌نظمی مسلماً رابطه خودسرانه‌ای نسبت به اشیاء در کودک رشد می‌یابد و او به میل خود نسبت به آنها رفتار می‌کند. با کسی در این باره صحبت نمی‌کند و بدین ترتیب به فرمانروایی پنهانی عادت می‌کند.

هرگاه خرید چیزی را به کودک سفارش داده‌اید، حتماً باید خرید و پول اضافی را کنترل کنید و این کار را تا موقعی که مبانی صداقت در وی قوام نگرفته است، ادامه بدهید. این نوع کنترل را باید با ظرافت زیاد انجام داد تا کودک فکر نکند که مورد سوظن شما قرار گرفته است.

یک بار دیگر توجه پدران و مادران را به این نکته جلب می‌کنیم که صداقت باید از همان دوران طفولیت پرورش یابد. هرگاه تا پنج‌سالگی توجهی بدان مبذول ندارید، بعد بسیار دشوار خواهد بود که مسامحه کاری خود را جبران کنید.

دلسوزی - وسایلی که لوازم خانواده را تشکیل می‌دهند بتدریج فرسوده می‌شوند و باید وسایل جدیدی جانشین آنها کرد. وسایل جدید را باید خرید، بنابراین باید از پولی که پدر و مادر یا سایر اعضای خانواده بدست می‌آورند، مقداری خرج کرد. کودک می‌بیند که چگونه مرتباً بعضی از وسایل فرسوده می‌گردد و وسایل دیگر خریداری می‌شود. کودک باید هر چه زودتر عادت کند که وسایل را بطور عاقلانه مورد استفاده قرار دهد و نگذارد که اشیاء او را مسحور خود کنند. یک خانه دار خوب همیشه باید قبلاً ببیند که چه چیز رو به فرسودگی است و نگذارد که آنها خیلی زود

فرسوده شوند. بموقع آنها را تعمیر کند و فقط وسایلی که واقعاً ضرور است بخرد، نه وسایلی که تصادفاً در بازار یا در خانه دیگری به چشمش خورده است. تمام این مسایل شامل آن قسمت از فعالیت انمان است که دلسوزی نام دارد. ولی همه نوع دلسوزی خوب نیست. عده‌ای پیدا می‌شوند که همه وجودشان پر از دلسوزی است و در نتیجه همین دلسوزی سایر مسایل را فراموش می‌کنند. این نوع دلسوزی خودعذابی است. یک خانه‌دار شوروی نباید چنین خصوصیتی داشته باشد. دلسوزی هموطنان ما باید با خونسردی، اندیشیدن عاقلانه به آینده دور، قدرت انتخاب ضروریات ورد چیزهای غیر لازم، ممتاز باشد. و عمده‌ترین خصوصیت دلسوزی در کشور ما این است که شباهتی با حرص و ولع ندارد. کودک باید قبل از آنکه این دلسوزی را نسبت به خودش ابراز دارد باید نسبت به سایر اعضای خانواده، خاصه نسبت به وسایل عمومی خانواده، نشان دهد. دلسوزی مهمترین اساس نقشه کشی و پیش بینی است، این دلسوزی ما با حرص مال اندوزی خانواده‌های بورژوازی تفاوت دارد. پدر و مادر باید از کودکی، فرزند را به کار با نقشه عادت دهند. آنها باید گهگاه نیازهای فوری و گوناگون خانواده را مورد بحث قرار دهند و راه رفع آنها را بیابند. فرض کنیم اگر کودک بداند که شیشی چون کاناپه فرسوده می‌شود و باید آنرا تعمیر یا تعویض کرد، وقتی این احتیاج برای همه مسلم باشد، کودک هم از پیش احتیاجات شخصی خود را با این احتیاج عمومی تطبیق خواهد داد و حتی خودش این احتیاج را به پدر و مادر یادآوری خواهد کرد، ضمناً پرورش دقت به جزئیات مهم و ارتباط متقابل آنها در کودک واجد اهمیت است. گاهی اتفاق می‌افتد که یک شیشی با ارزش را فقط به علت نداشتن یک چیز بی ارزش تباه می‌کنیم و نمی‌توانیم آنرا حفظ کنیم. و نیز باید توجه یک خانه‌دار را به این «چیز بی ارزش» جلب کنیم.

ملاحظه کاری - ملاحظه کاری جنبه خاص دلسوزی است. دلسوزی بیشتر در افکار و تصور انسان تجلی می‌کند، اما ملاحظه کاری در عادت ظاهر می‌شود. ممکن است یکی خانه‌داری بسیار دلسوز باشد، ضمن اینکه اصلاً عادت به ملاحظه کاری نداشته باشد. این عادات باید حتی المقدور زودتر پرورش یابد. کودک باید از همان اوان طفولیت بتواند بدون آنکه سفره یا لباسش را کثیف کند؛ غذا بخورد، او باید بتواند بدون آنکه لوازم را کثیف کند یا بشکند، آنها را مورد استفاده قرار دهد. این

عادات با اندکی دشواری بدست می آید، با این همه بهر ترتیب باید تلاش کرد که این عادات بوجود بیایند. هرگاه عادت نباشد، هیچ پد و اندرزی کمک نخواهد کرد. عادت در پرتو تمرین مکرر بوجود می آید. به این جهت باید به تمرین صحیح توجه داشت. هرگاه بچه ضمن دویدن در اطاق صندلی را واژگون کند، نباید نطق مفصلی درباره ملاحظه کاری نسبت به صندلی برایش ایراد کرد. بلکه باید گفت:

— تو می توانی طوری رد شوی که صندلی را واژگون نکنی؟ خوب، امتحان کن. عالی است! تو خوب می توانی این کار را بکنی.

فرض می کنیم کودک هفت ساله شما لباسش را کثیف یا پاره کند، باید به او لباس سالم داد و گفت:

— این هم لباس، تمیز است. یک هفته به تو وقت می دهم بینم چطور می شود.

باید تمایل دائمی کودک را برای تمرین ملاحظه کاری تحریک کرد، باید او طوری به کفشهای تمیز عادت کند که دیگر نتواند کفشهای کثیف بپوشد.

کودک نه تنها باید نسبت به لوازم خانواده خود، بلکه باید نسبت به لوازم سایر مردم، بویژه نسبت به لوازمی که مورد استفاده عموم است، ملاحظه کار باشد. به این دلیل هرگز نباید به کودک اجازه داد که نسبت به وسایل خیابان، پارک و تاتر بی احتیاطی کند.

مسئولیت — مسئولیت تنها این نیست که انسان از مجازات بهرآسد، بلکه این است که هرگاه چیزی در اثر قصور خراب شود یا از بین برود، انسان بی آنکه مجازات شود احساس شرم کند. درست چنین مسئولیتی را باید در هموطن مان پرورش داد و درست به همین دلیل نباید کودک را برای خراب کردن وسایل، مجازات یا تهدید به مجازات کرد، باید کاری کرد که خود کودک لطمه ای را که در نتیجه بی مبالاتی بوسیله زده درک کند و از بی احتیاطی خود متأسف باشد البته در این باره باید با کودک حرف زد، باید تمام نتایج بی مبالاتی را برایش توضیح داد، اما اگر کودک به تجربه شخصی این نتایج را احساس کند، نفع بیشتری دربر خواهد داشت. مثلاً، هرگاه کودک اسباب بازی را بشکند، نباید در خرید اسباب بازی تازه عجله کرد، نباید آنرا دور انداخت، بلکه این اسباب بازی که احتیاج به تعمیر

دارد، باید مدتی در جلو چشم کودک باقی بماند. والدین باید درباره تعمیر این اسباب بازی با هم صحبت یا مشورت بکنند تا کودک ببیند که ناراحتی دیگری هم برای والدینش فراهم کرده و بفهمد توجه و دلسوزی آنها نسبت به اسباب بازی بیشتر از خود اوست. و پس از تعمیر اسباب بازی، بهتر است که پدر یا مادر بشوخی بگوید:

— الان درست است، ولی آیا می شود آن را به توداد یا نه؟ آخر تو مواظبت

نمی کنی و مجدداً آن را می شکنی؟

در اینطور موارد کودک کم کم درک می کند که رفتارش نتایج نامطوبعی در بر داشته و بطور طبیعی احساس مسئولیت می کند. اما هر قدر کودک بزرگتر باشد. همانقدر این مسئولیت طبیعی باید برای او حتمی تر و عادی تر باشد. هرگاه او در این دوره هم مرتکب بی احتیاطی غیر مجاز شود، دیگر نباید با او شوخی کرد و احساس مسئولیتش را تحریک کرد، بلکه باید با لحن فوق العاده جدی از او خواست که نظم و ترتیب را مراعات کند و حتی چنین گفت:

— این زشت است. سعی کن که دیگر چنین مواردی پیش نیاید.

بویژه پرورش احساس مسئولیت در مواردی که به منافع سایر اعضای خانواده یا حتی به منافع اجتماعی لطمه وارد می شود، حائز اهمیت است. هرگاه در خانواده روش جمعی صحیحی حکمفرما باشد، این تربیت خیلی آسان صورت می گیرد.

استعداد سمت گیری — از استعداد های بسیار مهم است که بدون آن یک

مجری خوب نمی تواند وجود خارجی داشته باشد. این استعداد متضمن چیست؟ این استعداد متضمن قدرت مشاهده و درک تمام جزئیاتی است که یک حادثه معین را در بر گرفته است. وقتی انسان کاری انجام می دهد، نباید فراموش کند که دور و برش هم آدمهایی هستند که به کاری مشغولند. هرگاه انسان عادت کند که فقط آنچه در مقابل چشم اوست به بیند و به آن چیزهایی که در اطرافش می گذرد، کور بماند و آنها را احساس نکند، سمت گیری غیر ممکن است. در فعالیت اقتصادی استعداد سمت گیری بسیار واجد اهمیت است. کودک ضمن اینکه کاری انجام می دهد، نباید کارهای دیگر خود و مردم دور و برش را فراموش کند. کودک ضمن اینکه مشغول بازی است باید از یاد نبرد که پیرامونش آشیانی است که نباید آنها را از نظر دور دارد. او ضمن اینکه سفارش والدین را راجع به خریدن چیزی از مغازه انجام

می دهد، باید بیاد داشته باشد که بموقع به خانه بازگردد و بعد از انجام این سفارش کار دیگری برای خود یا خانواده انجام بدهد. برای پرورش چنین استعدادی اگر ما به کودک تنها یک مأموریت ندهیم، بلکه دو سه مأموریت بدهیم و مأموریتها مشروط یا مرکب باشد، بهتر است. ساده ترین نمونه های این نوع سفارشات عبارت است از:

— کتابها را توی قفسه کتاب بگذار، ضمناً آنها را از روی نام نویسنده مرتب کن. چند ماهی سلد (seld) بخر و اگر مغازه ای ویلا (Vobla) ی خوب داشت، آنوقت سلد نخر، ویلا بخر.

استعداد سمت گیری با تمرینات مداوم در مراقبت از لوازم خانه، در آگاهی بر تمام جزئیات و تفصیلات امور خانه، پرورش می یابد.

قدرت اقدام — این نوع استعداد برای انجام کارهای طویل المدت خانه داری که از حد یک دستور کوتاه تجاوز کند، لازم است. باید از هفت هشت سالگی، گاهی هم زودتر، وظایفی از قبیل: آب دادن گلها، مرتب کردن کتابها، غذا دادن به گربه، نگهداری از برادر کوچکتر را به کودک محول کرد، هزینه های پولی اهمیت بخصوصی دارد. ما در اینجا مصرانه به تمام خانواده ها توصیه می کنیم که در مصرف پول برای رفع حوائج شخصی و در بعضی از موارد، برای رفع حوائج عمومی خانواده به کودک مقداری آزادی عمل بدهند. برای این منظور باید ماهی یک یا چند بار مبلغ معینی پول به کودک داد و مورد مصرف آن را دقیقاً مشخص کرد. فهرست این هزینه ها ممکن است گوناگون باشد. این امر به سن و سال کودک و رفاه خانواده بستگی دارد. مثلاً برای یک پسر بچه چهارده ساله می توان چنین لیستی تنظیم کرد:

خرید دفاتر، هزینه تراموا، خرید صابون و مسواک برای همه خانواده، پول سینما برای خودش و برادر کوچکترش. هر قدر کودک بزرگتر باشد، همانقدر این لیست باید حساس تر و پیچیده تر باشد.

ضمناً باید مراقب بود که پسر یا دختر چگونه وظایف محوله را انجام می دهد، آیا در مصرف پول سوء استفاده نمی کند، آیا هزینه تفریحات بر مخارج اساسی فزونی دارد. گاهی این نوع اشتباهات از نامتناسب بودن مبلغ تعیین شده ناشی می شود، اما گاهی اتفاق می افتد که بچه نسبت به حق و امکانات خود توجه کافی نمی کند. در چنین موردی کافی است که فقط با او صحبت کرد، توجه اش را به اشتباهاتش جلب

کرد و اصلاح آنها را از وی خواست. در هر حال نباید کودک را با کنترل، مداوم، بویژه با مؤظن دائمی به ستوه آورد. فقط باید رفتارش را در کاری که به او محول شده است، دید.

ما بررسی خصوصیات عمده اقتصاد خانواده را به پایان رسانده‌ایم. خود پدران و مادران در تجربه شخصی تمرینات گوناگونی برای تربیت صحیح اقتصادی فرزندان خود پیدا خواهند کرد. آنها ضمناً باید بیاد داشته باشند که با تربیت یک مدیر خوب و شرافتمند، در عین حال یک هموطن خوب هم پرورش می‌دهند. این مسئله واجد اهمیت است که اقتصاد خانواده در نظم جمعی، آرام و در عین حال منضبط سازمان یابد، در آن شکوه و عصبانیت اضافی نباشد، بلکه بیشتر شادابی و تلاش دوستانه برای بهبود زندگی خانوادگی حکمفرما باشد.

مضمون گفتار امروز را خلاصه می‌کنیم.

فعالیت اقتصادی خانواده مهمترین صحنه برای کار تربیتی است. در اقتصاد خانوادگی است که این خصایص پرورش می‌یابند:

جمع‌گرایی، یعنی همبستگی واقعی انسان با کار و منافع سایر مردم و منافع تمام اجتماع. جمع‌گرایی با شیوه نزدیکی کودک به شرایط فعالیت والدین، با شیوه شرکت کودک در بودجه خانواده. و بدین طریق کودک با فروتنی بهنگام وفور و متانت بهنگام کمبود در خانواده، پرورش می‌یابد.

صداقت، یعنی رابطه صریح و صمیمانه با مردم و اشیاء.
دلسوزی، یعنی توجه دائمی نسبت به احتیاجات خانوادگی و طرح ریزی برای رفع آنها.

ملاحظه کاری، یعنی عادت به حفظ اشیاء.
مسئولیت، یعنی احساس گناه و شرم در موقع خراب کردن و از بین بردن اشیاء.
استعداد سمت‌گیری، به بیان دیگر، یعنی توانائی در نظر گرفتن یک عده مسایل و اشیاء.

قدرت اقدام، یعنی مهارت در تنظیم کار و وقت.
اقتصاد خانواده تماماً باید یک اقتصاد جمعی باشد و از شیوه‌های آرام و بدون عصبانیت برخوردار باشد.

تربیت صحیح در کشور ما را، ممکن نیست بعنوان تربیت بدون کار پیش خود مجسم کرد. کار همواره شالوده‌ای برای زندگی بشری و آفرینش سعادت و فرهنگ بشری بوده است. در کشور ما کار دیگر وسیلهٔ استثمار نیست، بلکه یک امر شرافتمندانه، افتخار آمیز و فداکارانه و قهرمانانه است. دولت ما، دولت زحمتکشان است و در قانون اساسی ما چنین نوشته شده است:

«آنکس که کار نمی‌کند، نمیخورد.»

بنابراین در تربیت هم کار باید یکی از اساسی‌ترین عناصر باشد. ما سعی خواهیم کرد که مفهوم و اهمیت تربیت مبتنی بر کار در خانواده را مفصل‌تر مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

اولاً، باید بخصوص مطلب زیر را به پدران و مادران یادآوری کرد: فرزند شما عضو جامعهٔ زحمتکشان است، بنابراین، ارجش در این جامعه، قدرش به عنوان یک هموطن منحصرأ بسته به این است که او چقدر می‌تواند در کار اجتماعی شرکت جوید و چقدر در این باره آمادگی دارد. اما این مسئله به رفاه و سطح زندگی مادی او هم ارتباط دارد. زیرا در قانون اساسی ما هم گفته شده است: «از هر کس بر حسب استعدادش، به هر کس به اندازه کارش». ما خوب می‌دانیم که تمام مردم طبیعتاً خصایص کارگری تقریباً یکسانی دارا می‌باشند، اما در زندگی عده‌ای می‌توانند بهتر

کار کنند، عده دیگر بدتر، عده‌ای فقط استعداد ساده‌ترین کارها را دارند، عده دیگر استعداد کارهای پیچیده‌تر و در نتیجه با ارزش‌تری را دارا می‌باشند. این خصوصیات گوناگون کار از طبیعت ناشی نمی‌شود، بلکه در جریان زندگی انسان، خاصه در جوانی، در او پرورش می‌یابد.

بنابر این، آمادگی مبتنی بر کار، تربیت خصوصیت مبتنی بر کار انسان — آمادگی و تربیت نه تنها هموطن خوب یا بد آینده است، بلکه پرورش زندگی آینده و سعادت اوست.

ثانیاً: کارکردن ممکن است از روی اجتناب و ضرورت زندگی باشد. در تاریخ بشری غالب اوقات کار همواره کیفیت یک عمل اجباری سنگین داشته چون برای جلوگیری از مرگ بر اثر گرسنگی ضرور بوده است. اما در زمان قدیم مردم سعی می‌کردند که نه تنها نیروی کار، بلکه نیروی خلاقه هم باشند. و همیشه موفق نمی‌شدند که در شرایط نابرابری طبقاتی و استثمار به این هدف برسند. در کشورها هر کار باید کار خلاقه باشد، زیرا تمام آن صرف خلق عرفاه اجتماعی و فرهنگ کشور زحمتکشان می‌گردد. آموختن کار خلاقه، وظیفه خاص یک مربی است.

کار خلاقه تنها موقعی امکان پذیر است که انسان با علاقه با کار روبرو شود، آگاهانه از آن احساس شادی کند، فایده و ضرورتش را درک کند و کار برای او به مثابه جلوه گاه عمده شخصیت و استعداد درآید.

این نوع رابطه نسبت به کار تنها موقعی امکان پذیر است که انسان به تلاش مبتنی بر کار عمیقاً عادت کند و هیچ کاری را در صورت دارا بودن مفهوم، نامطبوع نپندارد.

برای مردمی که با دلهره به کار می‌پردازند، از احساس تلاش هراس دارند یا به اصطلاح از عرق کار می‌ترسند، برای مردمی که در هر قدم تنها در این فکرند که هر چه زودتر خود را از کار خلاص کنند و به چیز دیگر بپردازند، کار خلاقه بکلی غیر ممکن است. این «چیز دیگر» هم تا هنگامی برایشان دل‌انگیز است که بدان نپرداخته باشند.

ثانیاً: در تلاش مبتنی بر کار نه تنها آمادگی انسان برای کار، بلکه آمادگی رفاقت، یعنی رابطه صحیح انسان نسبت به سایر افراد هم پرورش می‌یابد و این یک

آمادگی معنوی است. انسانی که در هر قدم می‌کوشد که از کار طفره برود، با خونمردی کار کردن دیگران را نگاه می‌کند و از ثمره کار آنها استفاده می‌کند، چنین انسانی فاسدترین فرد جامعه ما است. برعکس فقط تلاش مشترک مبتنی بر کار، کار در جمع، کمک در امر کار به مردم، بستگی متقابل و دانسی مبتنی بر کار می‌تواند رابطه صحیحی بین انسانها برقرار کند. این رابطه صحیح نه تنها عبارت از این است که هر فرد نیروی خود را به اجتماع می‌بخشد، بلکه عبارت از این است که او از دیگران هم همین را طلب می‌کند و مایل نیست که در کنار خود زندگی یک مفتخور را تحمل کند. انسان تنها با شرکت در کار دستجمعی می‌تواند رابطه معنوی و درستی نسبت به سایر مردم — عشق خویشاوندی و رفاقت نسبت به تمام زحمتکشان پیدا کند و از آدم تنبل، از انسانی که از کار طفره می‌رود، نفرت داشته باشد و او را محکوم کند.

زبان: این فکر درست نیست که در تربیت مبتنی بر کار تنها ماهیچه‌ها یا خصوصیات خارجی — بیانی، لامه، انگشتان و غیره رشد می‌کنند. البته رشد جسمی در کار اهمیت زیادی دارد و عنصر مهم و کاملاً ضروری در پرورش جسمی است. اما نفع عمده کار در رشد روانی و معنوی انسان انعکاس می‌یابد. این رشد که با کار هماهنگ بوجود می‌آید، باید آن خصوصیت انسان را دربر داشته باشد که هموطن یک جامعه بی طبقه را از هموطن یک جامعه طبقاتی جدا سازد.

خامساً: باید مطلب دیگری را هم یادآوری کرد که متأسفانه ما اهمیت چندانی برایش قائل نیستیم. کار نه تنها اهمیت اجتماعی و تولیدی دارد، بلکه در زندگی شخصی هم واجد اهمیت فراوانی است. ما خوب می‌دانیم آنان که قادرند کارهای زیادی انجام بدهند، همه کار را خوب پیش می‌برند و نتیجه خوب می‌گیرند در هیچ شرایطی خود را گم نمی‌کنند و می‌توانند اشیاء را در اختیار بگیرند و بر آنان فرمان برانند، از چه زندگی شاد و پر سروری برخوردارند. برعکس، ما همواره به افرادی تأسف می‌خوریم که در مقابل هر مسئله جزئی به مخصصه می‌افتند، شخصا نمی‌توانند کاری را بعهده بگیرند، بلکه همیشه یا به دایه احتیاج دارند یا به خدمت دوستانه و کمک، و هرگاه کسی به یاریشان نرسد، روزگار خود را در وضعی چرکین، کثیف، آشفته و ناراحت بسر می‌برند. پدران و مادران باید درباره هر یک از

شرایط مذکور خوب بیندیشند. آنها در هر قدم در زندگی خود و زندگی آشنایان خود اهمیت فوق العاده تربیت مبتنی بر کار را مشاهده خواهند کرد. در امر تربیت اطفال خود، پدران و مادران هرگز نباید اصول کار را از یاد ببرند.

مسلماً در محدوده خانواده، دادن این تعلیم مبتنی بر کار به کودک دشوار است. این نوع تعلیم معمولاً تخصص نامیده می شود خانواده قادر نیست که مهارت تخصصی خوبی پرورش دهد، پسر یا دختر تخصص را در یک مؤسسه اجتماعی نظیر: مدرسه، کارخانه، بنگاه، کلاس، بدست می آورند. خانواده بهیچوجه نباید دنبال این یا آن تخصص باشد. در زمان قدیم رسم بر این بود که اگر پدر کفاش بود، حرفه اش را به پسرش می آموخت، هرگاه نجار بود آنوقت پسر هم به کار نجاری «عادت میکرد». و همانطور که می دانیم دختران همیشه تخصص خانه داری پیدا میکردند و بیش از این هم انتظاری نداشتند. در عصر ما دولتی مراقب تخصص هموطنان آینده است که انستیتوهای بزرگ و کاملاً مجهزی در اختیار دارد.

اما پدران و مادران بهیچوجه نباید تصور کنند که تربیت خانوادگی هیچ ارتباطی با کسب تخصص ندارد. آمادگی مبتنی بر کار خانواده بزرگترین اهمیت را برای تخصص آینده انسان دارا می باشد، آن کودکی که در خانواده تربیت کارگری درستی بدست آورده باشد، بعد در آمادگی تخصصی خود با موفقیت بزرگی روبرو خواهد شد. اما آن بچه هائی که در خانواده هیچ نوع تجربه مبتنی بر کار بدست نیاورده باشند، نمی توانند تخصص خوبی پیدا کنند، با ناکامیهای گوناگونی روبرو می شوند و علی رغم تمام تلاشهای مؤسسات دولتی، کارکنان بدی از آب در می آیند. همینطور هم پدران و مادران نباید تصور کنند که منظور ما از کار فقط تلاش جسمانی و کار عضلانی است. با رشد تولید ماشینی، کار جسمانی بتدریج اهمیت سابق خود را در زندگی اجتماعی بشر از دست می دهد. دولت ما تلاش می کند که کار جسمانی سنگین را بکلی منسوخ کند. ما اکنون می بینیم که در خانه سازی ماشین آجر می دهد، در کار ساختمانی، زنبه اهمیتش مرتباً کم و کمتر می شود. در کارخانه های ما، خاصه در کارخانه هائی که بعد از انقلاب تأسیس شده است، کار جسمانی سنگین بکلی از بین رفته است. انسان بیش از پیش فرمانده تیره های بزرگ و سازمان یافته مکانیکی می گردد. اکنون او به قوای جسمانی احتیاج ندارد، بلکه

بیش از پیش به قوای عقلانی نیازمند است، مثل: مدیریت، توجه، محاسبه، قابلیت اختراع، حضور ذهن، چابکی. جنبش استاخان نویستی، که یکی از پدیده‌های جالب کشور ماست. اصلاً بسیج قوای جسمانی طبقه کارگر نیست، بلکه درست بسیج قوای عقلانی و خلاقه اوست که همزمان با انقلاب کبیر سوسیالیستی از قید آزاد شده است. استاخانویست واقعی کمتر از همه به عضلات خود امید می‌بندد. او ضمن استفاده از شیوه‌های جدید تنظیم مواد، ابزار، دستگاه‌های جدید و اسلوب‌های تازه کار، موفقیت خود را شکل می‌دهد. پدران و مادران نیز باید همیشه این را بیاد داشته باشند آنها باید در خانواده خود نه نیروی کارگری بارکش، بلکه استاخانویست‌ها، مردمی که نماینده تلاشها و موفقیت‌های سوسیالیستی باشند، پرورند.

به این سبب ما نباید فکر کنیم که در تربیت سوسیالیستی بین کار جسمی و فکری یک فرق اساسی وجود دارد. در هر کاری قبل از همه سازمان تلاش مبتنی بر کار و جنبه واقعاً انسانی آن مهم است.

هرگاه ما فقط یک کار، یک کار جسمی که تنها احتیاج به صرف انرژی عضلانی داشته باشد، به پسر یا دختر محول کنیم، اهمیت تربیتی چنین کاری کاملاً محدود خواهد بود، گرچه نباید هم گفت که چنین کاری بکلی بیفایده است. کودک به تلاش مبتنی بر کار عادت خواهد کرد. در کار اجتماعی شرکت خواهد جست، در برابری خود در کار با سایر مردم روحاً پرورش خواهد یافت، ولی با این همه هرگاه ما به تمرین کار، مسایل سازمانی جالب نيفزائیم، تربیت کارگری استاخانویستی واقعی نخواهیم داشت.

در تربیت مبتنی بر کار این جنبه از شیوه کار حائز اهمیت است. باید مسایلی برای کودک مطرح کرد که او یا بکار بستن این یا آن وسیله کار بتواند آنرا حل کند. این مسئله الزاماً نباید کوتاه مدت، یک یا دو روز باشد این مسئله می‌تواند درازمدت باشد، حتی ماهها و سالها ادامه یابد. دادن کمی آزادی عمل به کودک در انتخاب وسایل، واجد اهمیت است. او باید در اجرای کار و کیفیت آن مقداری مسئولیت داشته باشد، هرگاه به کودک چنین بگویند، نفعش کمتر خواهد بود:

— این هم جارو، این اطاق را جارو کن، اینطور بکن یا آنطور بکن.

هرگاه برای مدت زیادی نظافت یک اطاق را به کودک بسپارند، بهتر خواهد

بود، اما اینکه او چگونه این کار را انجام خواهد داد، بگذارید خودش تصمیم بگیرد و جوابگوی تصمیم خویش باشد. در مورد اول، شما تنها یک وظیفه عضلانی در مقابل کودک قرار داده‌اید. در مورد دوم، یک وظیفه سازمانی؛ مورد اخیر به مراتب والاتر و مفیدتر است. بنابراین هر قدر وظیفه مبتنی بر کار پیچیده‌تر و مستقل‌تر باشد، از نظر تعلیم و تربیت بهتر خواهد بود. بسیاری از پدران و مادران این وضعیت را در نظر نمی‌گیرند آنها این یا آن کار را به کودکان محول می‌کنند، ولی انرژی خود را در کارهای بسیار ناچیز بر باد می‌دهند. آنها پسر یا دختر را برای خرید چیزی به مغازه می‌فرستند، ولی هرگاه آنها یک وظیفه دائمی و مشخص به عهده کودک بگذارند، مثلاً کودک مواظب صابون و گرد دندان خانواده باشد، به مراتب بهتر خواهد بود.

شرکت مبتنی بر کار کودکان در زندگی خانواده باید خیلی زود شروع شود. این کار باید در بازی آغاز گردد. باید به کودک یادآوری کرد که مسئولیت سالم ماندن اسباب بازی، نظافت و نظم جای اسباب بازی و محل بازی بر عهده اوست. این کار باید به کلی‌ترین شکلی در مقابل او مطرح گردد: باید تمیز بود، نباید چیزی را پخش و پلا کرد و ریخت، اسباب بازیها نباید گرد و خاک بگیرد. مسلماً باید بعضی از شیوه‌های نظافت را به او نشان داد، اما بطور کلی اگر خودش حدس بزند که برای پاک کردن گرد و خاک کهنه تمیزی لازم است، اگر این کهنه را خودش از مادرش بگیرد، اگر درباره کهنه اصول بهداشتی مشخصی را ادامه دهد و یا اگر کهنه بهتری بخواهد و غیره بهتر است. و درست همینطور باید تعمیر اسباب بازیهای شکسته را تا آنجا که از عهده‌اش برآید، به خودش واگذار کرد. البته باید مصالح معین را در اختیارش گذاشت.

مأموریت‌های مبتنی بر کار بر حسب سن و سال باید پیچیده بوده و با بازی فرق داشته باشد. ما چند نوع از کارهای کودکان را بر می‌شمیریم و هر خانواده با توجه به شرایط زندگی خود و سن و سال کودکان می‌تواند این لیست را اصلاح و تکمیل کند.

۱- آب دادن گل‌های اطباق و همه آپارتمان.

۲- گردگیری طاقچه‌های زیر پنجره.

۳- چیدن میز قبل از ناهار.

- ۴- مراقبت از نمکدان و خوردن دان.
- ۵- مراقبت از میز تحریر پدر.
- ۶- تقبل مسئولیت طاقچه یا قفسه کتاب و منظم نگهداشتن آنها.
- ۷- دریافت روزنامه‌ها و گذاشتن آنها در محل تعیین شده و جدا کردن روزنامه‌های کهنه از تازه.
- ۸- غذا دادن بچه گربه و توله سگ.
- ۹- مرتب نگهداشتن روشویی، خریدن صابون، گرد دندان، تیغ اصلاح برای پدر.
- ۱۰- نظافت کامل یک اتاق یا بخشی از یک اتاق.
- ۱۱- دوختن دکمه‌های کنده شده لباس خود، مرتب نگهداشتن دائمی وسایل این کار.
- ۱۲- تقبل مسئولیت قفسه ظرف.
- ۱۳- پاک کردن لباس خود یا برادر کوچکتر یا یکی از والدین.
- ۱۴- توجه به تزئین اتاق بوسیله عکس، کارت پستال، گراور.
- ۱۵- هرگاه خانواده جالیزیا باغی داشته باشد، مسئولیت یک قسمت را، چه از نظر بذرافشانی و چه از نظر مواظبت و جمع آوری محصول، برعهده بگیرد.
- ۱۶- مراقب باشد که در آپارتمان گل باشد، برای تهیه گل گاهی به خارج شهر برود (این کار برای سنین بالاتر است).
- ۱۷- در صورتیکه آپارتمان تلفن داشته باشد، اولین نفری باشد که به زنگ تلفن جواب می‌دهد، راهنمایی تلفن خانواده را برعهده بگیرد.
- ۱۸- تقبل راهنمایی مسیر ترامواها با توجه به جاهانی که اعضای خانواده غالب اوقات به آنجا می‌روند.
- ۱۹- در سنین بالاتر تنظیم و تقبل بردن خانواده به سینما و تئاتر، دانستن برنامه، تهیه و نگهداری بلیط و غیره.
- ۲۰- مرتب کردن داروخانه خانگی و تقبل مسئولیت تکمیل بموقع آن.
- ۲۱- مراقبت کند که در آپارتمان انگل: ساس، کک و غیره پیدا نشود و اقدامات مجدانه‌ای برای نابودی آنها بعمل بیاورد.

۲۲- در بعضی از وظایف خانه داری به مادر یا خواهر کمک کند. هر خانواده از این نوع کارها که کم و بیش جالب بوده و فراخور کودک باشد، زیاد دارد، مسلماً نباید بیش از اندازه کار به گردن کودک انداخت، ولی در هر حال نباید بین وظایف مبتنی بر کار والدین و فرزندان اختلافی بچشم بخورد. هرگاه پدر و مادر ناگزیر باشد که با دشواری زیاد کار داخل خانه را انجام بدهد، بچه ها باید با او تشریک مساعی کنند. مشکل دیگر هم هست. هرگاه خانواده خدمتکار داشته باشد، بچه ها غالباً موقعی هم که شخصا می توانند کار خود را بر عهده بگیرند، به کار او امیدوار می شوند. پدر و مادر باید این قسمت را خوب مورد بررسی قرار دهند و شرایطی ایجاد کنند که حتی المقدور خدمتکار آن کارهایی را که کودکان می توانند و باید انجام بدهند، انجام ندهد.

ضمناً باید همیشه به خاطر داشت: هنگامی که کودکان در مدرسه تحصیل می کنند، مدرسه تکلیف نسبتاً سختی به آنها محول می کند. البته، این وظیفه باید عمده ترین و تأخیر ناپذیرترین وظیفه به حساب آید. کودکان باید بخوبی دریابند که در کار تحصیلی وظیفه ای انجام می دهند که نه تنها شخصی است، بلکه اجتماعی هم هست و در پیشرفت کار تحصیلی خود نه تنها در مقابل والدین، بلکه در مقابل دولت هم مسئولیت دارند، از طرف دیگر این درست نیست که فقط کار مدرسه درخور احترام باشد و سایر وظایف مبتنی بر کار مورد بی اعتنائی قرار گیرد. این نوع تفکیک کار مدرسه بسیار خطرناک است، زیرا این کار موجب بی اعتنائی کامل کودکان نسبت به زندگی و کار در جمع خانوادگی خود میگردد در خانواده همیشه باید محیط جمع گرایی احساس گردد و حتی المقدور اعضای خانواده بیشتر به یاری هم بشتابند.

این سوال مطرح می شود که با چه تدابیری می توان و باید کودک را وادار کرد که در این یا آن کار جدیت بخرج بدهد. این تدابیر می تواند فوق العاده متنوع باشد. در اوان طفولیت مسلماً باید چیزهای زیادی به کودک تلقین کرد و به او نشان داد، اما بطور کلی وقتی کودک خود به ضرورت این یا آن کار پی میبرد، در حالی که می بیند پدر یا مادر فرصت انجام دادن آن را ندارد و به ابتکار خود به کمک جمع خانوادگی می آید، باید آن را شکل ایده آل دانست. ایجاد این چنین آمادگی بکار

این چنین توجه به احتیاجات جمع، یعنی تربیت یک هموطن واقعی.

بسیار اتفاق می افتد که کودک در اثر بی تجربگی و ضعف سمت یابی نمی تواند مستقلاً به ضرورت این یا آن کار پی ببرد. در چنین مواردی والدین باید محتاطانه به کودک تلقین کنند و به او یاری دهند که نظرش را در این باره روشن سازد و در حل آن شرکت کند. گاهی بهترین راه این است که علاقه فنی و ساده او را به کار جلب کرد، اما نباید از این وسیله سوء استفاده کرد. کودک باید بتواند کارهایی را هم که علاقه خاصی در او ایجاد نمی کند کارهایی را که در لحظه اول کسل کننده بنظرش میرسد، انجام دهد. بطور کلی، کودک باید طوری تربیت شود که سرگرم کنندگی علت تعیین کننده تلاشش قرار نگیرد. بلکه ضرورت و انتفاع محرک او باشد. پدر و مادر باید این استعداد را در کودک پرورش دهند که او بدون نق و نق باصبر و بردباری کارهای نامطبوع را انجام دهد. آنگاه به نسبتی که کودک رشد میکند، حتی نامطبوع ترین کار برای او نشاط آور خواهد بود، بشرط آنکه ارزش اجتماعی آن برایش روشن باشد.

در صورتی که ضرورت یا علاقه آنقدر نباشد که تمایل کودک را به تلاش برانگیزد، آنگاه می توان از شیوه تقاضا استفاده کرد. فرق تقاضا با سایر انواع مراجعه در این است که کودک را در انتخاب کاملاً آزاد میگذارد. تقاضا باید اینطور باشد. تقاضا باید بنحوی عنوان شود که کودک تصور کند که به میل خود تقاضا را انجام میدهد و هیچ فشاری او را به این کار و انداخته است. باید گفت:

— من از تو تقاضا میکنم. اگر این مشکل است و تو کار دیگری داری...

تقاضا، بهترین و ملایم ترین وسیله مراجعه است، اما نباید از این سوء استفاده کرد بهترین وقت استفاده از شیوه تقاضا، موقعی است که شما خوب میدانید که کودک به طیب خاطر تقاضای شما را انجام خواهد داد. هرگاه در این باره تردید داشته باشید، شیوه دستور معمولی را با لحنی آرام و مطمئن و جدی بکار بیندید هرگاه از ابتدای کودکی شیوه تقاضا و دستور را بطرز صحیحی به تناوب بکار بیندید و بخصوص اگر ابتکار شخصی کودک را تحریک کنید و به او بیاموزید که ضرورت کار را شخصاً دریابد و به ابتکار خود آن را انجام دهد، دستور شما هیچ نقصی نخواهد داشت. تنها اگر امر تربیت را نادیده بگیرید، گاهی ناچار می شوید که به فشار متوسل شوید.

فشار ممکن است گوناگون باشد: از تکرار ساده دستور تا تکرار شدید و آمرانه آن، در هر حال هرگز نباید به فشار جسمی متوسل شد، زیرا این کار تفعی در بر نخواهد داشت و کودک را نسبت به وظیفه مبتنی بر کارش متفر میسازد.

بزرگترین دشواری پدران و مادران این است که چه رفتاری باید با فرزندان به اصطلاح تنبلی خود داشته باشند. در این باره باید گفت که تنبلی، یعنی تنفر از تلاش در کار، خیلی بندرت اتفاق می افتد که از وضع بد سلامتی، ضعف جسمانی و بیحالی سرچشمه گرفته باشد. در این مورد، مسلماً باید به پزشک مراجعه کرد. بخش عمده تنبلی کودک در نتیجه تربیت نادرست رشد می یابد، تنبلی از هنگامی آغاز میشود که والدین از ابتدای طفولیت انرژی کودک را پرورش نمیدهند. رمز پیروزی بر مشکلات را به وی نمی آموزند، او را به اقتصاد خانواده علاقه مند نمی سازند و عادت به کار و عادت به لذتی را که همیشه از کار ناشی میشود، در او نمی پرورند. تنها راه مبارزه با تنبلی این است که: دائماً کودک را به محیط کار کشاند و آهسته آهسته علاقه به کار را در وی بیدار کرد.

اما ضمن مبارزه با تنبلی باید بانقص دیگری هم بپیکار کرد. کودکانی هستند که به طیب خاطر هر کاری را انجام می دهند، اما بدون دلبستگی، بدون علاقه، بدون فکر و بدون شادی. آنها تنها باین منظور کار میکنند که میخواهند از پیشامدهای ناگوار دور باشند و از ملامتها و غیره رهائی یابند. چنین کاری اغلب تلاشهای یابورا به یاد انسان میاندازد این نوع کارکنان ممکن است بکلی کنترل خود را روی کار خود از دست بدهند و عادت میکنند که بدون انتقاد با کار خود روبرو شوند. از اینان مردمی بار می آیند که بسادگی در مقابل بهره کشی تسلیم میگردند، همیشه در همه زندگی فقط این را میدانند که به همه خدمت میکنند و به همه یاری میدهند، حتی به آنها که خودشان کاری انجام نمیدهند. در حکومت ما نباید این نوع انقیاد اسبی را پرورش داد، زیرا چنین مردمی نه نسبت به کار خود و نه نسبت به کار سایر مردم هیچ نوع نیاز معنوی احساس نمیکنند.

درست است که در حکومت ما بهره کشی انسان بوسیله انسان در امر تولیدی ممکن نیست، معذک هنوز هم شکارچیانی پیدا میشوند که می توانند در محیط خانه، در زندگی و در خانواده از کار دیگران بهره مند گردند.

تربیت فرزندان ما باید بنحوی جریان یابد که در اجتماع ما مواد آماده‌ای برای بهره‌کشی پیدا نشود و هیچ نوع اشتهای بهره‌کشی نتواند حتی در محیط خانوادگی ما رشد یابد. بنابر این پدر و مادر مخصوصاً باید دقیقاً مراقب باشند که برادران بزرگ به عنوان کمک متقابل از کار برادران کوچک استفاده نکنند و در خانواده هیچ نوع نابرابری در کار وجود نداشته باشد.

مختصری هم باید درباره کیفیت کار صحبت کنیم. کیفیت کار باید از قاطع‌ترین مفهوم برخوردار باشد؛ همیشه باید از کودک کیفیتی عالی طلب کرد، با لحنی جدی، البته کودک هنوز بی تجربه است و اغلب از نظر جسمی نمیتواند کاری را که انجام میدهد از هر نظر ایده‌آل باشد. باید چنان کیفیتی از او خواست که کاملاً در حیطه قدرتش بوده و متناسب با توان و درک او باشد.

ضمناً کودک را نباید به خاطر اعمال بد مورد سرزنش قرار داد و با حرفهای ناهنجار شرمندesh کرد. فقط باید با لحنی آرام و ساده تذکر داد که کار بنحوی رضایتبخشی انجام نشده باید یا آن را تغییر داد یا اصلاحش کرد یا از نو انجام داد. ضمناً هرگز نباید پدر و مادر خودشان کاری برای کودک انجام بدهند، تنها گابگاه می‌توانند آن قسمت از کار را که آشکارا در قدرت کودک نیست، انجام دهند و با این کار اشتباهی را که خود در تعیین کار مرتکب شده‌اند، جبران کنند.

مسلماً ما توصیه نمی‌کنیم که در مورد کار هیچ نوع تشویق یا تنبیهی بکار برید. مسئله کار و حل آن خود به خود باید چنان لذتی برای کودک بیاورد که او احساس شادی کند. تصدیق کار او به عنوان بهترین کار باید بهترین پاداش برای او باشد. چنین پاداشی برای او نشانه این است که شما تیزهوشی، حضور ذهن و شیوه کارش را تأیید کرده‌اید. اما حتی چنین تأیید شفاهی هم هرگز نباید بی موقع صورت گیرد، مخصوصاً نباید کودک را به خاطر کاری که انجام داده در حضور آشنایان و دوستان مورد تحسین و تمجید قرار داد. مخصوصاً نباید کودک را به خاطر کار بی حاصلش تنبیه کرد. در این مورد بهترین موفقیت همانا انجام کار است.



تربیت جنسی

تربیت جنسی یکی از دشوارترین مسایل تربیتی بشمار می‌رود. آری، در هیچ مسئله‌ای اینهمه آشفتگی وجود نداشته و این همه نظریات نادرست ابراز نشده است. در حالیکه در عمل این مسئله آنقدرها دشوار نیست و بسیاری از خانواده‌ها آن را بسادگی و بدون تردیدهای آزار دهنده حل میکنند. دشواری آن فقط موقعی است که ما آن را امر جداگانه‌ای در نظر بگیریم و با تفکیک آن از سایر مسایل تربیتی، اهمیتی بیش از اندازه برای آن قائل شویم.

مسئله تربیت جنسی در خانواده تنها موقعی می‌تواند بدرستی حل شود که پدر و مادر هدفی را که باید در تربیت جنسی اطفال خود تعقیب کنند، بخوبی پس خود مجسم کنند. هرگاه این هدف برای پدر و مادر روشن باشد؛ راه تیل به آن هم آشکار خواهد شد.

هر کس پس از آنکه به سن و سال معینی رسید، زندگی جنسی خود را آغاز می‌کند، ولی زندگی جنسی تنها اختصاص به انسان ندارد، بلکه این امر بخش ضروری زندگی اکثر موجودات زنده را تشکیل می‌دهد.

زندگی جنسی انسان باید اساساً با زندگی جنسی حیوان تفاوت داشته باشد و همین تفاوت متضمن هدفهای تربیت جنسی است. اما گاهی تفاوت زندگی جنسی انسان و حیوان در جنبه‌های بد آن نهفته است، نه در جنبه‌های خوب آن.

حیوان تا آنجا به زندگی جنسی نیازمند است که بخواهد تولید مثل کند، حیوانات تقریباً شهوت پرست نیستند. انسان اغلب اوقات در راه لذات جنسی تلاش می‌کند. بی‌آنکه تمایلی به داشتن فرزند داشته باشد و همین تلاش گاهی چنان شکل نامنظم و از نظر اخلاقی غیرقابل بخششی به خود می‌گیرد که هم برای خود شخص و هم برای سایر مردم فاجعه آمیز است. انسان مسیر درازی از تکامل را طی کرده و نه تنها از نظر جانورشناسی، بلکه از نظر موجود اجتماعی هم رشد کرده است. در تاریخ این تکامل دیر زمانی است که برای جهات زیادی از موازین اخلاقی، از جمله برای مناسبات جنسی، ایده‌های بشری بوجود آمده است. در جامعه طبقاتی اغلب اوقات طبقات حاکم این ایده‌ها را به نفع خود مورد تجاوز قرار می‌دهند. چنین تجاوزاتی را ما در شکل خانواده، موقعیت زن و قدرت جابرانه مرد، مشاهده می‌کنیم. ما خوب می‌دانیم که در بعضی از کشورها زن واقعا در معرض خرید و فروش قرار می‌گیرد. اشکال تاریخی زیادی از تعدد زوجات سراغ داریم که زن فقط به عنوان وسیله‌ای برای لذت مرد به حساب می‌آمد، پدیده‌های ناهنجاری چون فحشاء وجود دارد که مرد برای مدت کوتاهی تمتع از زن را خریداری می‌کند، بالاخره سازمانهای اجباری خانواده سراغ داریم که مرد و زن چه بخواهند و چه نخواهند ناگزیرند در کنار هم زندگی کنند.

انقلاب سوسیالیستی اکبر تمام این بقایای ناهنجار جامعه طبقاتی را از بین برد. خانواده را از زنجیر اسارت نجات داد و زن را از انواع گوناگون روابط تحقیر آمیزی که مرد نسبت به وی داشت، رهایی بخشید. تنها پس از انقلاب اکبر زندگی جنسی مردم جدا به ایده‌های که از آرزوهای دیرینه بشر بود، نزدیک گردید. اما عده‌ای از مردم از آزادی جدید تلقی نادرستی داشتند آنها فکر می‌کردند که زندگی جنسی انسان می‌تواند در تعویض پی در پی زوج و در اصطلاح «عشق آزاد» بگذرد. در اجتماع کاملاً متشکل بشری، در جامعه سوسیالیستی، این نوع زندگی جنسی حتماً به روابط ابتدائی و ناشایست انسان، به ابتدال این روابط، به تأثرات سخت شخصی، به بدبخشی و انهدام خانواده و یتیم شدن کودکان منجر می‌گردد.

انسان چه در همه زندگی، چه در زندگی جنسی، نمی‌تواند این واقعیت را از یاد ببرد که او عضو جامعه و هموطن کشور خود و یک شرکت کننده در ساختمان

سوسیالیستی ماست. به این سبب انسان شوروی نمیتواند در مناسباتش با زن یا مرد ضرورت موازین اخلاقی جامعه را که همیشه حافظ مافع همه اجتماع است، نادیده بگیرد. و در زمینه جنسی، این موازین اخلاقی جامعه از هر فرد وظیفه مشخصی طلب میکند. پدر و مادر باید فرزندان خود را بنحوی تربیت کنند که از آنها افرادی بار نیابند که رفتارشان مخالف موازین اخلاقی جامعه باشد.

موازین اخلاقی جامعه در مورد مسایل جنسی چه چیزی از انسان طلب میکند؟ موازین اخلاقی طلب میکند که زندگی جنسی انسان، هر مرد و زن، رابطه دائمی و هماهنگی با دو بخش زندگی یعنی عشق و خانواده داشته باشد. و فقط آن زندگی جنسی را عادی و از لحاظ اخلاقی موجه میداند که بر عشق متقابل استوار باشد و در خانواده یعنی در اتحاد واقعی و آشکار زن و مرد تجلی کند، در اتحادی که دو هدف یعنی سعادت انسان و تولد و تربیت فرزندان، تعقیب میشود.

بنابر این، هدفهای تربیت جنسی هم روشن است. ما باید فرزندانمان را بنحوی تربیت کنیم که تنها در پرتو عشق بتوانند از زندگی جنسی لذت ببرند و لذت عشق و سعادت خود را با تشکیل خانواده تحقق بخشند.

وقتی درباره تربیت احساس جنسی آینده کودکان صحبت میکنیم، باید بخصوص درباره تربیت عشق آینده او و تربیت او به عنوان یک انسان خانواده دوست، صحبت کنیم. هر تربیت جنسی دیگر حتما مضر و ضد اجتماعی خواهد بود. هر پدر و مادری باید این هدف را در مقابل خود داشته باشد که هموطنان زن یا مرد آینده ای که تربیت میکنند بتوانند فقط در عشق خانوادگی احساس خوشبختی کنند و تنها در این شکل بتوانند از زندگی جنسی لذت ببرند. هرگاه پدر و مادر چنین هدمی در مقابل خود نداشته باشند یا به این هدف نرسند، فرزندان شان زندگی جنسی بی بند و باری پیدا خواهند کرد و در نتیجه زندگی شان آکنده از همه گونه گرفتاری، بدبختی، کثافت و خسران اجتماعی خواهد شد.

وقتی پدر و مادر چنین هدفی در مقابل خود داشته باشند باید درباره وسایل رسیدن به آن فکر کنند. در این خصوص آنها می توانند چه در آثار ادبی و چه در کتابهای اختصاصی با متنوع ترین نظریات و قواعد، با متضادترین نقطه نظرها و پندها روبرو شوند. والدین باید این نظریات را به دقت مورد بررسی قرار دهند و فقط

نظریاتی را درست بدانند که آنها را در کار حساس تربیت و راه نیل به هدفهایی که در پیش رو دارند، یاری دهند. تربیت صحیح جنسی، مثل تربیت هر خصلت دیگر انسان، مسلماً بشرطی در هر قدم یا موفقیت روبرو خواهد شد که زندگی خانوادگی بطور کلی بطرز صحیحی سازمان یافته باشد و فرد تحت رهبری پدر و مادریک انسان واقعی باریابد.

در مسایل عشق و زندگی خانوادگی همیشه قابلیت عمومی، شخصیت سیاسی و اخلاقی او، رشد، استعداد کار، درستکاری، وفاداریش به وطن، عشقش به اجتماع، تعیین کننده خواهد بود. به این جهت تأکید این مطلب کاملاً بمرود است که زندگی جنسی انسان آینده همیشه، در هر قدم، پرورش می یابد، همان موقعی که پدر و مادر یا مربیان حتی تصویری درباره تربیت جنسی کودک ندارند. ضرب المثل قدیمی «تنبلی، مادر تمام نقایص است» این قانون عمومی را به درستی منعکس می سازد، اما نقایص یک مادر نه تنها تنبلی، بلکه هر انحراف انسان از رفتار صحیح اجتماعی الزاماً منجر به این میشود که او رویه نادرستی در اجتماع در پیش گیرد و نیز یک زندگی بی بند و بار جنسی داشته باشد.

بنابراین، مسلم است که در مسایل تربیت جنسی هیچ شیوه جداگانه ای که خاص تربیت جنسی باشد، تعیین کننده نیست، بلکه تمام جنبه های عمومی کار تربیتی و تمام نموده های آن بر رویهم تعیین کننده است.

بنابراین، ما وقتی درستکاری، قابلیت کار، صمیمیت، صداقت، عادت به نظافت، عادت به حقیقت گویی، احترام به دیگری، به احساسات و منافعش، عشق به وطن خود، وفاداری به ایده های انقلاب سوسیالیستی را در کودک پرورش میدهم، با همین کار روابط جنسی او را تربیت می کنیم. در میان شیوه های عمومی تربیت، شیوه هایی وجود دارد که ارتباط زیادی با تربیت جنسی دارد، شیوه هایی وجود دارد که ارتباط کمتری دارد، ولی اگر همه آنها را با هم مورد استفاده قرار دهیم، آنوقت موفقیت بزرگی در تربیت یک فرد آینده خانواده دوست، یک زن یا شوهر آینده، نصیب ما خواهد شد.

اما روشها و اسلوبهای تربیتی دیگری هم هست که گویی مخصوصاً برای آن وضع شده اند که همانا در مسایل تربیت جنسی مفید بگایده باشند. و مردمی پیدا

میشوند که امید خاصی به این اسلوبها و روشها بسته‌اند و آنها را هوشمندانه‌ترین بیان خلاقیت تربیتی می‌دانند.

باید خاطر نشان ساخت که درست در همین نصایح بویژه اختصاصی مضرترین راههای تربیت جنسی گنج‌انیده شده است و باید با حزم و احتیاط زیاد با آنها روبرو شد.

در زمان قدیم توجه بسیار زیادی به تربیت جنسی مبذول میشد. در آن موقع عده زیادی فکر میکردند که محیط جنسی عمده‌ترین تعیین‌کننده‌ترین محیط برای ساختمان جسمی و روحی انسان است و تمام رفتار انسان به محیط جنسی بستگی دارد. طرفداران چنین احکام «تنوریک» می‌کوشند ثابت کنند که سراسر تربیت پسران یا دختران در واقع یک تربیت جنسی است.

مقدار زیادی از این «تنوریها» در کتابها مدفون شده است و حتی در دسترس توده وسیع خوانندگان قرار نگرفته است، اما مقدار زیادی در اجتماع وسیع نفوذ کرده و زیان‌بخش‌ترین و خطرناک‌ترین عقاید را بوجود آورده است.

آنها پیش از هر چیز مشتاق بودند که کودک بطرزی بویژه منطقی برای زندگی جنسی آماده گردد تا در آن هیچ چیز «شرم‌آور» و پنهانی نبیند. در این اشتیاق آنها تلاش داشتند که هر چه زودتر کودک را به تمام رموز زندگی جنسی آگاه سازند و رمز زایمان را برایشان توضیح دهند. البته با «ترسی» و امی به آن «ساده لوحانی» که کودکان را میفریند و برایشان داستانهای از حاجی لک‌لکها و سایر گنهکاران دروغین زایمان میگویند، اشاره میکردند. و چنین میپنداشتند که هر گاه همه چیز را به کودک توضیح دهند و به او بفهماند تا در تصورش از عشق جنسی کوچکترین چیز شرم‌آوری باقی نماند، آنگاه با این کار، تربیت صحیح جنسی حاصل شده است.

در برخورد با چنین نصایحی باید فوق‌العاده محتاط بود.

باید با خاطری بسیار آسوده با تربیت جنسی روبرو گردید و از آن حقایق ای اصلاح‌ناپذیر نساخت. درست است که کودک اغلب سوال میکند که طفل از کجا پیدا می‌شود، اما ابراز علاقه کودک به این سوال بدین معنی نیست که باید در سنین کودکی همه چیز را تا آخر برای او توضیح داد. تنها در مسه جنسی نیست که

کودک از بعضی چیزها بی اطلاع است. در سایر مسایل زندگی هم همینطور است، با این همه ما شتابی نداریم که او را قبل از موعد از اطلاعات طاقت فرسا بار کنیم. ما در سه سالگی برای کودک توضیح نمیدهیم که گرما یا سرما از چیست، به چه علت روز کوتاه و بلند میشود. درست همین طور ما در هفت سالگی ساختمان موتور هواپیما را برایش توضیح نمیدهیم، گرچه ممکن است کودک به این سؤال ابراز علاقه کند. هر دانشی زمان خاص خود دارد. اگر چنین پاسخی به او بدهید، هیچ خطری در بر نخواهد داشت:

— توهنوز کوچکی، بزرگ می شوی و می فهمی.

ضمناً باید خاطر نشان ساخت که کودک هیچ علاقه مصرانه و خاصی نسبت به مسایل جنسی ندارد و نمی تواند داشته باشد. چنین علاقه ای فقط در مرحله بلوغ جنسی آغاز میگردد، ولی معمولاً در این موقع کودک هیچ چیز رمزوی در زندگی جنسی نمی بیند.

بنابر این هیچ ضرورت فوری ندارد که از این سؤال اتفاقی کودک استفاده کنیم و در افشای «راز زایمان» متاب بخرج دهیم. در این سؤالات هنوز هیچ نوع کنجکاوی خاص جنسی نیست و پنهان داشتن این راز هیچگونه رنج و اندوهی برای کودک بیار نمی آورد. هر گاه شما بطرزی کم و بیش مؤذباته به سؤال کودک ترتیب اثر ندهید و خودتان را با شوخی و لبخند خلاص کنید، کودک سؤال خود را از یاد خواهد برد و به چیز دیگر مشغول خواهد شد. اما هر گاه شما درباره مخفی ترین جزئیات روابط زن و مرد با او شروع به صحبت کنید، حتماً کنجکاوی او را به محیط جنسی و بعد تصور مشوش او را خلی زودتر از موقع تفویت خواهید کرد. اطلاعاتی که شما در اختیارش میگذارید، اصلاً برای او ضرورت ندارد و بیفایده است. ولی آن بازی خیال را که شما در او بیدار می کنید، ممکن است باعث بروز احساسات جنسی قبل از موقع او گردد.

در این باره اصلاً نباید از این ترمید که کودک از رفقای پسر و دختر خود به راز زایمان بی خواهد برد و اطلاعات خود را مخفی خواهد داشت. در اینصورت راز اصلاً وحشی نخواهد داشت. کودک بزید عادت کند و بداند که بسیاری از جنبه های زندگی مشخص را چیزهای پنهانی و محرمانه ای تشکیل می دهد که بزید آنها

را با همه در میان گذاشت و یا در مقابل تمام اجتماع به نمایش گذاشت. فعلاً زبانی که کودک این احساس را نسبت به زندگی خصوصی مردم پیدا کرده، زمانی که کاملاً عادت کرد که درباره بعضی چیزها سکوت معصومانه خود را حفظ کند، تنها در آن موقع، در سنین بالاتر است که میتوان درباره زندگی جنسی با او صحبت کرد. این گفتگوها باید بطور کاملاً محرمانه بین پدر و پسر یا بین مادر و دختر صورت گیرد. این گفتگوها با نفع واقعی و مستقیمی که در بر دارند قابل توجه اند، چرا که با بیداری طبیعی زندگی جنسی پسران یا دختران تطبیق خواهد داشت. در این مرحله چنین گفتگوهایی زیان آور نخواهد بود، چون که در این هنگام چه والدین چه کودکان درک می کنند که گفتگو به موضوع مهم و محرمانه ای ارتباط دارد و بحث در این باره به ملاحظه نفعش ضرور است و این نفع با این که محرمانه می ماند، در عین حال امری واقعی است. چنین گفتگوهایی باید هم به مسایل بهداشت جنسی مربوط باشد و هم بخصوص به مسایل موازین اخلاقی جنسی.

چنین گفتگوهایی ضمن اینکه در مرحله بلوغ جنسی ضرورت دارد، معذک نباید اهمیت آنها را بزرگ جلوه داد. راستش را بخواهید، هرگاه این گفتگوها بوسیله پزشک یا در مدرسه به عمل بیاید، به مراتب بهتر خواهد بود. محیط اطمینان، نزاکت و پاکدامنی که همیشه در روابط والدین و اطفال کمال مطلوب است، گاهی با صحبت های بیش از اندازه صریح درباره چنین مسایل دشواری، آشفته میشود.

به دلایل دیگر هم باید با بحث پیش از موقع درباره مسایل جنسی با کودکان مخالفت کرد؛ بحث صریح و خیلی قبل از موقع درباره مسایل جنسی باعث میشود که در کودک نظر خشنی نسبت به محیط جنسی پیدا شود و او وواحت افراد بزرگی را پیدا کند که گاهی مخنی ترین احساسات جنسی خود را به آسانی با دیگران در میان می گذارند.

چنین گفتگوهایی با کودکان، موضوع جنسی را برای کودک به صورت یک نمای محدود فیزیولوژیکی در می آورد. در این صورت نمی توان موضوعهای جنسی را با موضوعهای عشتی یعنی رابطه عالی تر و از لحاظ اجتماعی بالارزش تر نسبت به زن، تعالی داد.

هرگاه کودک هنوز هیچگونه تصویری درباره عشق نداشته باشد، با چه زبانی

میتوان به او گفت که روابط جنسی در پرتو عشق به واقعیت می‌پیوندد؟ چنین گفتگوهایی خواه ناخواه محدود بگفتگوهای فیزیولوژیک خواهد بود.

وقتی شما با پسر یا دختر، در سنین بالاتر، درباره زندگی جنسی صحبت میکنید، این امکان هست که شما این زندگی را با عشق پیوند دهید و احترامی عمیق نسبت به همه این مسایل، احترامی واقعی، زیبا و انسانی را در پسران یا دختران پرورش دهید. پسران و دختران از راه ادبیات، تجربه مردم اطراف، مشاهدات اجتماعی، آشکارا با موضوعهای عشقی آشنا میشوند. والدین هم باید به این اطلاعات و تصوراتی که جوانان دارند، تکیه کنند.

تربیت جنسی باید همانا تربیت عشق یعنی احساس بزرگ و عمیقی باشد که با وحدت زندگی، اشتیاق و آرزو آراسته شده باشد. اما این نوع تربیت جنسی باید بدون تجزیه و تحلیل بیش از اندازه صریح و در واقع وقیح مسایل محدود فیزیولوژیکی، صورت گیرد.

چگونه باید این نوع تربیت جنسی را اجرا کرد؟ در این کار سرمشق بالاتر از همه چیز است. هرگاه عشق واقعی بین پدر و مادر، احترامشان نسبت به یکدیگر، کمک و دلسوزی، محبت و نوازش آشکار و مجاز – همه اینها از همان ابتدای زندگی کودک در جلو چشمش رخ دهد، قوی‌ترین عامل تربیتی است و لزوماً توجه کودکان را به چنین روابط جدی و زیبا بین زن و مرد جلب خواهد کرد.

دومین عامل بسیار مهم بطور کلی پرورش احساس عشق در کودک است. هرگاه کودک ضمن رشد یاد نگیرد که پدر و مادر برادران و خواهران، مدرسه و میهنش را دوست بدارد و در نهادش خود خواهی خشنی رشد کند، خیلی مشکل بتوان تصور کرد که او بتواند زنی را که انتخاب کرده عمیقاً دوست داشته باشد. این دسته از مردم اغلب شدیدترین احساسات جنسی را از خود بروز میدهند، ولی هیچوقت به کسی که آنان را به خود جلب میکند، احترام نمیگذارند، برای زندگی معنویش ارجی قائل نیستند و حتی به او ابراز علاقه نمیکند. آنها بدین ترتیب به سهولت علاقه خود را تغییر می‌دهند و در چند قدمی فساد فرار میگیرند. معلماً این امر نه تنها برای مردها، بلکه برای زنها هم پیش می‌آید.

عشق غیر جنسی – دوستی، که تجربه‌اش در دوران طفولیت بدست

می آید، دل بستگی طولانی به بعضی از اشخاص، عشق بوطن که از کودکی پرورش میابد. همه اینها بهترین شیوه پرورش احساسات پراج اجتماعی نسبت به زن - رفیق است. و بدون چنین رابطه ای بطور کلی تنظیم و رام کردن محیط جنسی بسیار دشوار است.

و به این سبب ما به پدران و مادران توصیه می کنیم که به آنچه به احساسات کودک نسبت به مردم و جامعه ارتباط دارد، توجه شایسته ای مبذول دارند. باید توجه داشت که کودک دوستانی (والدین، برادران، رفقا) داشته باشد، رابطه اش با این دوستان اتفاقی و خود خواهانه نباشد و منافع آنان مورد توجه اش باشد. حتی الامکان باید زودتر کودک را نسبت به ده یا شهرش، نسبت به کارخانه ای که پدرش در آنجا کار می کند و آنگاه نسبت به تمامی کشورمان، به تاریخ و به رجال برجسته اش علاقه مند ساخت. مسلماً برای چنین هدفی تنها صحبت کافی نیست. کودک باید چیزهای زیادی ببیند، درباره چیزهای زیادی ببندیشد و آثار هنری را بیازماید. ادبیات، سینما، تأثر بنحو بسیار مطلوبی با این هدفها وفق می دهد.

این نوع تربیت در مناسبات جنسی هم یک تربیت مثبت خواهد بود. این تربیت شخصیت و خصیصه ای که لازمه یک انسان جمع گراست بوجود خواهد آورد و چنین انسانی در زمینه جنسی هم طبق موازین اخلاقی رفتار خواهد کرد. به همین جهت، نظم صحیحی هم که در خانواده برقرار شده است، بنحو مؤثری عمل خواهد کرد. پسر یا دختری که از کودکی به نظم عادت کرده باشد و تجربه ای از زندگی نامنظم و بی مسئولیت نداشته باشد، بعدها این عادت خود را به روابط خود نسبت به زن یا مرد منتقل خواهد کرد.

نظم صحیح اهمیت خصوصی تر دیگری هم دارا می باشد. اغلب اوقات دختران و پسران در برخوردهای نامنظم و اتفاقی، در بیکاری، در ملالت، در وقت گذرانیهای بیهوده و بدون کنترل به تجربیات بی بند و بار جنسی دست می زنند. والدین باید بخوبی آگاه باشند که کودک با چه کسی ملاقات می کند و حاصل این ملاقاتها چیست. بالاخره، نظم صحیح بطور عادی به صحت بدنی کودک کمک خواهد کرد و در نتیجه هرگز هیچگونه واقعه جنسی پیش از موقع رخ نخواهد داد. به

موقع خوابیدن و به موقع بیدار شدن، بیهوده در رختخواب نغلتیدن، ورزیدگی خوبی از نظر اخلاقی و در نتیجه از نظر جنسی است.

شرط مهم دیگر در تربیت جنسی، واگذاری عادی کار و وظیفه به کودک است. این مطلب در گفتارهای دیگر مورد بحث قرار گرفته است، اما این امر در تربیت جنسی حائز بسی اهمیت است. کمی خستگی عادی و مطبوع در شب، تجسم وظایف و کارها در جریان روز و صبحها - همه اینها موجب می شود که تخیل کودک بنحوه صحیحی رشد یابد و نیرویش در جریان روز بنحوه هم آهنگی توزیع گردد. در چنین شرایطی، کودک جسماً و روحاً هیچ تمایلی به ولگردی بیهوده و نپلانه، به خیالات واهی و ملاقاتها و احساسات اتفاقی، پیدا نمی کند. کودکانی که دوران اولیه کودکی خود را در یک نظم صحیح و دقیق می گذرانند و عادتاً با علاقه به چنین نظمی بزرگ می شوند و به آن عادت می کنند، روابط منظم تری با مردم پیدا می کنند.

تربیت عمومی صحیح هم همین اهمیت را دارا می باشد. مسلماً ورزش هم در این زمینه بسیار مؤثر است. تعریضات صحیح و سازمان یافته ورزشی، خاصه یخ بازی، اسکی، وایق رانی، ورزش منظم خانگی، نفع بسیار زیادی بیار می آورد و این نفع آنقدر مشخص و آشکار است که نیازی به اثبات آن نیست.

ظاهراً کلیه این تلاشها و اصول تربیتی بطور مستقیم متوجه هدف تربیت جنسی نیستند، اما بدون انحراف به این هدف منجر می گردند، زیرا آنها به بهترین وجهی به تربیت خصوصیات کمک می کنند و تجربه جسمی و روحی جوانان را شکل مبدهند. آنها نیز قوی ترین وسایل تربیت جنسی هستند.

هرگاه خانواده این شیوه ها و اصول را بکار بندد، تنها در آن صورت است که والدین می توانند به کمک صحبت آسان تر و مؤثرتر بر کودکان و نوجوانان تأثیر بگذارند. هرگاه شروط مذکور مراعات نگردد، احساس کودک نسبت به سایر مردم و جمع پرورش نیابد و نظم یا ورزشی سازمان نیابد. هیچ نوع گفتگو، حتی خوشمزه ترین و بموقع ترین گفتگوها، سودی نخواهد بخشید.

این گفتگوها حتماً باید بموقع صورت گیرد. هرگز نباید از قبل با او شروع به گفتگو کرد. باید با اشاره به موردی از رفتار کودک، او را راهنمایی کرد. ولی در

عین حال باید در این رفتار کوچکترین موارد انحراف از حالت عادی را مورد توجه قرار داد تا چیزی از نظر دور نماند و بعد هم در مقابل عمل انجام شده واقع نشد.

این نوع گفتگوها را می‌توان به این بهانه شروع کرد: کلمات و صحبت‌های رکیک، ابراز علاقه بیش از حد به رسوایی خانواده‌های دیگر، احساس تفر و ناپاک نسبت به زوجهای عشقی، دوستی سبکمرانه با دخترانی که در بند علاقه ابتدائی جنسی هستند، بی‌احترامی نسبت به زن، کشش بیش از اندازه به آرایش، عشوه‌گری بيموقع، علاقه به کتابهانی که روابط جنسی را بطرز بسیار آشکاری تصویر می‌کنند.

در سنین بالاتر، این گفتگوها می‌تواند این جنبه‌ها را داشته باشد: متقاعد کردن، افشا و تجزیه و تحلیل واقعه، نشان دادن راه حل بهر فضه، نمونه فرار دادن پسران و دختران دیگر.

در سنین پائین‌تر، این گفتگوها باید مختصرتر باشد و گاهی با منع، سرزنش و تقاضای ساده برای رفتاری منزه‌تر، نوام باشد.

اظهار نظرهای والدین درباره اشخاص بیگاندهانی که در مناسباتشان مشکلات جنسی پیدا می‌شود، به مراتب مؤثرتر از گفتگو است. در این نوع اظهار نظرها، والدین آزادانه می‌توانند احساس خود را دایره ملامت شدید، حتی تنر ابراز دارند و بدین وسیله می‌توانند نشان دهند که از پسر یا دختر خود رفتار دیگری انتظار دارند و چنان به این امر اعتماد دارند که حتی از فرزندان خود حریمی به میان نمی‌آورند. در چنین موردی هرگز نباید گفت: «هرگز این کار را نکنید، این خوب نیست» بلکه بهتر است چنین گفته شود: «من می‌دانم که نوچسپن کاری نخواهی کرد- تو اینطور نیستی».

□□□□□□□□□□ پرورش عادات فرهنگی

پدران و مادرانی که فکر می‌کنند تربیت حقیقی فرهنگی وظیفه مدرسه و اجتماع است و خانواده در این زمینه کاری نمی‌تواند بکند، سخت در اشتباهند. گاهی خانواده‌های دیده می‌شوند که به تغذیه، لباس و بازی کودک توجه شایسته‌ای می‌دارند و در عین حال اعتقاد دارند که تا وقت مدرسه، کودک باید حسبی گردش کند، نیرو و سلامتی بدست بیاورد و آنوقت در مدرسه با فرهنگ تماس پیدا خواهد کرد:

در واقع خانواده نه تنها موظف است که حتی الامکان زودتر تربیت فرهنگی را شروع کند، بلکه برای این کار امکانات فراوانی در اختیار دارد که باید هر چه بهتر از آنها استفاده کند.

تربیت فرهنگی در خانواده، کار بسیار آسانی است، اما این فقط زمانی درست است که پدر و مادر نپندارند که فرهنگ تنها برای کودک ضرورت دارد و تربیت عادات فرهنگی فقط وظیفه تعلیم و تربیتی آنها را تشکیل می‌دهد.

البته در خانواده‌ای که خود پدر و مادر روزنامه و کتاب مطالعه نمی‌کنند، به سینما و تئاتر نمی‌روند و علاقه‌ای به نمایشگاه‌ها و موزه‌ها ندارند، تربیت فرهنگی کودک بسیار دشوار است. در این صورت، والدین هر چه تلاش کنند، در مساعیشان چیزهای غیرصمیمی و مصنوعی فراوانی دیده می‌شود، کودک یکباره متوجه می‌گردد

و بی می برد که این کار آفتدرها اهمیت ندارد. برعکس، در خانواده‌ای که در آن خود پدر و مادر زندگی فرهنگی فعالی دارند، کتاب و روزنامه از متعلقات حتمی زندگی محسوب می شود، مسایل سینما و تاتر همه را تحت تاثیر فرار می دهد، در چنین خانواده‌ای تربیت فرهنگی حتی هنگامی که والدین ظاهراً به فکر آن هم نیستند، مقامی دارد. مسلماً نباید چنین نتیجه گرفت که تربیت عادات فرهنگی بدون رهبری امکان پذیر است و این بهترین شکل کار است. مثل هر امر دیگر، عدم رهبری در این کار ممکن است زیان زیادی ببار بیاورد، کینیت تربیت را پائین آورده و ابهامات و اشتباهات زیادی بجای بگذارد. همین عدم رهبری چنان وضعی ببار می آورد که والدین فیافه ناتوانی به خود می گیرند و از خود می پرسند: این از کجا پیدا شد؟

پسران یا دختران ما چنین افکار و عاداتی را از کجا پیدا کرده اند؟

تربیت فرهنگی فقط در صورتی مفید خواهد بود که بطرزی خلاق سازمان یافته باشد و با مقداری نقشه، شیوه صحیح و بازرسی همراه باشد. تربیت فرهنگی کودک باید خیلی زود آغاز گردد، در آن زمان که کودک هنوز واصله بسیار زیادی با سواد دارد، و تازه یاد گرفته که خوب ببیند و بشنود و چیزی بگوید.

داستانی که خوب تعریف شده باشد، خود آغاز تربیت فرهنگی است. بسیار نیکوست که هر خانواده در قفسه کتاب خود، یک مجموعه داستان داشته باشد در این اواخر مجموعه‌های خوب فراوانی منتشر شده است. برای آنکه داستانهای برای بچه‌ها نقل کنیم، مسلماً باید بسیاری از داستانها را خلاصه کرد، زبان داستان را تغییر داد و آنرا کاملاً برای آنها قابل فهم کرد.

ممکن است پدر و مادر داستانهای بدانند که از دوران جوانی شنیده باشند. انتخاب داستان اهمیت فراوانی دارد. قبل از هر چیز باید داستانهای را که از نیروهای پلید، شیطان، آل و پری جنگلی و آبی سخن می گویند، دور انداخت. فقط در سنین بالاتر، که کودکان کاملاً بر ضد افسانه‌های تاریک کهن مجهز شده‌اند، می توان چنین داستانهای را به آنها پیشنهاد کرد. این صلاح به آنان اجازه می دهد که در داستان فقط ابتکار هنرمندانه را، که همیشه در پس سیمای غولان گوناگون چیز خصومت آمیز و کینه توزانه‌ای نسبت به انسان مخفی می دارد، ببینند.

در سنین پانین ممکن است کودک سیما‌های نمایندگان نیروهای پلید را به عنوان سیما‌های واقعی تلقی کند و تصورش بسوی عرفانی میاه و ترساننده کشانده شود.

داستان حیوانات همیشه بهترین داستان برای کودکان است. در افسانه‌های روس، از این داستانهای بسیار جالب زیاد است. همینطور ملتهای دیگر ما هم از ذخیره داستانهای سرشاری بهره‌مندند. به میزانی که کودک رشد می‌کند، می‌توان به داستانهای پرداخت که در خصوص مناسبات انسانی باشند.

در باره ایوانوشکای ابله، داستانهای جالب زیادی وجود دارد، اما از آنها باید داستانهای را انتخاب کرد که در آنها روی بلاهت انسان بیش از حد تکیه نمی‌شود، بلکه ایوانوشکا به طنز ابله نامیده می‌شود. داستان زیبای یرشوا Ershova «اسب گوزپشت» را باید جزو این سری قرار داد. داستانهای جدی‌تر آنها هستند که در آنها مبارزه فقرا و اغنیا به وصف در می‌آید و در آنها مبارزه طبقاتی می‌یابد. به پدران و مادران توصیه می‌شود که درباره این داستانها هم کمی جانب احتیاط را مراعات کنند: داستانهای غم‌انگیزی را که نابودی اشخاص و کودکان خوب را وصف می‌کند، نباید نقل کرد، بطور کلی باید گفت که داستانهای که انرژی، اطمینان به نیروهای خویش، نظر خوشبینانه به زندگی و امید به پیروزی را برمی‌انگیزد، رحجان دارد. همدردی نسبت به متمدیدگان نباید با تجسم محکومیت و نومیدی قطعیشان همراه باشد. تصاویر غم‌انگیزی را که از اشکال وحشت‌آور ظلم و بهره‌کشی سخن می‌رانند، فقط می‌توان در سنین بالاتر به کودکان نشان داد. تماشای تصاویر اهمیت شایانی در رشد تخیل کودک و تصورات وسیع از زندگی دارد. برای این کار حتماً احتیاجی به مجلات کودکان نیست، بلکه می‌توان از هر تصویر چاپی یا گراور یا عکس استفاده کرد، بشرط آنکه با محتوای خود مناسب باشد. غالباً کودکان ضمن تماشای این تصاویر سؤالات زیادی مطرح می‌کنند و به جزئیات، ارتباطات و علل ابراز علاقه می‌کنند و همیشه باید طوری به این سؤالات پاسخ داد که در خور فهم کودک باشد. ضمناً چنانچه سنوالمی مطرح شود که عملاً نباید بدان پاسخ داد، آنوقت باید چنین گفت: تو هنوز درک نمی‌کنی، بزرگ می‌شوی و می‌فهمی. این نوع پاسخها هیچ زیانی دربر ندارد. آنها به کودک می‌آموزند که حتی در طرح سؤالات نیروی خود را هم آهنگ سازد و آینده جالب‌تر و جدی‌تری را به

وی نوید می دهند. این نوع تصاویر را می توان در هر مجله دو هفتگی و هم در مجلاتی نظیر «اسنا» و «اگونیوگ» و غیره تماشا کرد.

در سنین پائین تر، فقط در موارد استثنائی و مواقعی که فیلمها و نمایشنامه های مخصوص کودکان را نمایش می دهند، می توان به آنان اجازه داد که به سینما و تئاتر بروند. بطور کلی باید گفت که در این دوره بهتر است که از سینما و تئاتر احتراز شود، زیرا تعداد نمایشنامه های مناسب خیلی کم است. مثلاً، نمایشنامه «پرنده آبی» مترلینگ نویسنده سمبولیست، بدرد بچه های کوچک نمی خورد. پداست که پدر و مادر خیال می کنند: که وقتی نوشتند که «پرنده آبی» افسانه است، پس باید آنرا به کودکان نشان داد. در واقع این نمایشنامه بهیچوجه برای بچه های کوچک قابل درک نیست، قسمتهائی از آن برای بچه های میان سال هم قابل فهم نیست. این نمایشنامه پر از سبلهای پیچیده و مبهم، اشیاء و حیواناتی با خصوصیات بفرنج و تعداد زیادی قیافه های ساختگی و مسخ شده است.

در امر تربیت فرهنگی، لحظه تعیین کننده و مهم در خانواده موقعی است که کودک سواد یاد می گیرد. معمولاً این تحول در محیط جمعی کودکان، در مدرسه به وقوع می پیوندد. این لحظه در زندگی کودک اهمیت بسیار دارد. کودک به عالم کتاب و کلمات چایی وارد می شود. این ورود گاهی با بی میلی صورت می گیرد و کودک بزحمت می تواند بر مشکلات فنی ای که حروف و خود جریان مطالعه در مقابلش قرار می دهد، غلبه کند. در این نخستین گام نباید کودکان را تحت فشار قرار داد، اما در مبارزه با مشکلات نباید بعضی از کاهلیها را تشویق کرد.

باید کتابهائی پیدا کرد که قابل فهم تر و دارای حروف چایی درشت و تعداد معتابهی تصویر باشد. حتی اگر کودک قادر به خواندن آنها نباشد، معذک این کتابها علاقه او را به مطالعه و تمایش را بر غلبه بر مشکل بی سوادی تحریک می کند.

بخش دوم طفولیت از آموختن سواد آغاز می شود، بخشی که به آموزش و تحصیل دانش اختصاص دارد. در این مرحله مدرسه، مقام بسیار برجسته ای در زندگی کودک دارد، اما این اصلاً بدان معنی نیست که پدر و مادر می توانند وظایف خود را فراموش کنند و تنها به مدرسه امید ببندند. کار فرهنگی پدر و مادر و شیوه

عمومی فرهنگی در خانواده، در کار مدرسه، در کیفیت و قدرت آموزش، او، در ایجاد روابط صحیح با معلمان و رفقا و تمام تشکیلات مدرسه، اهمیت شایانی دارد. درست در همین موقع است که روزنامه، کتاب، تئاتر، سینما، موزه، نمایشگاه و سایر اشکال تربیت فرهنگی اهمیت زیادی کسب می‌کنند. اینک ما هر یک از اینها را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

روزنامه - هنگامی که کودک هنوز بی‌سواد است و فقط می‌تواند آنچه خوانده می‌شود گوش کند، روزنامه باید مقام ثابتی را در خاطراتش اشغال کند. خانواده باید یکی از روزنامه‌ها را مشترک شود مطالعه روزنامه نباید دور از کودک صورت گیرد، پدر و مادر نباید هر کدام روزنامه را برای خودشان مطالعه کنند. در هر روزنامه موضوعی پیدا می‌شود که می‌توان آنرا با صدای بلند خواند و در باره‌اش صحبت کرد و اگر هم به کودک اختصاص نداشته باشد، باید در حضورش باشد. حتی بهتر است در باره آنچه خوانده‌اید، با چنان قیافه‌ای صحبت کنید که گویی مخصوصاً به کودک فکر نمی‌کنید. با این همه او گوش خواهد کرد و هر قدر دقیق‌تر گوش کند، همانقدر خودداری شما طبیعی‌تر خواهد بود. در هر روزنامه‌ای شما به این قبیل مطالب برخورد می‌کنید: حوادث بین‌المللی، رژه زحمتکشان در جشن، حوادث مرزی، دستاوردهای استاخانویستی، کارهای قهرمانی و شجاعانه سایر مردم، ساختمان و تزیین شهرها، قوانین جدید.

بعد با رشد کودک، خاصه از موقمی که شخصاً خواندن را یاد گرفت، روزنامه باید بیش از پیش اهمیت کسب کند. مسلماً اگر بتوان برای کودک یک روزنامه پشاهنگی مشترک شد، خوب است. اما اگر بعللی نتوان این کار را کرد، باز هم چندان مهم نیست: روزنامه‌های ما به زبانی می‌نویسند که برای هر فرد باسواد قابل فهم است و در آنها همیشه می‌توان موضوعی پیدا کرد که برای کودک هم جالب باشد. ضمناً باید تلاش کرد که کودک خودش روزنامه بخواند تا روزنامه به صورت یکی از عناصر لازم زندگی درآید. اما بحث یا لااقل صحبت درباره مطلبی که خوانده می‌شود، واجب است. این بحث را هرگز نباید به صورت تشریفاتی انجام داد، باید ساعات معینی را بدان اختصاص داد، بویژه نباید وقت زیادی برای این کار منظور کرد. در این نوع گفتگوها والدین نباید لحن آموزگار داشته باشند.

بحث درباره مطالب خوانده شده باید بصورت گفتگوی آزاد باشد. اگر این گفتگوها درباره این یا آن کارخانه یا در مورد حرف کسی، طوری جلوه کند که بدون تعمد پیش آمده بهتر خواهد بود. هرگاه چنین بهانه‌های خوبی پیدا نشود، راحت می‌توان پرسید که روزنامه‌های امروز چه خبرهای جالبی دارند.

در سنین بالاتر، روزنامه باید نشانه‌های و ضروری سطح فرهنگ ما، علاقه شدید، زنده و صمیمانه و سوزان پسر یا دختر به زندگی و وطنش باشد.

کتاب - آشنایی با کتاب هم باید با خواندن بلند آغاز شود. و از آن پس، کودک هر قدر هم سوادش خوب باشد، مطالعه با صدای بلند باید یکی از وسیع‌ترین تدابیر خانواده باشد. هرگاه چنین مطالعه‌ای در وسط روزهای کار به صورت آئینی عادی و دائمی درآید، فوق‌العاده مطلوب خواهد بود. اگر ابتدا قرانت بوسیله پدر و مادر انجام شود، بعدها این کار باید به عهده فرزندان واگذار گردد. اما چه ابتدا و چه بعد، هرگاه این نوع مطالعه منحصر برای کودک شنونده نباشد، بلکه برای محفل خانوادگی صورت گیرد تا موجب اظهار نظر و تبادل افکار دستجمعی گردد، بسیار مفید خواهد بود. فقط به یاری چنین مطالعه جمعی می‌توان ذوق مطالعه کودک را سمت داد و به او آموخت که با دیدی انتقادی با مطالب خوانده شده روبرو گردد.

صرفنظر از مطالعه با صدای بلند باید بتدریج این میل را در کودک ایجاد کرد که خودش هم مطالعه کند. مطالعه مستقل کودک، خاصه در سنین بالا، بیشتر به عهده مدرسه است، اما هرگاه والدین این روش مطالعه را از نظر دور ندارند، می‌توانند خیلی مفید واقع شوند:

الف - باید در برگزیدن آثار ادبی بازرسی وجود داشته باشد، زیرا هنوز هم در دست کودکان ما کتابهایی دیده می‌شود که معلوم نیست از کجا آمده است.

ب - پدر و مادر باید از طرز مطالعه کودک آگاه باشند، بخصوص باید از مطالعه سریع و بی در پی صفحات، از تعقیب بلااراده تنها زیبایی ظاهری کتاب، از دنبال کردن چیزی که محتوی کتاب نامیده می‌شود، ترسید.

پ - سرانجام باید کودک را به ملاحظه کاری نسبت به کتاب عادت داد: بسیاری از پدران و مادران در مورد فهم کتاب، خود را کم ارزشیابی می‌کنند. آنها تصور می‌کنند که برای این کار باید مطالعه خاصی داشت و در امر

کتاب متخصص بود. این درست نیست. همانطور که تجربه آموزشی معلمان ما نشان می‌دهد، مردم ما کتاب را خیلی خوب درک می‌کنند و اغلب اوقات دست کمی از منتقدین طراز اول ندارند. در هر حال باید درباره تمام مسایل مربوط به کتاب با معلمان یا کتابداران مشاوره کرد. هرگز کسی چنین مشورتی را رد نخواهد کرد.

سینما در عصر ما سینما نه تنها در خصوص کودکان، بلکه در خصوص بزرگسالان هم قوی‌ترین عامل تربیتی بشمار می‌رود. در کشور ما تمام فیلمهای سینمایی انحصاراً در استودیوهای دولتی تهیه می‌شود، از اینرو حتی اگر فیلم از لحاظ هنری کاملاً شکست بخورد، باز ضرر زیادی متوجه کودک نخواهد شد.

اکثر قریب به اتفاق فیلمهای ما وسیله تربیتی جالبی هستند که از لحاظ هنری مقام والایی دارند. معذک این بدان معنی نیست که می‌توان سینما را بطور نامحدود و بدون کنترل برای کودکان در نظر گرفت.

قبل از هر چیز، پدر و مادر باید به خود رابطه کودک با سینما بذل توجه کنند. گاهی دیده می‌شود که مضمون عمده زندگی کودک سینماست، آنوقت او به خاطر سینما کار مدرسه و سایر وظایفش را فراموش می‌کند، هیچ فیلم را از دست نمی‌دهد، تمام پول توجیبی خود و حتی پولهای را که از خانه کش می‌رود، صرف سینما میکند:

در چنین موردی معمولاً باید به سایر جنبه‌های نفرت‌آور این نوع تفریح هم نظر داشت. کودک به یک سرگرمی منفی جلب می‌شود که اغلب جزیک تأثیر ساده و بدون اختیار بصری نتیجه دیگری ندارد، او فقط «هاج و واج نگاه میکند» و بس، نقش‌های هنری سطحی از مقابله می‌گذرند، شخصیتی بوجود نمی‌آورند، فکری بر نمی‌انگیزند و هیچ پرشی در برابرش مطرح نمیکنند. نفع این نوع تماشای فیلم فوق‌العاده ناچیز است و گاهی زیانهای فراوانی هم بیار می‌آورد. به همین جهت والدین باید در خصوص سینما توجه زیادی مبذول دارند و دانماً کودک را راهنمایی کنند.

ما توصیه می‌کنیم که به کودک اجازه داده نشود که بیش از دو بار در ماه به سینما برود. تا سنین ۱۵ - ۱۴ سالگی بهتر است که کودک همراه پدر و مادر یا برادر یا خواهر بزرگش بسینما یا تأثیر برود. این کار همانقدر که برای کنترل رفتار

کودک ضرور است، برای مطالعه جمعی ای که ما توصیه کرده بودیم، لازم است. هر فیلم سینمایی باید، حتی برای چند دقیقه هم که شده، در خانواده مورد بحث و اظهار نظر قرار گیرد، پدر و مادر باید تلاش کنند که کودک هم نظرش را درباره فیلم ابراز دارد و تعریف کند که از چه چیز خوشش آمده و از چه چیز بدش آمده و چه چیزی بسیار مؤثر بوده است. ضمناً هرگاه والدین مشاهده کنند که کودک تنها به ظاهر وقایع، جالب بودن موضوع و به ماجراهای این یا آن قهرمان جلب می شود، باید به کمک یکی دو سؤال او را به جنبه های عمیق تر و مهم تر فیلم هدایت کنند. گاهی حتی نباید هیچ نوع سؤالی برای کودک مطرح کرد، بلکه فقط باید در حضورش عقیده خود را ابراز داشت. تا حدودی پدر و مادر باید انتخاب کنند که کدام فیلم برای کودک مطبوع تر است. تقریباً همیشه یکی پیدا می شود که فیلم را دیده باشد و بخواهد درباره اش اظهار نظر کند. از بعضی فیلمها به این دلیل باید اجتناب کرد که به علت بفرنج بودن مضمونشان کودک قادر به درک آنها نیست، از بعضی دیگر به این دلیل که در آنها مسائلی مطرح میشود که ممکن است عکس العمل نادرستی ایجاد کند، از برخی دیگر به این دلیل که موضوع عشق و وطن را خیلی زودتر از موقع برای کودک، مطرح می کنند. البته در موقع انتخاب فیلم باید وضع کودک، طرز رفتار و کارش را در مدرسه مورد توجه قرار داد. هرگاه کودک رفتار درستی نداشته باشد یا تکالیف مدرسه را مرتباً انجام ندهد، گاه بگناه می توان رفتن به سینما را به تعویق انداخت اما گاهی پیش می آید که خود تماشای یک فیلم خوب کمک میکند که کودک رفتار درستی نسبت به کار و مدرسه در پیش گیرد.

تأثر- آنچه به سینما مربوط می شود، به تأثر هم ممکن است ارتباط پیدا کند. اما مسایلی که در خود ذهن و احساس کودک نیست، در تأثر به مراتب بیشتر مطرح می شود. نمایشهایی نظیر «اتللو» یا «آنا کارنینا» باید برای سنین متوسط بکلی ممنوع گردد. و نیز باید با حزم و احتیاط زیاد تماشای بعضی از باله ها را به کودکان توصیه کرد. در اجتماع ما این منظور بدین ترتیب تأمین می شود که کودکان تا سنین معینی حق ورود به تأثرهای شبانه را ندارند.

مسئله انتخاب نمایشنامه امر دشواری نیست، زیرا در کشور ما در بسیاری از شهرها تأثرها و «رپرتوار» های خاصی برای کودکان وجود دارد. رفتن به این نوع

تأثرها پدیده بسیار مطلوبی است. نمایشنامه تأثر توجه جدی تر و طولانی تری را از کودک طلب می‌کند. از این لحاظ تأثر به مراتب پیچیده تر از سینماست. و چون در تأثر نمایشنامه با فاصله (انترآکت) به معرض نمایش در می‌آید، از اینرو تماشاچی توجه بیشتری نسبت به جزئیات موضوع دارد و بنحو فعال تری آن را تجزیه و تحلیل می‌کند.

رفتن به تأثر تمام شب را اشغال می‌کند و این امر تا حدودی واقعه‌ای در زندگی کودک بشمار می‌رود. پدر و مادر مخصوصاً باید از این موقعیت استفاده کنند. نمایشنامه باید باز هم بیشتر از فیلم با بحث و تبادل نظر در خانواده همراه باشد.

موزه و نمایشگاه در کشور ما تقریباً در هر شهری گالری یا موزه‌ای وجود دارد. در برخی از شهرها موزه بسیار فراوان است، اما پدر و مادر بندرت از آنها استفاده می‌کنند. در حالیکه موزه، نمایشگاه و گالری وسیله تربیتی مهمی هستند. آنها توجه جدی از کودک طلب می‌کنند، در آنها لحظات تفریح بسیار اندک است، آنها ذهن کودک را به فعالیت وامی‌دارند و احساسهای عمیق و فراوانی را برمی‌انگیزند. فقط باید سعی کرد تماشای موزه به همان «هاج و واج نگاه کردن» تبدیل نشود که ما قبلاً در موقع بحث درباره سینما از آن سخن گفتیم. بنابراین هرگز نباید موزه‌های بزرگ را یکبار تماشا کرد. حتی باید چند روز را به گالری تریاکوفسکی Tretiakovsky اختصاص داد. موزه انقلاب را هم باید مدت دو سه روز تماشا کرد.

اشکال دیگر تربیت فرهنگی — ما فقط به اشکال عمده تربیت فرهنگی، از جمله به آنهایی که بوسیله دولت ما سازمان می‌یابند، اشاره کرده‌ایم. پدران و مادران در این زمینه نباید چیزی از خود ابداع کنند، بلکه فقط باید حتی الامکان از تمام نعم فرهنگی کشورمان بهتر استفاده کنند.

اگر پدران و مادران روزنامه، کتاب، سینما، تأثر و موزه را کاملاً مورد استفاده قرار دهند، آنگاه چه در زمینه دانش و چه در امر تربیت اخلاق، برای کودکان خود بسیار مفید واقع خواهند شد.

ولی پدران و مادران می‌توانند خیلی چیزها را بدانها بیفزایند. اشکال تربیت

فرهنگی در خانواده به مراتب گوناگون‌تر از آنست که در بادی امر به نظر میرسد. یک روز تعطیلی معمولی تابستان یا زمستان را در نظر بگیرید. گردش در خارج شهر، آشنائی با طبیعت، با شهر، با مردم، با مضامین با شکوهی نظیر تجدید بنای شهر، ساختمان بناهای مسکونی، کشیدن جاده‌ها، بنای کارخانه‌ها — همه این‌ها مضامین بسیار خوبی برای پر کردن روزهای تعطیلند. البته در گفتارها و گزارشهای اختصاصی نباید بدین مضامین توجه کرد. گردش باید گردش باشد، گردش باید قبل از هر چیز استراحت باشد، نیابستی کودک را به توجه واداشت و او را وادار کرد که پند و اندرز شما را گوش کند. ولی ضمن همین گردشها توجه کودک بی اختیار به آنچه مشاهده میکند، جلب می‌شود و چند کلمه شما، حتی کلمات هزل‌آمیز که مشاهداتش را تأیید کند، یک داستان، حتی یک داستان خنده‌دار که مقایسه با گذشته باشد، بطور نامحسوس تأثیر بزرگ خود را خواهد بخشید.

تمام تدابیر خانواده باید علاقه به ورزش را در کودک تشویق کند معذک باید مراقب بود که این علاقه به علاقه یک ناظر — طرفدار تبدیل نشود. هرگاه فرزند شما علاقه آتیشنی به کلیه مسابقات فوتبال ابراز دارد، اسامی تمام رکورددارها و اصطلاحات ورزشی و ارقام ریز رکوردها را بداند، اما خودش در هیچیک از محافل ورزشی شرکت نجوید، یخ بازی نکند، اسکی نکند، اطلاعی از والیبال نداشته باشد، نفع چنین علاقه‌ای به ورزش بسیار ناچیز است و اغلب برابر با ضرر است. همین طور اگر فرزندان شطرنج بازی نکند، علاقه‌ای که به شطرنج نشان می‌دهد، ارزش چندانی ندارد. هر خانواده باید در این راه تلاش کند که مرزندانشان نه تنها از نظر علاقه، بلکه از نظر تجربه شخصی هم ورزشکار باشند. مسلماً در این مورد چنانچه خود پدر و مادر در بازیهای ورزشی شرکت جویند، خیلی بهتر است. در مورد والدین من شاید چنین تقاضائی دیر باشد، اما والدین جوان کاملاً امکان دارند که در این یا آن نوع ورزش شرکت کنند و در آن صورت راه ورزشی فرزندانشان خیلی بهتر هموار خواهد شد.

در این جا بيمورد نیست که چند کلمه هم در این خصوص صحبت کنیم که اگر پدران ما تا حدی حق ورزش را ادا می‌کنند، مادران ما خیلی بندرت با آن سرو کار پیدا می‌کنند، در حالی که برای مادران جوان، ورزش بسیار نافع است. و نیز

دختران ما خیلی کمتر از پسران در ورزش شرکت می‌جویند. سوای گردش و ورزش، این نوع تربیت فرهنگی هم در خانواده امکان پذیر است: ترتیب نمایشات خانوادگی، انتشار روزنامه دیواری، تنظیم یادداشتهای روزانه، ترتیب مکاتبه با دوستان، شرکت کودکان در کارهای سیاسی، شرکت کودکان در کارهای عمومی خانه، ترتیب ملاقات، بازی، گردش و غیره در بیرون خانه.

در هر نوع تربیت فرهنگی خانگی نه تنها باید محتوای آن را مشخص کرد، بلکه باید شکل آن رامین کرد. در هر کاری کودک باید نهایت تلاش خود را بخرج دهد. نه تنها باید قدرت دیدن و شنیدن را در کودک پرورش داد، بلکه باید قدرت مایل بودن، خواستن، بدست آوردن، اشتیاق به پیروزی، فائق آمدن بر موانع، جلب رقبا و بچه‌های کوچک را در وی ایجاد کرد. در عین حال چنین روش فعالانه‌ای باید از لحاظ توجه به رفقا و فقدان هرگونه خودستایی و لاف و گراف، ممتاز باشد.

اغلب اتفاق می‌افتد که نخستین موفقیت در این یا آن کار موجب می‌شود که کودک تصور مبالغه آمیزی درباره قدرت خود پیدا کند، توجهی بدیگران نکند و به پیروزی سریع عادت کند. در آینده این امر ممکن است به صورتی تظاهر کند که او نتواند بر مشکلات دراز مدت فائق آید، بنابراین بهتر است که همیشه پدر و مادر طرح یک آینده نزدیک را برای کودک مطرح سازند، او را به این طرح علاقه مند کنند. و در اجرای آن نظارت کنند. در چنین طرحی ممکن است مطالعه کتاب و روزنامه و رفتن به سینما، تئاتر و موزه و غیره را وارد کرد.

در هر حال پدر و مادر باید دقیقاً مراقب باشند که در کار تربیت فرهنگی فقط علاقه تفریح و وقت کشی را ترجیح ندهند. مسلماً هر اقدام فرهنگی باید شادی آور هم باشد. مهارت عمده والدین باید این باشد که این شادی را با نفع بزرگ تربیتی پیوند دهند. در این کار پدر و مادر باید کمی ابتکار از خود بخرج دهند، این ابتکارات از لحاظ خصوصیتی که دارند بهیچوجه دشوار نیستند.

حتی می‌توان در مطالعه روزنامه چیزهای زیادی وارد کرد که برای کودک تازه و مشغول کننده باشد. مثلاً، می‌توان او را تشویق کرد که بعضی از مطالب

روزنامه را ببرد یا می‌توان به او یاد داد که نقشه‌ای از اسپانیا بکشد و خطوط جبهه^۱ را مشخص نماید. در سنین بالاتر، کودک می‌تواند با مونتاژ بریده‌های روزنامه‌ها و نقاشیهای مجلات درباره مسایل مختلف، آلبومی تهیه کند.

در خانواده به یاری شیوه‌های گوناگون می‌توان کارهای فرهنگی بسیار جالب و بااهمیتی انجام داد که در امر تربیت مفهوم زیادی داشته باشد. اما همیشه قطعی و ضرور است که چه والدین و چه فرزندان باید در هر کار و هر موضوع فرهنگی، ملت ما و ساختمان سوسیالیستی‌اش را از نظر دور ندارند. تمام این کارها دائماً باید از فعالیت فرهنگی به فعالیت سیاسی متوجه شود. کودک باید بیش از پیش خود را هم‌میهنی در کشور شوراها احساس کند، کارهای قهرمانی مردم را مشاهده کند، دشمنانش را بشناسد و بداند که او و دیگران زندگی فرهنگی و آگاهانه خود را مدیون چه کسانی هستند.

پایان

۱- اشاره به جنگ داخلی اسپانیاست.



امشارات جابحث

٦٤٤١١٠ نا. ارجة كتاب ملص